

# اسرار العقائد

تألیف

مرحوم آیت الله میرزا ابوطالب شیرازی

انتشارات صحفی

جلد چهارم



# اسرار العقائد

جلد چهارم

تالیف:

مرحوم آیه الله میرزا ابوطالب شیرازی

انتشارات صفی قم

۱۳۸۷

اسرار العقائد / تالیف ابوطالب شیرازی - شیرازی ، ابوطالب

به تحقیق و تصحیح : حسین کرمانی - قم

محمد صادق حائری شیرازی

ج ۱ - ۱۳۷۷ / ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

جلد دوم و سوم توسط انتشارات صحفی در سال ۸۲ و ۸۴ منتشر شده است.

۱- کلام شیعه ۲ - شیعه - احتجاجات

الف - کرمانی، حسین، مصحح. ب - عنوان

۲۹۷ / ۴۱۷

BP ۲۱۱ / ۵ / ش ۸۷

۱۱۲۷۴ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

### شناسنامه کتاب

- نام کتاب : اسرار العقائد - ج ۴
- نویسنده: مرحوم آیه الله میرزا ابوطالب شیرازی
- به تحقیق و تصحیح: حضرت آیه الله حاج شیخ حسین کرمانی
- نشر: به اهتمام امام جمعه محترم شیراز، آیه الله حائری شیرازی
- ناشر و مرکز پخش: انتشارات صحفی - قم - تلفن ۷۷۲۵۴۷۰
- ویراستار و صفحه آرایی: سید کمال طباطبایی امیری
- حروفچینی: احسان
- لیتوگرافی: امام سجاد
- چاپ اول: آثار
- شمارگان: ۲۰۰۰
- تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۷
- شابک جلد چهارم: ۹-۵۵-۶۳۹۱-۹۶۴
- شابک دوره ۲ جلدی: ۲-۴۲-۶۳۹۱-۹۶۴

### مقصد ثالث

#### از کتاب اسرارالعقائد

در پاره ای از حالات میرزا حسینعلی

و برخی از وقایع متعلقه به میرزا یحیی ملقب به صبح ازل، برادر وی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و اله الطيبين الطاهرين و لعنة  
الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين .

مقصد سوم: در بیان پاره ای از حالات میرزا یحیی و میرزا حسینعلی و کیفیت  
دعاوی ایشان و این مقصد نیز مشتمل است بر پنج باب:

#### باب اول در بیان ابتداء دعوت این دو برادر!

بدانکه این دو نفر پس از کشته شدن باب دیدند که میرزا علی محمد باب با آنکه  
از حلیه علم و فضل و کمالات صوریه و معنویه بالکلیه عری و بری بود و مع ذلک  
جمعی کثیر از همج رعاع به متابعت وی تن به کشته شدن دادند و جان و مال در راه  
او بذل نمودند! . پس به این خیال افتادند که ما را بر حسب انشاء و ترقیم مراسلات،  
حظی است وافر و نصیبی بسیار! تا کی به ملازمت این و آن! برای شهریه و مواجب  
سرفرو داریم و در رکاب هر بی سر و پا به این دیار و آن دیار بنده وار دویم؟ ..  
تدبیری باید؛ تا ریاست میرزا علی محمد را برای خود جلب نمائیم و تهیه اسباب  
را به قسمی باید نمود که از کشته شدن، مأمون بوده باشیم . باید طائفه ی بابیه را بازی

داد به قسمی که ایشان به همان استقامت که او را متابعت نمودند اطاعت نمایند ما را و چنانست که هر گاه این طائفه از خطر جانی در امان باشند بهتر از آن اجتماع، اجتماع نمایند. پس ترتیب مقدمات را چنین دادند که میرزا یحیی مدعی مرتبه وصایت از میرزا علی محمد باب گردد و میرزا حسینعلی با معدودی همدست گردیده تصدیق وصایت وی را نمایند و سعی در ترویج امرش باشند. رئیس طائفه برای حفظ جان خویش در جایی مخصوص ماوی نگیرد و متحمل امر دعوت که موجب معارضه علماء ملت و اعیان دولت خواهد بود نشود.

بلکه مخفی از انظار بیگانه و اغیار و محتجب از عیون خویش و تبار در کمال نظافت و استراحت در لباس تفرد و تجرد در سیر و سیاحت بسر برد و غالب اوقات لباس تبدیل در تکایا و خارج از آبادی بدون اخذ انیس و جلیس زندگانی نماید و جذب قلوب و جلب نفوس به روش خاصیکه مسموع از بعض حالات بعضی از انبیا و اولیا باشد به اینکه گاه گاهی بدون اینکه خود را بشناساند بغتة به یکی از تابعین جلوه نموده و از نظر وی به زودی غائب گردد بلکه چون بحال کسی از طائفه بایه مطلع گردد که در صحرائی بمشقت افتاده خود را به وی رسانیده به شربت آبی و قرصه نانی یا قلیل وجهی او را اعانت نموده و از نظر وی مخفی گردد و چون به فقر و فاقه کسی از ایشان مطلع گردد خود را به بلد وی رسانیده مقداری که کفایت چند صباحی نماید در کفش گذارده و خود را به کناری کشاند و پس از مدت زمانی که از هر یک از این امور گذشته باشد از قبل میرزا حسینعلی بر سبیل حکایت بران موردیکم عنایت و مرحمت بران واقع گردیده اظهار این معنی گردد که آیا در فلان موضع که بودی متلفت این معنی شدی که منظور نظر که بودی تو از خود بی خبر و بختت از خواب بیدار و ایمانت تو را بحضور مولایت رسانید صبح ازل از مشرق آمال و آرزویت طلوع نمود و بالجمله ابتداء دو طغرا وصیت نامه به عنوان اینکه میرزا علی محمد باب به خط خود ایصاء به صبح ازل و وحید نموده نوشتند و میرزا یحیی را به ایندو لقب به عنوان اینکه از باب؛ به او رسیده ستایش کردند و در هر جا که کسی را از تابعین باب سراغ داشتند میرزا حسینعلی به همدستی یک دونفر از شرکاء امر مراسله

در بیان فریب دادن میرزا یحیی و میرزا حسینعلی طایفه بابیه را به عنوان وصیت نامه ..... ۵  
به وی نوشتند مشتمل بر این قبیل مضامین که : وصی حضرت باب مظهر صفات الهیه  
و اسماء ربانیه! صبح ازل و جمال لم یزل؛ حضرت فرید وحید و مستغاث بلا شبیه و  
لا نظیر مختفی از انظار و محتجب از بیگانه و اغیار در میان مشرق و مغرب عالم به  
سیر و سیاحت می گذرانند. پس عاشقانی که رضای معشوق می طلبند و جز لقای  
محبوب منظوری ندارند با قطع علائق از جمیع امور متعلقه به دنیا؛ از قبیل زن و  
فرزند و امثال آنها از وی استمداد نمایند و به سوی او استغاثه کنند و به ذکر یا  
مستغاث و یا فرید و یا وحید لیلأ و نهارأ متذکر باشند تا آنکه شاید در وقتی بقاء آن  
سلطان بی مثال و طلعت لا یزال مفتخر و سرافراز گردند!

و نیز این مطلب را در ضمن مراسلات مندرج می نمودند که اکنون زمان تقیه است  
باید هر کس که در هر جا اقامت دارد اظهار حال خویش ننماید و حتی الامکان دین  
خود را از اغیار مخفی نماید و صورت سواد وصیت نامه را در میان بابیه منتشر  
ساختند و میرزا یحیی بر حسب آنچه گذشت از انظار محتجب گشت و میرزا  
حسینعلی به ارسال رسل و مراسلات طائفه بابیه را بر این امر مجعول مجتمع می نمود  
کم کم امر ایشان در نزد اعیان دولت ابد مدت! فاش شد میرزا یحیی که مختفی و  
پنهان بود میرزا حسینعلی مورد مؤاخذه سخت گردید! مشارالیه بر حسب ظاهر از  
کردار خویش تبری جست و سوگند یاد نمود که والله ، بالله ، من منشا اثری نبوده و  
نیستم این عبد ذلیل کار به کار کسی ندارم! آن شخصی که این طائفه او را نائب میرزا  
علی محمد باب می دانند او برادر من است و او مردی است درویش منش، صحراگرد  
،مانند رؤسای صوفیه از مردم زمانه عزلت گزیده به تنهایی و تفرد لیل و نهار خود را  
در کوهها و صحراها می گذرانند و من سال به سال او را ملاقات نمی نمایم و از حال  
وی اطلاعی ندارم . پس امناء دولت ابد مدت ، مصلحت چنین دانستند که وی را از  
ممالک محروسه ایران نفی نمایند و تحت المحافظه او را از خاک ایران به سمت عراق  
عرب روانه فرمودند.

و من باب المقدمه؛ برای اینکه جناب شما ملتفت بحال بوده باشید تا چون قرائن  
صدق مقال، معروض می گردد تطبیق جمیع آنها را بر واقع به سهل و آسانی بفرمائی،

عرض می شود که: عاقبت الامر میرزا حسینعلی به این عهد وفا ننمود بلکه پس از سیزده سال که ترویج از میرزا یحیی ملقب به صبح ازل نمود عنوان دعوت را تغییر داد و دعوی مظهریت رب اعلی نمود. پس در میان بایه اختلاف افتاد و طائفه مفترق به دو فرقه شدند و هر فرقه از دیگری تبری جستند و سب یک دیگر کردند. پس کار ایشان در گوشه و کنار به قتال انجامید.

فرقه ای که میرزا حسینعلی را بهاء الله و مظهر الوهیت و ربوبیت خواندند قوت گرفتند و میرزا یحیی ملقب به صبح ازل را؛ دجال عصر نامیدند و انشاء الله تعالی - تفصیل آن؛ عن قریب خواهد رسید.

و بالجمله: از اشخاصی که جانب داری میرزا حسینعلی را نمودند شخص بابی؛ ملقب به سیاح بود که کتابی در تاریخ حالات میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی ملقب به بها نوشته و این تاریخ در نزد این فرقه مخصوص کمال اعتبار دارد و مورد وثوق و اطمینان می باشد و کتاب مذکور به طبع رسیده و در دوست و چهل صفحه سمت اختتام پذیرفته. وی از قضیه حالات این دو برادر و تدلیس بودن وصیت نامه اخبار می نماید و لکن چون غرضش از نوشتن تاریخ مذکور ترویج امر میرزا حسینعلی بوده آنچه را درباره ی میرزا حسینعلی می نویسد در نهایت تمجید و توقیر نوشته و تعبیر از آن به بهاء الله نموده و آنچه درباره ی میرزا یحیی ملقب به صبح ازل نوشته بر وجه تحقیر و تخفیف نوشته و او را به نام اصلی خودش میرزا یحیی ایراد نموده و چون در قضیه تدلیس و جعل وصیت نامه اگر بر وجه حقیقت کشف مدعی می نمود هر آینه نقض غرض می بود و بطلان امر هر دو فرقه ظاهر می گردید لهذا قضیه جعل وصیت نامه را به قسمی نوشته است که منافی با حقیقت میرزا حسینعلی نبوده باشد!

در صفحه ۷۳ از کتاب تاریخ مذکور نوشته است که: چون این اخبار یعنی کشته شدن باب شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست در گوشه ای پنهان شد یا آواره اوطان؛ از جمله میرزا یحیی برادر بهاء الله؛ پنهان شد و فراری و سرگردان! به لباس درویشی! کشکول به دست؛ از راه رشت سرگشته کوه و دشت گردید! لکن بهاء الله؛ در کمال سکون و قرار! از آنچه سوار شده به نیاوران که مقر موبک شاهی و محل

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... V

اردوی شهریاری بود وارد؛ به محض ورود، در تحت توقیف درآمد و یک فوج او را محافظت شدید می نمودند و در صفحه ۸۸ از همان کتاب نوشته است و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مائل؛ با ملا عبد الکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شده اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند؛ باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخبرات سریه در میان بود این رای را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تاثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و ماذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال محرم سنه شصت و نه که در کتب باب بسنه بعدحین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید (انتهی کلام سیاح).

و در دلائل العرفان در صفحه ۱۱۴ نوشته است که به میرزا یحیی که بر حسب ظاهر برادر ابی و خادم و چاکر حضرت ابهی روح الانشاء فداه بود اشاره فرمودند و از نقطه اولی دو لوح به اسمش نازل و چون ابتداء امر بود و از تعلیمات جدیده مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دو لوح نقطه اولی روح العالمین فدا را به رصاص غل و بغضاء شهید کردند! بر حسب عقائد و افکار قبل؛ قیاس نمودند و این دو لوح را وصیت نامه و میرزا یحیی را وصی انگاشتند!



نگارنده این حروف گوید که : چه بسیار ممدوح و مستحسن است که شخص کلام را از خود این طائفه و از کتبی که خود ایشان وثوق و اطمینان بران دارند و او را به طبع رسانیده و برای ترویج دین و آئین خودشان متفرق ساخته اند، اخذ نماید؛ ملاحظه فرمائید که به نحو صراحت و وضوح اعتراف می نماید که وصیت نامه به اسم میرزا یحیی بود و لکن من باب المصلحه مجعول بود و حقیقتی نداشت و ملاحظه تدلیس و بازیچه فرما که بعد از چهارده سال که مردم را به عنوان وصیت نامه فریب دادند و کثیری از بابیان در این مدت را به همین اعتقاد مردند آن وقت می گویند که این مطلب حقیقتی نداشت آیا رؤسائی که برای تربیت و تکمیل نفوس خلائق از جانب خداوند منصوب می شوند هرگز راضی به این چنین تدلیس می کردند و اگر به دقت تامل فرمائید! صدق جمیع آنچه از اول باب تا ورود میرزا حسینعلی به بغداد نگاشته ایم از همین عبارات بر جناب شما ظاهر خواهد گردید، نهایت آنست که چون سیاح بهائی است و در مقام تمجید از میرزا حسینعلی است و بر حسب غرض خود که خواسته است بنویسد که میرزا یحیی خود منشأ اثری نبوده است و نخواسته است بنویسد که وصیت نامه را میرزا حسینعلی به کذب بعد از کشته شدن باب نوشته است لابد بوده است که این تدلیس را نسبت به میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی و ملا عبد الکریم دهد! ملاحظه فرما، اشتهار میرزا حسینعلی در طهران سه سال بعد از کشته شدن باب بود!

تدبیر در حفظ وی به سبب وصیت نامه کجا؟! و زمان میرزا علی محمد کجا؟! و اما آنکه فرقه بهائیه متفقند بر اینکه میرزا حسینعلی از سنه سیصد و شصت و نه اظهار حقیقت امر خویش نمود و از افق عالم دمید و در جمیع مقامات اعلان می نمایند که کتاب ایقان را که در بغداد نوشت کتابی است آسمانی! چنانکه ابوالفضل گلپایگانی در صفحه ۲۷ فرائد نوشته است که بابیه کتاب ایقان را مثل قران می دانند! یعنی به وحی آسمانی بودن آن اذعان دارند و در بسیاری از کلماتشان از همین قبیل مضامین، اظهار می نمایند! چنانکه در صفحه ۶۹۴ نوشته است: و تورات و زبور و

در باره خرافاتی که در توجیه لانبی بعدی از حدیث منزلت گفته اند..... ۹  
انجیل و قرآن و بیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمان است این سخن از این  
طائفه از جهات عدیده کذبش ظاهر و آشکار است!

اولاً آنکه میرزا حسینعلی در بغداد اجهار و اظهار به حقیقت باب که نمود به عنوان  
اینکه من خود مظهري از مظاهر امر الهی می باشم نبود! و هم چنین به عنوان اینکه در  
این دوره کسی افضل از میرزا علی محمد باب می باشد نبود! و هم چنین کتاب ایقان  
به عنوان اینکه به وحی یا الهام الهی است نبود! جمیع این مطالب را پس از ورود به  
اردن و استراحت تامه و فراغ از خوف قتل تاسیس نمود! بلی آنچه را که در بغداد  
اظهار داشت و اجهار نمود آن بود که میرزا علی محمد باب شخص اول عالم امکان  
بود و پس از وی مرجع و ملجأ عالم و ملاذ و پناه کل و محبوب و معشوق جمیع  
شخص غائبی است که بنور وجود او عالم اعلی و اسفل منور است و مقصودش از آن  
شخص غائب میرزا یحیی که او را صبح ازل و وحید و فرید می خواندند بود و کتاب  
ایقان را به عنوان اینکه خال باب از وی خواهش نموده است در ترویج این دو امر  
نوشت از اول تا به آخر آنرا مطالعه فرما؛ تا حقیقت حال و صدق این مقال مکشوف  
گردد و اینکه تصریح به اسم میرزا یحیی ننموده هم چنانیکه تصریح به اسم میرزا علی  
محمد باب نکرده؛ از باب آنست که سوء ادب در تصریح به اسم دانسته بلکه از میرزا  
علی محمد به نقطه بیان و ظهور اعظم و نقطه اولی و از میرزا یحیی به صبح ازلی و  
جمال ازل و مستغاث و شمس حقیقت واصل شجره الهیه و سلطان السلاطین تعبیر  
نموده و خود را عبدی از عبید و فانی در او! چنانکه اصطلاح این طائفه بر اینست که  
تابعین از خویش تعبیر بفانی می نمایند و عاشقی از عشاق کوی وی ستوده؛ ملاحظه  
فرما! که نظر بر اینکه میرزا یحیی ملقب به صبح ازل بوده است ازلیه و جمال ازلی را  
به چه مقدار خاطر نشان خواص و عوام در این رساله نموده! حتی آنکه از انبیاء  
ماضین من باب ارائه مجانست و اظهار اتحاد معنوی به جمال ازلی و حمامه ازلی  
تعبیر نموده است! تعجب این است که در این اوقات از بعضی از این طائفه مسموع  
می شود که صبح ازل؛ لقب میرزا یحیی نبوده! بلکه ازل، لقب خود میرزا حسینعلی  
بوده است و حال آنکه خود این طائفه در کتب مطبوعه خود تصریح می نمایند بر

فصل اول از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۰

اینکه دو لقب ؛ یکی ازل و دیگر وحید از میرزا علی محمد باب برای میرزا یحیی بوده است چنانکه در اواخر همین باب در مقام ذکر منازعت و مشاجرت این دو برادر - انشاء الله تعالی - خواهد آمد که در صفحه ۱۱۶ دلائل العرفان بهائی نوشته است که؛

میرزا علی محمد باب چون غرور و سرکشی میرزا یحیی را می دانست لهذا او را در کند و زنجیر و محبوس و اسیر فرمود!

و ایضاً در صفحه ۲۵۳ همان کتاب نوشته است که ؛ اسم ازل و وحید در قران از اعراض و اعتراض این مرات در مقامی به وحید و مقامی به ازل اخبار فرموده !

و بالجمله اینک نگارنده ی این کلمات بعضی از موارد و مقامات کتاب ایقان را که صریح است در اینکه حین نوشتن آن کتاب خود را در زمره تابعین غیر می دانسته و کتاب مذکور را به عنوانی که منافی با عنوان کتب سماوی است بلکه بعنوان ارشاد و دلالت به سوی غیر خودش نوشته می نماید تا چون بر حقیقت حال مطلع گردی کذب جمیع مقالات و دعاوی این حزب را کالشمس فی وسط السماء مشاهده فرمائی و مخفی نماند که آنچه راقم این حروف از صفحات ایقان مسطور می دارد مطابق با نسخه ایست که در شهر ذیقعدہ الحرام سنه ۱۳۱۰ به طبع رسیده و مجموع کتاب در ۲۱۴ صفحه انجام و اختتام پذیرفته است و معروض داشته شد که چون غرضش ترویج از صبح ازل بوده در کثیری از مواضع من باب تجنیس و مناسبت از انبیاء ماضین و هم چنین از معشوق خود بجمال ازلی و حمامه ازلی و از خود به عبد و فانی تعبیر نموده در صفحه ۸ از حضرت صالح به جمال ازلی تعبیر می نماید و در صفحه ۱۴ از آن کتاب می نویسد و این معلوم است که تاویل کلمات حمامات ازلیه را جزهیا کل ازلیه یا ادراک ننمایند و در صفحه ۱۸ در مقام بیان اتحاد نفوس قدسیه انبیا نوشته است و جواب مسئله خود را در موسوم بودن آن جمال ازلی در هر مقام به اسمی و رسمی بیابی و در صفحه ۱۹ نوشته است بلکه ازالطاف بدیعه آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابد! پس نوشته است:

ای برادر من؛ جهدی باید تا ایام باقیست از اکواب باقی چشم همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح

در باره خرافاتی که در توجیه لانبی بعدی از حدیث منزلت گفته اند..... ۱۱  
نماند، آید و قتیکه عندلیبان جنان در گلستان قدس به آشیانه های الهی پرواز نمایند  
دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی!

پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمر و  
گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. اینست نصیحت این عبد؛ آن جناب و احباء  
خدا را! انتهی

ملاحظه فرما که چگونه ترویج از شخص غائب نموده است و تعبیر از وی به آن  
شمس حقیقی کرده و از خودش به عبد نموده؛ انصاف ده آیا ممکن است که گفته  
شود نویسنده این عبارت خود دعوت به سوی خود نموده است پس درست دقت  
بفرما تا مطلب را ادراک فرمائی!

و از صفحه ۴۸ اظهار عشق به آن یا رغائب می نماید تا آنکه در صفحه ۵۱ می نویسد  
که این بیان که می شود نیست مگر از کمال حب به انجناب؛ که شاید جمعی از فقرای  
ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا  
تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند و الا این عبد اشتغال به این مقالات را  
ذبنی عظیم می دانم و عصیانی کبیر می شمرم. انتهی

راقم این حروف گوید؛ که انصاف ده؛ آیا کسی که می گوید که نسّمات رحمن بر من  
مرور نمود و علم ما کان را به من آموخت و مرا امر به نداء بین ارض و سماء نمود  
آیا چنین کسی به دیگری اظهار می دارد که این نصیحتی که می نمایم من باب محبت  
بجناب شما یا به غیری که غائب از نظر است می نمایم و الا این عبد اشتغال به این  
مقالات را ذبنی عظیم و عصیانی می شمرم؛ همانا واضح و مبرهن گردید که در زمانی  
که این کتاب را می نوشته اصلاً و مطلقاً دعوی ماموریت از جانب خداوند نداشته و  
این کتاب را به عنوان آنکه آسمانی است و از جانب اقدس الهی نازل گردیده ننوشته  
چه جای آنکه دعوی الوهیت و مظهریت ربوبیت داشته باشد و قلم خود راقم اعلای  
الهی ستایش نماید یا آنکه راضی باشد که عباد الهی او را سجده نمایند زیرا که اگر  
خود را مامور به دعوت می دانست هر آینه در نوشتن مراسلات خصوصاً در  
مخاطباتی که می گوید به تعلیم روح القدس و کتاب آسمانی است اشتغال به آن

فصل اول از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۲

مقالات را باید فوز عظیم ستایش نماید نه ذبنی عظیم پس ملتفت باش تا فریب نخوری و از جمله موارد تعبیرات وی من باب المجانست آنست که در صفحه ۵۸ از حضرت خاتم النبیین (ص) تعبیر به جمال ازلی می نماید و در صفحه ۶۰ اشاره به معشوق غائب می نماید می نویسد پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجه بخواهیم بیک حجه و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم . انتهى

و در صفحه ۷۳ می نویسد ای عزیز ، در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ یابی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیه *انا لله* وارد شویم تا به مواقع *عز الیه راجعون* مقر یابیم ( انتهى ).

نگارنده این سطور گوید : اشهدکم بالله! انصاف دهید آیا در کلمه این صبح ازلی صراحت نیست بر اینکه این دوره صبح ازلست اگر این لفظ صریح دلیل نباشد بر اینکه رئیس این زمان و مظهر امر الله صبح ازلست پس بچه لفظ ممکن باشد که احدی استدلال بر مطلبی نماید؟!

و در صفحه ۱۱۹ می نویسد جمیع این امور که الیوم این عبارات را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی به عینهادر ظهور نقطه فرقان هم؛ مردم آن عصر را منع می نمود و مرادش از بحر ازلی صبح ازلست و در صفحه ۱۶۲ می نویسد ای حبیب من جهدی باید نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقذات ربانیه کشف حجاب جلال نمائیم تا با استقامت تمام جان پڑمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم و در صفحه ۱۶۸ می نویسد خلاصه حجت و برهان این آیه منزله اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید. ( انتهى )

در باره خرافاتی که در توجیه لانی بعدی از حدیث منزلت گفته اند..... ۱۳

اکنون جای آنست که از خود این طائفه انصاف طلب نمائیم که آیا جایز است که کسی را که خود اعتراف به علت خود می نماید و اقرار به عجز خود از ایتان بدلیل بر حقیقت مدعای خود می نماید بگوئیم که خود مظهر الوهیت و ربوبیت پروردگار عالمیانست؟! و این عبارات که صریح در عله و عجز اوست از قلم وحی الهی نازل شده است آیا سزاوار است که نسبت عله به خداوند عالم دهیم و قلم الهی را عاجز از ایتان به دلیل و حجت بر عباد بدانیم؟! پس ملاحظه فرما که چه مقدار بلادت و کند فهمی؛ بل حماقت و نادانی باید! که با وصف وجود این عبارت توهم نماید که شاید این مضمون از قلم اعلای الهی جاری شده و رب اعلی و مالک کل شی اقرار به علت نفس و عجز خود و نرسیدن به مقامی که قدرت و توانایی بر اقامه دلیل باشد نماید و اعجب! از جمیع اعاجیب همین است که کسی اعتقاد کند که در کتاب آسمانی به قلم وحی والهام سبحانی علت و عجز و ناتوانی کسی ثبت و ضبط شده باشد و مع ذلک کله صاحب آن عجز و علت مظهر الوهیت و ربوبیت و بر وجه حقیقت و راستی و رب کل شیء و خالق کل شیء و قائل بلا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا عبادی فاتقون؛ می باشد بلکه کلمات آن علیل و عاجز و ناتوان رب و اله و خالق جمیع کلامها باشد.

چنانکه در دلائل العرفان در صفحه ۲۳۸ نوشته است ان عمل من یظهره الله بالنسبه الغیره کمثل الشمس بالنسبه الیالنجوم مثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که جمیع و خود را می پیچد و در ظل یک یاء نسبت قائم می کند و می گوید از لسان مجلی خود! اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون و همین قسم اعمال او می گوید اگر بشنوی و در صفحه ۲۲۵ نوشته است که همین قسم که کینونت او مظهر الوهیت و ربوبیت است؛ کلام اوست بر کل کلامها؛ که اگر انسان می بود می گفت: اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون (انتهی).

پس ای عزیز من ! مبادا کسی از در اعتساف با شما در آید و بگوید هیچ منافات ندارد که مظاهر امر الله اظهار عجز و انکسار نمایند! آیا نمی دانی که جمیع انبیاء متکلم به امثال این کلمات گردیدند حضرت خلیل (ع) *انی سقیم فرمود و حضرت عیسی به انی عبد الله* تلفظ فرمود و خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) :  
*ان الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء* در جواب از طلب آیات فرمود! چه که این قبیل کلمات مغالطه محض است زیرا که حضرت خلیل در وقتی فرمود که: (انی سقیم) که قوم برای بتهای خویش عید گرفته بودند به صحرا می خواستند بروند پس تکلیف به آنجناب نمودند که شما نیز با ما در رفتن به صحرا معیت و همراهی فرما . آن جناب در جواب فرمود که من ناخوش احوال می باشم و این علت مزاج و بدنست که آن جناب نسبت به خود داد و علت مزاج غیر علت نفس و قصور آنست که کسی اعتراف کند که نفس من قاصر است از اینکه قدرت بر اقامه دلیل نماید. و اما فرمایش حضرت عیسی در مقام اثبات مرتبه شامخه روحانیت و نبوت بود که بر حسب معجزه طفل در مهد ، به این بیان تکلم فرمود که:

*انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا این ما کنت*<sup>۱</sup>

و این غیر آن است که کسی دیگری را شمس حقیقت خواند و بگوید بلکه از الطاف آن شمس حقیقت اجسادهای مرده حیات تازه یابد پس بگوید که من باب محبت به آنجناب این بیان را نمودم و الا این عبد ، این مقالات را ذبنی عظیم می دانم و عصیانی کبیر می شمرم و اعتراف به قصور نفس خویش دارم از اینکه بتوانم اقامه دلیل بر این آیه منزلت نمایم!

و اما فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اینکه :

*ان الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء* در مقامی که اقتضای معجزه آوردن ندارد مطلبی است تام و تمام؛ زیرا که معلوم است که هر کس قابل آن نیست که تا معجزه

در باره خرافاتی که در توجیه لانی بعدی از حدیث منزلت گفته اند..... ۱۵

بخواهد برای او معجزه ظاهر گردد. پس در جواب پست رتبت و بی قابلیت غیر این کلام سخنی نشاید و این غیر آنست که پیغمبر بفرماید که نفس من عاجز و قاصر از آنست که اقامه ی دلیل بر حقیقت این ظهور اعظم نماید! زیرا که معنای این عبارت که حجت و برهان این آیه منزلت اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید آنست که فهم من اقصر از آنست که به کیفیت این ظهور برسد و حقیقت آنرا ادراک نماید تا آنکه توانائی بر اقامه حجت و برهان بر آن یابد. پس در حقیقت این کلام در معنی آنست که در مقامیکه این ظهور تجلی یافته مرا به آن مقام راهی نبوده و در منظریکه جلوه می نماید عروج به آن مرا میسر نباشد و این عبارت بر وجه صراحت دلالت دارد بر اینکه صاحب این کلام درحین نوشتن این کتاب دیگر را مظهر رب اعلی می دانسته. پس اگر بعد از آن آنرا انکار کند و بگوید او را شانی و مقامی نبوده و بر سبیل حقیقت او اظهار خضوع و خشوع بلکه بندگی نسبت به من نماید قطعاً کاذب و مفتری خواهد بود. پس به این بیانات حقه واقعیه واضح و منکشف گردید فساد آنچه در این باب طائفه بهائیه بقوه و همیه تدلیس و بافندگی می نمایند و می گویند در این عبارت که گفته است حجت و برهان این آیه منزلت اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید. دو ملاحظه شده است و به لحاظ خودی خود متکلم که قطع نظر از اتصال به مبداء باشد اظهار علت و ناتوانی از قامة دلیل بران آیت اعظم فرموده است زیرا که این سخنی است فی نفسه واهی و مزخرف! چه بر شما واضح گردید که حجت و برهان و اقامه دلیل در مقام اثبات شیئی در نزد مخلوقست و اما نزد خالق حقیقت کل شیء مکشوف است و توانائی بر اقامه برهان و دلیل بسبب قوه نفس اوست و احاطه بران مدعائی که درصدد اثبات آن است در نزد خلق و عله و قصور نفس از توانائی بر اقامه دلیل به سبب ضعف نفس و ضیق وجود قاصر است از احاطه به اصل مقصود پس محالست که نفسی قاصر و ناتوان باشد از اقامه حجت و برهان بر آن آیت و مطلوبیکه منزل بر خود اوست! پس این سخن که آیتی از جانب خداوند نازل شود بر نفسی که آن نفس قدرت بر اثبات آن آیت در نزد مخلوق نداشته باشد ملحق به هذیانست و اگر کسی اعتراف نماید بر اینکه من توانائی بر



فصل اول از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۶

اثبات و اقامه دلیل بر آن آیت منزله ندارم خود این اعتراف صریح در آنست که آن آیت منزل بر نفسی است غیر اینکه اقرار به عجز خود از اقامه دلیل می نماید چنانیکه مراد میرزا حسینعلی در حین نوشتن کتاب ایقان، همین بوده است که محل نزول آیت الهی میرزا یحیی است که ملقب به صبح ازل باشد!

و علاوه بر این اگر باب این قبیل هذیان مفتوح گردد به هیچ وجه معیار و میزانی برای تمیز کاذب از صادق باقی نماند! زیرا که ممکنست که هر کسی دعوی نبوت و رسالت نماید پس چون مطلبی را که مرتبط به مدعای اوست از وی سؤال نمایند و عاجز از جواب گردد اعتراف نماید بر اینکه فهم من اقصر از آنست که درک این مدعا را نماید و با این حال در همان مجلس دعوی نماید که من افضل از جمیع انبیا و رسل می باشم پس چون حضار به وی گویند ای احمق! تو در همین آن؛ اعتراف به عجز و قصور فهم خود نمودی بلکه نفی علم از خود کردی، چگونه گویی که من افضل از جمیع انبیا و رسل می باشم؟! جواب گوید که :

آنکه اظهار عجز نمودم و نفی علم کردم از حیث و لحاظ خودی خودم بود چونکه از خود هیچ ندارم و اینکه دعوی افضلیت از جمیع انبیا می نمایم به لحاظ آن است که از جانب خداوند؛ این مرتبه ی افضلیت را یافته ام آیا چنین گمان می کنی که عقلا چنین سخنی را از این مدعی قبول می نمایند یا آنکه کلام او را واهی و ملحق به هذیانات می شمرند؟! پس ملتفت باش تا فریب نخوری! و در صفحه ی ۲۰۶ می نویسد و از علما و فقهای بیان استدعا می نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کورشد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربانی مخاصمه ننمایند.

راقم این حروف گوید که : انصاف ده! آیا می شود که خود این عبارت از کلمات وحی آسمانی الهی باشد و نویسنده آن خود مامور تبلیغ بوده باشد؟! و اگر از روی دقت؛ تامل در این عبارت فرمائی؛ هرآینه حجت الهیه را بر خود تمام می دانی.

اولاً آنکه: در اصل عبارت اول که ایقان را به آن عبارات نوشته است صبح ازلی بوده است که صریح در لقب میرزا یحیی است! پس چون تغییر مدعی دادند عبارت را نیز مبدل به صرف ازلی نمودند و این خود بدیهی است که کامل در فن ترقیم و مراسلات نور ربانی را با صرف ازلی در یک عبارت جمع نمی نماید به سبب آنکه صرف ازلی جز صرف خدائی معنائی ندارد و کسی صرف ازلی و صرف خدائی را در تمجید مظاهر امرالله نمی نویسد! و دیگر آنکه این کوری که در کلام می باشد اشاره است به آنچه سابق ذکر نموده است از زمان قتل و حرق تابعین باب که نوشته است به سبب علماء زمان بر میرزا علی محمد واقع گردید و مرادش آنست که آنچه از علماء امت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه وآله وسلم - بر باب و اتباع او وارد آمد از علماء و تابعین میرزا علی محمد استدعا می نمایم که در زمن مستغاث که زمان میرزا یحیی است مثل آن وارد نیاورند آیا هیچ نبی یا ولی به امت و تابعین خود می گوید که استدعا دارم که آنچه سابقین بر اولیا وارد آوردند بر من وارد نیاورید؟! و علاوه بر این ملاحظه فرما که با اینکه متمکن بوده است از آنکه بنویسد این مظهر علوم نامتناهی ملاحظه غیبت را نموده است و به لفظ آن که اشاره بسوی غائبست تعبیر نموده و هم چنین تا چند سطر بعد در ضمن عبارات از آن غائب بانجمال قدسی و آن سلطان وجود و آن اصل شجره الهیه تعبیر نموده است و بالجمله نفس این استدعا که به ان مظهر علوم نامتناهی چنین و چنان سلوک ننمائید دلالت دارد که این شخص که این استدعا و خواهشی را می نماید ناصحی است مشفق که خود دعوی ریاست ندارد و مما یضحک به الثکلی آنکه نفسی دعوی نماید بر اینکه من مظهر علوم نامتناهی ربانی می باشم و در کلمات خود بنویسد که از علماء بیان استدعا می نمایم که در زمان من بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربانی مخاصمه نمایند آیا هیچ سفیهی تصدیق می نماید بر اینکه این کتاب آسمانی است و این لسان قلم اعلاهی الهی است که کسی بگوید که: من مظهر علوم ربانی می باشم و استدعا

می نمایم که در زمان من کسی به عقل خودش اعتماد نکند و به ادراک و شعور خود رجوع ننماید و به علم خود تمسک ننماید از روی بی عقلی و بی ادراکی و نادانی اعتراف بر این نمائید که من مظهر الوهیت و ربوبیت حقتعالی اله کل شیء و بر و مالک کل شیء می باشم آیا صدور این کلمات از بی عقلی متکلم و بی شعوری و بی ادراکی آن نمی باشد؟! اکنون چشم بصیرت بگشا و مشاهده ی قدرت حقتعالی بفرما که چگونه کاذبین را مفتضح و رسوا می نماید و کذب ایشان را به قلم خودشان به قسمی ظاهر فرماید که عقول عقلا حیران از کیفیت آن می گردد کسیکه می خواهد از اردن پس از فراغ از خوف و خشیت کشته شدن بکذب دعوی مظهریت رب اعلی نماید او را در چند سال قبل در بغداد بر این می دارد که به لسان نصیحت تصدیق کاذب دیگر را که میرزا یحیی است به این عبارت نماید که از علماء بیان مسئلت می نمایم که در زمن مستغاث به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و این سخن هر چند قبیح است که کسی با این بیان تصدیق دیگری نماید لکن قباحتش به ان مثابه نیست که درباره ی خود از علماء عصر خویش چنین استدعا نماید و این قباحت در کلام را خداوند عالم وسیله قرار داده برای اینکه چون خود دعوی مظهریت امر الله نماید و این کتابی را که مشتمل بر این قبائح است به کتاب آسمانی ستایش نماید کذب دعاوی وی بر هر ذی شعوری اظهر من الشمس بوده باشد ای برادر! آیا قبیح نمی دانی که کسی از اهل بازار برای یک شاهی معامله که خواهد نماید از کسی استدعا و مسئلت نماید که شما بعقل و شعور و ادراک در این معامله تمسک منما پس چگونه جائز می دانی که قلم اعلای الهی بر این جاری گردد که از علمای عصر مسئلت نماید که در امر دین خود که اعزا شیا است در نزد خدا و خلق بعقل و ادراک و علم تمسک نجویند و حال آنکه تدین از روی بی عقلی و بی ادراکی و از غیر طریق عین حماقت و جهالت و گمراهی است! آیا شنیده شده است که تا بحال احدی از دعوات الی الله به کسی گفته باشد که تو باید از روی سفاهت و بی عقلی و بی ادراکی و جهل و نادانی دین خدا را قبول نمائی آیا نمی دانی که انبیا و مرسلین جمیعا خلق

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۱۹  
 را به وساطت عقل به سوی خداوند عالم دعوت نمودند و حقتعالی در قرآن مجید  
 حمید در کثیری از آیات امر به تفکر و تدبر و تعقل می فرماید و عباد خود را به  
 وساطت عقل متذکر آیات بینات خود می نماید! چنانکه می فرماید :

كذلك نفضل الايات لقوم يتفكرون<sup>۱</sup>

ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجري في  
 البحر ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها و  
 بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء والارض  
 لآيات لقوم يعقلون<sup>۲</sup>

و هو الذي مد الارض و جعل فيها رواسی و انهارا و من كل الثمرات جعل فيها  
 زوجین اثنين يغشی الليل النهار ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون<sup>۳</sup>

و في الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غیر  
 صنوان يسقى بماء واحد و نفضل بعضها على بعض في الاكل ان في ذلك لآيات  
 لقوم يعقلون؛<sup>۴</sup> ذلكم وصيکم به لعلکم تعقلون قد بينا لكم الايات لعلکم  
 تعقلون<sup>۵</sup>

ايه بينه لقوم يعقلون<sup>۶</sup> - و لتبلغوا اجلا مسمى و لعلکم تعقلون<sup>۷</sup>

و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون<sup>۸</sup>

۲- رعد - ۳

۲- بقره - ۱۶۴

۱- یونس - ۲۴

۶- عنکبوت = ۳۵

۵- حدید - ۱۷

۴- رعد - ۴

۸- بقره - ۴۴

۷- غافر = ۶۷

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۰  
 هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسمون ینبت لکم به  
 الزرع و الزيتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایه لقوم  
 یتفکرون و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ ان  
 فی ذلک لایات لقوم یعقلون <sup>۱</sup> الی غیر هذه من الایات

سبحان الله العظیم؛ اینها همه که انبیا و اولیا امر بتعقل و تفکر فرمودند و از کفار و  
 منافقین به بی ادراکی و بی شعوری که حال بهائم و چهارپایانست یاد فرمودند،  
 چنانکه حق تعالی در قران حمید مجید در باره ایشان می فرماید:

و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون <sup>۲</sup> - افانت تسمع الصم و لو کانوا لا یعقلون <sup>۳</sup>

ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون <sup>۴</sup> الذین کفروا یفترون علی الله  
 الکذب و اکثرهم لا یعقلون <sup>۵</sup> ذلک بانهم قوم لا یعقلون <sup>۶</sup>

و فی الحدیث؛ ان لله علی الناس حجبتین حجه ظاهرة و حجه باطنه فاما الظاهرة  
 فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنه فالعقول <sup>۷</sup> یعنی به درستی که از برای خداوند  
 عالم؛ بر مردم دو حجت است: حجت ظاهره و حجت باطنه؛ اما حجت ظاهره؛ پس  
 رسل و انبیا و ائمه می باشند و اما حجت باطنه؛ پس عقول خلایق است. و در  
 کافی روایت می نماید که؛ ابن السکیت خدمت حضرت امام رضا - علیه السلام -  
 عرض نمود که: ما الحججه علی الخلق الیوم قال فقال العقل یعرف به الصادق علی  
 الله فیصدقہ و الکاذب علی الله فیکذبه <sup>۸</sup>

یعنی چه چیز است حجت بر مردم در این زمان؟ راوی گفت که حضرت فرمود:  
 حجت عقل است که شناخته می شود به سبب آن راست گوی بر خداوند پس تصدیق

۴ - انفال - ۲۲

۳ - یونس - ۴۲

۲ - یونس - ۱۰۰

۱ - النحل = ۱۰ تا

۷ - الکافی ج ۱ ص ۱۵

۶ - مائده = ۵۸

۵ - مائده = ۱۰۳

۸ - بحار الانوار ج ۷۵ ص ۳۴۲

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۲۱

می نماید او را و دروغ گوی بر خداوند پس تکذیب می نماید آن کاذب را! و ایضا در کافی است که عبدالله بن سنان روایت نموده است از حضرت صادق - علیه السلام - که:

*الحججه علی العباد النبی (ص) و الحججه فیما بین العباد و بین الله العقل یعنی حججه خدا بر بندگانش پیغمبر (ص) می باشد و حججه در مابین بندگان و بین خدا عقل است یعنی حقتعالی او را حاکم در بین و حججه فیما بین قرار داده است الی غیر ذلک من الاخبار . آیا جای شبهه برای احدی باقی می نماید که هر گاه کسی نهی از اعتماد و تمسک بعقل و شعور و ادراک و علم نماید قطعا کاذبست و مفتری بر خداست و می خواهد عباد الهی را بجهالت و نادانی چون بهائم و چهارپایان صید نماید . پس به خداوند آسمان و زمین قسم است که اگر نبود در جمیع کتب این طائفه هیچ دلیلی بر کذب ایشان هر آینه همین یک فقره کفایت می نمود! پس اگر خود را دوست می داری مقداری تامل و تعقل فرما تا هدایت بیابی! و اما در باب علم پس بدانکه میرزا حسینعلی در کثیری از موارد با عموم عوام و خصوص طائفه بایه مغالطه می نماید زیرا که طوائف صوفیه در مقامیکه دم از وصول به مراتب کشف و شهود می زنند در آن مقام می گویند انسان باید از جمیع قیود و علائق فارغ باشد تا پرده از پیش چشم وی برداشته شود و ملکوت آسمانها و زمین را چون حضرت خلیل مشاهده نماید مادامی که مقید به قیود است؛ مرتبه کشف و شهود برای وی حاصل نگردد . پس در آن مقام گویند از جمله قیود صور علمیه است بلکه چون علم احق و امتن و اتقن از جمیع امور است رسوخش در قلب زیادتیر! پس حجابیتش بیشتر میباشد . پس علم را در آن مقام حجاب اکبر نامند و معلوم است که چنین مقام بهیچ وجه ربط به عالم تدین به دین و اعتقاد به حقیقت انبیا و مرسلین ندارد؛ زیرا که علم در مقام اعتقاد به صدق یا به کذب مدعی مظهریت امر الله و تدین بدین و تشریح باداب و سنن مرسلین از قبیل بذر است نسبت بزراعت و سرمایه بتجارت . پس هم چنانکه زراعت بدون بذر و تجارت بدون سرمایه محال و ممتنع است هم چنین اعتقاد و یقین بصدق و کذب مدعی امر جدید بدون مطالب علمیه تحقق نپذیرد . پس کسی که در مقام*

شارعیت می باشد اگر صادق و راست گو است باید مردم را امر بممارست و مزاوت علوم نماید و عوام را توییح و ملامت بر جهالت و نادانی نماید و از قول بدون علم و دلیل ایشان را نهی نماید چنانکه شان جمیع انبیا و مرسلین و طریقه مستقیمه ایشان چنین بوده است :: قال الله تعالی فی محکم کتابه: *ام تقولون علی الله ما لا تعلمون و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون لا يعلمون شیئا و لا یهتدون لیضلوا باهوائهم بغير علم و لکن اکثرهم لا یعلمون بل اکثرهم لا یعلمون* الی غیر هذه من الایات . نه آنکه بیچاره عوام را مغرور نماید و ایشان را به ظلمت جهالت بتیه ضلالت و گمراهی افکند و مثل کتاب ایقان را اسم کتاب آسمانی بر آن نهد و از اول کتاب تا بآخر آن مذمت از علم و علما نماید . مغالطه اینجاست که به کسی که هنوز اعتقاد به حقیقت ظهور بعد ندارد بلکه چون روز روشن کذب آن را می داند گویند علم حجاب اکبر است باید این حجاب را در محبت یار سوخت و تمسک بعقول و ادراک و شعور و مطالب علمیه نمود . پس چنانکه سبقت یافت نفس این مغالطه اقوی دلیل بر بطلان مدعای آنست و از جمله مطالبی که بر وجه بدآست کشف می نماید از اینکه میرزا حسینعلی در وقتی که کتاب ایقان را می نوشته خود داعیه ریاست طائفه بابیه را نمی داشته؛ آنست که خود در کتاب مذکور در کمال ذل نفس و خشوع عذر خواهی در نزد رئیس طائفه که میرزا یحیی است نموده به این بیان که آنچه طائفه بابیه نسبت به این عبد فانی داده اند که در مقام تهیه ی اسباب ریاست و جمع آوری امور سروری من باب اینست که بر من حسد ورزیده اند و از روی حقد و کینه این قبیل مطالب را افترا بسته اند! و نیز نوشته است: من که از بغداد بیرون رفتم و در کمال فلاکت و گرسنگی و نهایت مشقت و درماندگی لیل و نهار خود را در صحراها و خارج از آبادی گذرانیدم غرضم این بود که بر کناری بوده باشم تا آنکه مبادا به سبب وجود این عبد اختلاف کلمه ای در میان طائفه پیدا شود و ابا خیال معاودت نداشتم . پس چون امر فرمودید مرا بمعاودت چاره جز امتثال نداشتم و الا خود ابا مائل نبودم و با وصف این چگونه می شود که طالب دعوی ریاست بوده باشم که طائفه می خواهند

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۲۳

به این ذنب و گناه مرا بقتل رسانند . در صفحه ۲۰۷ ایقان نوشته است اگر چه در این ایام رائج حسدی و زیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با آنکه او را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانکه جمعی که رائج انصاف را نشنیده اند آیات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تبری طیار با اینکه با احدی در امری افتخار نمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحب بودم در نهایت مهربانی و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو با آنهمه ابتلا و باساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد معدوم صرفست و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این امراض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بجوردم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و زوایای متواتره فوالله الذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از نفع و ضرر و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوای غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیالست و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرت را خیال مراجعت نبود و مسافرت مرا امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر " احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم و غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه ؛ اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمودا باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر گشت و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد؛ حال دو سنه می گذرد که



اعداء در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند چنانکه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیث هاطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سیل نقطه و کلمه علیا ندا شود و جان دربارد و اگر این خیال نبود فو الذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیدا اختم القول بلا حول و لا قوه الا بالله و انا الیه راجعون (انتهی)

و این عبارات به تقریباتی چند؛ که هر یک بالخصوص دلیلی است کافی و برهانی است وافی، کاشف از صدق مقال راقم این حروف می باشد :

**تقریب اول آنکه:** بر ارباب شعور و ادراک منخفی نخواهد بود که از اول کتاب ایقان تا برسد باین عبارات مذکوره میرزا حسینعلی هر جا که از رئیس طائفه ذکری نموده از وی تعبیر به جمال ازلی و صبح ازلی و صبح نورانی و جمال الله و جمال الهی و مستغاث و شمس حقیقی و جمال معبود و امثال این عبارات تعبیر نموده بسا هست که در یک صفحه دو مرتبه و سه مرتبه بلکه زیاده از این قبیل تعابیر نسبت باور کرده مخصوصا در صفحه ۲۰۶ که متصل بعبارات مسطوره است در سطر اول و ثانی تعبیر از وی بجوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی نموده و در سطر سوم تعبیر بمستغاث و در سطر چهارم و پنجم تعبیر به مظهر علوم نامتناهی ربانی و در سطر هفتم تعبیر به جمال قدسی و در سطر هشتم تعبیر به سلطان وجود و جوهر مقصود و در سطر چهاردهم تعبیر به اصل شجره الهیه نموده است! و لکن در این عبارات که تعبیر از خودش نموده؛ از آن قبیل تعبیرات ننموده؛ بلکه از خود تعبیر به عبد و عبد فانی و امثال آن نموده! پس واضحست که آنچه در سابق از ابتداء کتاب به امثال آن تعبیرات ذکری از رئیس طائفه مینموده؛ مقصود خودش نبوده بلکه رئیس را که میرزایحیی بوده به مناسبت صبح ازل که لقب اوست به آن عبارات می ستوده!

تقریب دوم آنکه مظاهر امر الله چون از قوم مشمئز می شوند به مقداری که از میان ایشان بیرون روند و پس از آن در مقام بیان جهت اشمزاز برآیند و بخواهند اظهار نمایند که قوم با من عداوت ورزیدند لابد به این قبیل عبارات مطلب خویش را اظهار می دارند که در میان قوم اشخاصی هستند که معرض عن الله و معرض ما مظاهر امر او می باشند و هر چند با شمس حقیقت مصاحبند لکن از حرم مقصود خارج و ابدادر رضوان معنوی داخل نشده اند و قدم نگذارده اند در ظاهر امر چنین می نمایند که مدام در بحار انوار حضور سلطان وجود مغمور می باشند و لکن در واقع چنانست که به سلاسل و اغلال حقد و حسد مغلول و بالعیان مشاهده می گردد که با آنکه در عرش عظمت الهی در ظل مرحمت و عطوفت جمال لا یزال با وجودات قدسیه ملکوتیه که در ارض روح مشی می نمایند و بی پر بمعارض قرب احدیت پرواز و با سلطان حقیقت نشست و برخاست می کنند و لکن عند التحقيق ان:

بان یغشاهم الله العذاب من فوق رؤسهم و من تحت ارجلهم جزاء بما كانوا یعملون<sup>۱</sup> و از سوء حال و قبائح اعمال این قبیل فساق و اهل شقاق در عراق دو سال گذشت که عامه فقرائیکه بر شاطی غنا واردند از سحاب فضل احدیت ممنوع و از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند و چنین می نمود که دیگر نه جمال گل بینند و نه نغمه بلبل شنوند لکن از آنجائی که کمند قضای الهی؛ اوثق از خیال و مقدس از تدبیر و قیاس سردا از کمند فرمان او نشاید پیچد و اراده اش را جز رضا چاره نه لهذا بحکم محکم و جریان قلم قضا شمس حقیقت از مغرب هجرت رجوع و از افق بغداد طلوع فرمود و ثانیاً جمال معبود و سازج وجود و مظهر لطیف ودود محفل اصحاب را منور فرمود اسامی اصحاب جحیم در لوح محفوظ ثبت شده و پرده پوشی ستار رؤف رحیم ستر فرموده مبادا آنکه خدای نخواستہ بر این حال باقی مانند تا آنکه حجاب ستر الهی مرتفع گردد! پس چون قوم نوح و اصحاب الزر و ثمود و

اصحاب الایکه و قوم تبع ایات الهیه بر ایشان نازل شود فیقول: الاشهاد هؤلاء الذین فسقوا و عتوا و استکبروا عن مظاهر امر الله الا لعنه الله علی الفاسقین .

و بالجمله اگر خود را همان شمس حقیقی می دانست و جمال ازلی می پنداشت لابد شکایت از قوم چنانکه مرقوم گردید موافق با آنچه از ابتداء ایقان تا آخر آن در حق رئیس طائفه نوشته بر وجه علو و ارتفاع می نگاشت نه آنکه چون عبد ذلیل که نزد مولای جلیل شکایت از امثال و اقران نماید باین نحو اظهار ذلت نماید که این عبد از اول ورود در این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم در سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بجوردم ظاهر انصاف ده آیا کسی که خود را مظهر الوهیت و ربوبیت داند و چون عیسی روح الله سر در بیابانها گذارد در مفارقت کسی گریه می نماید و از قلبش خون جاری می گردد یا آنکه در کمال انس بمبدء باب و علف صحرا چون عیسی می گذراند پس این شکایت در کمال وضوح دلالت دارد که مقام و مرتبت بندگی و تبعیت برای خود می دانسته پس بیان حال خود را می نماید که چون از مولای خود مهاجرت و مفارقت داشتم از عیونم عیون جاری بود و از قلبم به جور دم ظاهر! **تقریب سوم** آنکه این مهاجرت که دو سال زمان آن امتداد یافت پس از گذشتن یک سال از بدو ورود به بغداد بود و بسیار واضح است که اگر خود رئیس قوم می بود و از بغداد غروب می نمود طائفه بعد از مفارقت وی در بغداد ساعتی اقامت نمی نمودند زیرا که وی وعده مراجعت نداده بود که کسی انتظار او را کشد و این طائفه که تازه وارد شده بودند در بغداد خانه و اسبابی نداشتند که پای بست آنها باشند گله بی چوپان لابد متفرق می گردد آنهاییکه طالب دیدار رئیس بودند که این طرف و آن طرف در عقب وی قریه بقریه گردش نمایند و آنهایی که به اعتراف خودش در مقام حقد و بغضاء بودند آسوده خاطر مأمنی اختیار می کردند پس نفس بقاء و اجتماع و سکون جمیع این طائفه از موافق و مخالف چنانکه خود اعتراف نموده که بعد از مراجعت چنین و چنان سلوک می نمایند دلیلی است

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۲۷  
واضح که غیر میرزا حسینعلی این دایره مدار و محوری داشته است مخفی از انظار و  
اغیار و حاضر در نزد اصحاب و در بغداد بوده است که جمیع مؤلفین و مخالفین با  
میرزا حسینعلی دوران بدور او می زده اند و مطیع امر و منقاد فرمان وی بوده اند  
چنانکه در بیان حال میرزا یحیی عن قریب خواهد آمد که خود ایشان نوشته اند که:  
در این مدتی که در عراق بودند مشار الیه به لباس تبدیل دزدی دراویش در بغداد به  
سر می برده است .

**تقریب چهارم** آنکه خصوص این عبارت از میرزا حسینعلی که من مهاجرت  
نمودم تا آنکه محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم با علی  
صوتها ندا می نماید که اگر من در میانه طائفه توقف می داشتم هر آینه وجود من  
محل اختلاف کلمه اصحاب می شد بسا بود که کسی گمان می نمود که من خود  
صاحب داعیه می باشم پس اصحاب منقلب می شدند لهذا از میانه طائفه بیرون رفتم  
تا که اصحاب متفقہ الکلمه بر حال خود باشند اشهدکم بالله! انصاف دهید که اگر  
کسی خود را رئیس طائفه داند می گوید که من از میانه قوم بیرون رفتم که مبادا محل  
اختلاف اصحاب شوم آیا این مقدار ادراک نمی فرمائی که این سخن کسی است که  
اصحاب آن را مغرض با رئیس قوم دانند و اما شخص رئیس چون مهاجرت کند نفس  
مهاجرتش موجب انقلاب اصحاب می گردد .

**تقریب پنجم** آنکه خصوص این عبارتین که هر نفسی محملی بست و بهوای خود  
خیالی نمود لابد مراد از این نفوس طائفه بابیه می باشند زیرا که مسلمین جمیع  
حرکات میرزا حسینعلی را خواه غیبت و خواه حضور حمل بر فتنه انگیزی می نمودند  
پس طائفه بابیه او را مظهر امرالله نمی دانسته اند بلکه احتمال غرض نفسانی در حق  
وی می داده اند بر مهاجرتش محاملی توهم می نموده اند و اگر حرکات و سکنات  
او را مبنی بر کشف و الهام می دانستند هر آینه بعوض محامل دعای فرج و ظهور  
برای وی می نموده اند .

**تقریب ششم** آنکه نفس این تذلل و شکوه از قوم که چون از مصدر امر حکم رجوع صادر گشت و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه می گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند چنانکه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت نمود و بهیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیث هاطل وارد می شود تا آخر حجتی است کافی بر اینکه در نزد رئیس قوم شکایت از اقران و امثال خود می نماید و تظلم می کند که قوم و طائفه دائم الاوقات در صدد اذیت و آزار من می باشند . تقریب هفتم آنکه در نزد این طائفه چون کفر ابلیس معروف و مشهور است که ارکان مروجین این مذهب اختراعیه نوزده نفر بوده اند که تعبیر از ایشان بیک واحد می نموده اند .

در صفحه ۶۹ دلائل العرفان میرزا حیدر علی بابی نوشته است هیجده نفر از مؤمنین اول را که به باب ایمان آوردند چون ملا محمد علی بار فروشی و ملا حسین بشروئی و سید یحیی و امثال آنها را حروف حی نامیدند و خود میرزا علی محمد را که بر اینها اضافه نمائی یکواحد تمام می شود که نوزده عدد بوده باشند و این حروف حی در تابعین نیز محفوظ بود که دائم الاوقات هیجده نفر از مقربین نزد رئیس مسمی به این حروف بوده اند. پس چون یکی از ایشان می گذشت به جای او رئیس نصب می نمود و نیز بر حسب اصطلاح میرزا علی محمد را نقطه می گفتند و رئیس پس از وی را کلمه می گفتند به ملاحظه ظهور عیسوی که باید مقرون بظهور مهدی گردد و حضرت عیسی چون کلمه الله بود آن نیز بکلمه در نزد طائفه خوانده می شد پس از روی بصیرت نظر در این عبارت نما که بچه صراحت میرزا حسینعلی اظهار تبعیت خود و بندگی و جان نثاری در راه رئیس بابیه نموده که پس از آنکه شکایتها نموده نوشته است و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقف نمی نمودم .

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۲۹  
پس ای عزیز اگر طالب هدایت هستی مقداری در آنچه راقم این حروف مسطور  
نموده تأمل و تدبر نما تا چون مانند آفتاب هنگامیکه در وسط السماء است بیابی که  
میرزا حسینعلی در زمانی که در بغداد بوده است تا آخر آن ازمنه خود را عبد فانی و  
حرفی از حروف حی می دانسته است و با آنکه خود جان نثار رئیس قوم و طائفه بابیه  
است افتخار می جسته و از رئیس قوم گاهی بمناسبت لقبش که صبح ازل بوده تعبیر  
به جمال ازلی و به صبح ازلی و جمال الهی و امثال آن می نموده و گاهی به ملاحظه  
ی اینکه بعض اوقات بغتة خود را به یکی از طائفه می نموده و دفع ضرری از وی می  
نموده به مستغاث به وی اشاره نموده و گاهی به ملاحظه ی آنکه در اخبار اهل البیت  
- علیه السلام - وارد است که :

روح الله عیسی بن مریم در زمان حضرت مهدی - علیه السلام - نزول می نماید به  
القاب حضرت عیسی به روح و کلمه از وی تعبیر نموده و سبب آنکه به این طریقه  
مشی می نموده همانست که در سابق سبقت یافت که تاسیس مقدمات چیزی شده  
بود که یکی از این دو برادر دعوی وصایت و ولایت و مقام عیسویت نماید و دیگری  
ترویج و تصدیق او را نماید زیرا که بدون مروج ظاهری امر باطل، اشتها نیابد و  
اسباب اجتماع همج رعاع نگرده؛ لابد کسی باید که به این بیانات باطل را به صورت  
حق جلوه دهد و به این وضوح مرتبه عیسویت را پس از گذشتن مدعی مهدویت  
برای شخصی غائب از انظار اثبات نماید؛ چنانکه در صفحه ۲۰۷ ایقان نوشته است  
باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای  
روح ساکن شوند و بالجمله چون در مقام ترویج از صبح ازل در عراق نهایت سعی و  
کوشش و اهتمام نمود و جمعی را بدور خود جمع کرد اعیان دولتین قضیه ی وی را  
به دربار سلطانین معروض داشتند . چون پناه به دولت ذی شوکت عثمانیه برده بودند  
خیرخواهان هر دو دولت مصلحت چنین دیدند که فیصله امر او در اسلامبول به  
مشاورت وزرای دارالشوری گردد . پس او را با معدودی که در فتنه و آشوب  
همدست با وی بودند تحت المحافظه از بغداد به اسلامبول نقل دادند و در سنه ۱۲۸۰

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۳۰

او را وارد اسلامبول و پس از استنطاق وی را نقل به اردنه داده حبس نظر نمودند و اما میرزا یحیی به همان قرارداد اول از خوف آنکه اگر مدعی ریاست خود را بمردم بنماید اسباب حبس و قتل برای وی فراهم آید در لباس تبدیل دور و نزدیک این طائفه گردش می نمود . سیاح بهائی در صفحه ۹۰ از تاریخ خود از حال میرزا یحیی هنگامیکه طائفه بابیه در بغداد بودند چنین می نویسد که میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد به جهت تستر ببعض حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس اعراب بسر می برد و در صفحه بعد اخبار باینکه بعد از یکسال از ورود به بغداد میرزا حسینعلی بدون اطلاع اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین از میانه قوم بیرون رفت می نماید اکنون انصاف ده اگر میرزا حسینعلی در مدت سکونت در بغداد برای خود دعوی می داشت و کتاب ایقان را که بخواهش خال باب نوشت کتاب آسمانی می دانست با اینکه در بغداد تقیه برای این طایفه نبود و هر یک اجهاد باین مخترعه می نمودند دیگر برای چه میرزا یحیی خود را از انظار مستور می نمود پس از همین نکته بفهم که چون غیبت مدعی مرتبه عسویت از انظار خودی و بیگانه اوفق در قلوب بود لهذا بترتیبی که مذکور گردید سلوک نمود و در صفحه ۱۲۸ کتاب سیاح در مقام بیان آنکه میرزا یحیی به همراه طائفه بابیه که ایشان را تحت المحافظه به اسلامبول می بردند در لباس تبدیل همراهی می نمود نوشته است میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه مرافقت . گاهی تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در ترکستان و چون مصمم هیچ یک از این دو رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از جمیع به هیئت درویش در لباس خفا و تبدیل! عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا به حرکت متواصل؛ واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد شدند در کنار قافله منزل و مأوی نمود با وجود آنکه در آن سفر حکام و مأمورین کمال رعایت و احترام را مجری می داشتند و حرکت و قرار به حشمت و وقار بود مع ذلک دائما در لباس تبدیل پنهان و به تصور احتمال حصول تعرض، احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول شدند انتهى

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۳۱

و بالجمله تا این مورد میرزا حسینعلی خود را تابع می دانست و میرزا علی محمد باب را در نزد طائفه بعنوان اینکه شخص اول عالم امکان است می ستود و صبح ازل را به نیابت باب ترویج می نمود! پس بعد از اینکه میرزا حسینعلی در اردنه فی الجمله مستیرح گردید و بعنوان اینکه رئیس این طایفه همین است در دارالشوری اسلامبول و غیر آن مشهور گردید و از خوف و خطر کشته شدن ارمید با چند نفر که از بدو امر با وی همدست بودند و ملتفت بر کذب اصل مدعا می بودند از ما بقی طائفه که همراه بودند خلوت گزید و با ایشان محرمانه صحبت نمود که من با این همه مشقات که از بدو امر تا بحال متحمل گردیده ام در طهران مدیی مدید مشدود بغل و زنجیر و در معرض کشته شدن بودم . پس از آن بچه زحمات و تکلفات در بغداد مورد سب و لعن اهل عالم گردیدم و از طهران به بغداد و از بغداد به اسلامبول و از اسلامبول تا باردنه اسیر و دستگیر و در مجالس و محافل استنطاق دارالشوری حقیر و ذلیل مورد ملامت عالمی شدم و مشهور و معروف بر اینکه رئیس اهل فتنه و آشوبم می باشم این چه حماقتی است که متحمل تمام این شدائد و بلاها گردم و ریاست را آماده برای غیر نمایم و آن در کمال استراحت و آسودگی مرا باین شدائد از دور تماشا نماید و چون هنگام استراحت و آسودگی گردد و در کمال اقتدار جالس بر سریر افتخار گردد اکنون کار به اینجا کشیده که دو سلطان با اقتدار و امناء دو دولت با اعتبار مرا سبب فتنه و آشوب و سر سلسله این طائفه می دانند شماها چند نفر که از بدو امر با من همراه و همراز بوده اید اگر با من در امریکه در نظر دارم معیت نمائید هر آینه مرا کفایت می نماید که این عنوان را تغییر داده و باسم خود رقم نمایم . ایشان بملاحظه اینکه مدعی با وی همراز و هم کاسه بودند و بسبب معیت با وی ترویج از صبح ازل می نمودند و چندان ممنوعیت از صبح ازل نمی داشتند و او را در ریاست و سروری بر صبح ازل ترجیح داده دست بیعت و تبعیت بدست وی داده آراء در تغییر عنوان بنام میرزا حسینعلی ملقب بها استقرار یافت و لکن این راز از سایر اشخاصیکه همراه بودند مخفی و پنهان بود و همه روزه در مجلسی خلوت این چند



نفر با یکدیگر مشورت می نمودند که با طائفه بابیه از چه در آیند که طباع ایشان منزجر نگردد و با ایشان موافقت نمایند پس از مشاورت در خلوات بالاخره آراء ایشان بر این قرار گرفت که هر یک از این موافقین بهر یک هر یک از بابین که در بلاد نائیه می باشند مراسله جداگانه بنویسند مشتمله بر اینکه قضیه نیابت میرزا یحیی از میرزا علی محمد باب امری بود بر حسب ظاهر و صورت و تدبیر یکی برای مصون و محفوظ بودن حضرت بهاء الله و الا مسئله نیابت کجا و مرتبه و مقام حضرت بهاء الله کجا ایشان خود مظهر رب اعلی می باشند و جمیع انبیا و مرسلین مقدمه وجود ایشان بوده اند نقطه اولی میرزا علی محمد باب خود را یکی از مبشرین ایشان می دانسته و در الواح و کتب بیان آنچه تا بحال بدست آمده و جمع گردیده جمیع اهل عالم را امر باطاعت من ینظیره الله فرموده مخصوصا کتاب اسماء بیان را که در اواخر امر حضرت باب در صندوقچه گذارده با سایر نوشتجات خود سران را مهر نموده به نزد حضرت بهاء الله فرستاده حاضر است و نسخه از آنرا بجهت شما ارسال خواهم نمود . پس از مطالعه آن خواهید دانست که حضرت نقطه اولی بچه مقدار از تاکید مرد مرا امر باطاعت حضرت بهاء الله نموده و او را مقصد و مقصود از ایجاد جمیع آسمانها و زمینها بلکه مالک الملوک جمیع موجودات عوالم الهیه می دانسته و مکررا در الواح نازله بر نقطه اولی ایصاء بر این شده که در امر من ینظیره الله لم ویم نگوئید مبادا سبب حزن و اندوه واقع شوید بلکه آنچه امر فرماید بدون تعطیل و مسامحه قبول نمائید . پس آنچه توانستند باسم اینکه از کتب بیانست و در صندوق مخصوص میرزا علی محمد باب سر بمهر به نزد بهاء الله فرستاده از لسان میرزا علی محمد باب در مدح بهاء الله نوشتند و نسخ متعدده مقابله نمودند و به نزد هر یک از بابیه فرستادند و از قضیه صندوق سر به مهر سیاح بابی بهائی در کتاب خود اخبار می نماید . در صفحه ۵۸ می نویسد و سید باب قبل از خروج از چهاریق به سمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نموده و نوشتجات خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاده و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و به وساطت ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد ملا عبد الکریم قزوینی فرستاد ملا باقر امانت را

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۳۳  
در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم نمود به اصرار حاضرین ؛ در جعبه را  
باز نمود و گفت مامور به این هستم که این امانت را به بهاء الله برسانم و پیش از این  
از من سؤال ننمائید . انتهی کلام سیاح ..

راقم این حروف گوید که: جمیع این مطالب را همدستهای میرزا حسینعلی به  
مشورت وی در اردن جعل نمودند تا آنکه متمکن باشند از اینکه آنچه بخواهند از  
لسان و قلم میرزا علی محمد باب در تمجید و مدح میرزا حسینعلی بنویسند و به  
اطراف متفرق سازند! الحاصل؛ این اسرار و قضایا در اردن از ما بقی از بابیهائی که  
در آنجا بودند مخفی و پنهان بود تا آنکه میرزا یحیی به رسم خویش که در لباس  
درویش گاهی خود را بایشان می نمود و زمانی از ایشان مفارقت می کرد وارد اردنه  
گردید در این ورود آن بتجیل و تعظیمی که مرسوم بود از میرزا حسینعلی و چند نفر  
صاحب سرا و نسبت بمیرزا یحیی به ظهور نرسید رسمانه چنانکه با تابعین لدی  
الورود سلوک می نمودند اظهار داشتند خرده خرده مطلب از پرده به عرصه ظهور  
رسید به یک مرتبه اشخاصیکه واقف اسرار نبودند و به حقیقت دین بابیه و نیابت میرزا  
یحیی اعتقاد می داشتند به جوش و خروش در آمدند و صداها بویل و ثبور بر آوردند  
آه و واویلا !! صبح ازل را چرا حقیر می شمرند نائب نقطه اولی را چرا مراعات

نمی نمایند ! بهاء الله تا روز گذشته مؤمن و مطیع بود و عالم را امر به اطاعت از  
جمال ازلی می نمود و خود چون عبدی واقف ؛ بیاب آن سلطان حقیقی می بود و با ما  
برای رضای خدا تن به زیر بادهای مشقت و بلا می داد و از اسیری و غل و زنجیر  
بلکه کشته شدن در راه آن شمس حقیقی نمی داشت چه شد آن اظهار عشقی که به  
آن محبوب ازلی می نمود و کجا شد آن صدق و صفائیکه نسبت به آن مقصود لم  
یزلی ابراز می فرمود و الحاصل آنکه منازعت و مشاجرت در میانه بابیان در اردنه  
نزدیک بمقاتلت انجامید و با آنکه جمیع در منزلی مانند مسافرخانه بدون قید و زنجیر  
محبوس می بودند کار بجائی کشید که شخصی جعفر نام که کمان حقیقت صبح ازل را  
می داشت حلقوم خود را به دست خویش برید و این طائفه قبل از این حادثه به فتنه

انگیزی در ایران و عربستان و اسلامبول و اردن مشهور و معروف بودند . این قضیه موجب مزید افتضاح گردید چنانکه سیاح از حال اهالی اردن چنین نقل می نماید که جمعی در مجالس و محافل تزییف و تشینع می نمودند که این طائفه فتنه آفاقند و هادم عهد و میثاق منبع فسادند و مخرب بلاداتش فتنه افروخته اند و جهانی را سوخته اند و بالجمله مستحفظین مجلس بر حسب ماموریتی که داشتند کیفیت فساد و قتل جعفر خود را با اسلامبول معروض داشتند و کارگذاران دولت ذی شوکت عثمانی میرزا یحیی و اتباع او را به اسلامبول طلب نمودند . پس از ورود من باب مؤاخذه در مقام استنطاق سبب فتنه را سؤال کردند . ایشان مذکور نمودند که تا بحال رئیس بابیان با اعتراف خود میرزا حسینعلی نائب حضرت باب صبح ازل بوده اکنون که کار به اردن انجامیده میرزا حسینعلی با بعضی از رفقای وی در مذهب بابیان کافر شدند و از وصایای باب اعراض نمودند و از تبعیت استنکاف ورزیده بلکه مشارالیه برای خویش بالاستقلال دعوی ریاست می نماید باین سبب بابیان بخروش و افغان افتاده اند . پس بعد از مدتی که امناء دولت تفتیش از حقیقت حال میرزا یحیی و اتباع وی نمودند مصلحت چنان دیدند که بابیان را از اردنه نیز اخراج و نفی نموده و میانه این دو حزب را جدائی اندازند تا آنکه مردم از شر ایشان آسوده گردند . پس میرزا یحیی را بماعوسا و میرزا حسینعلی به عکا نقل دادند . سیاح بابی ، من باب کمال تعصبی که در همراهی و تبعیت میرزا حسینعلی داشته قضیه را از صفحه ۱۳۳ از کتاب خود چنین نگاشته که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت . یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طائفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق و میرزا یحیی نیز از قله تامل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع شد و ان ثدی عزیز گشت باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت نمودند که سالهای سال پرورده ی آغوش برادری و در بستر راحت

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۳۵

آرمیده و سرور این ظنونست که از نتائج جنونست تو باین اسم بی رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه و پایه و مایه تو منوط بکلمه و علو سموت نظر به ملاحظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تاثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود اینکه بهیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی بسرایه رفتند و استدعای اعانت و اعاطفت نمودند و چون بهاء الله این گونه اطوار و احوال از ایشان مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود . پس سید محمد بجهه اخذ شهریه باسلامبول توجه نمود و باب تکدی بازاز قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و عله قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی از روایات خود سرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهریه که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فسادست و وسیله ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولی مسلم بااستقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد انتهی کلام سیاح راقم این حروف گوید از روی بصیرت ملاحظه این مکالمات را بفرمائید و آثار طلب ریاست و دنیا داری از نفس این مخاطبات استفاده نمائید که در تمام این گفت و شنودی که از طرفین نقل شده و بعد از این نیز نفس کلمات ایشان حکایت می گردد یک کلمه از مطالب دینیه و عوالم واقعیت و خوف از خدا و پرهیزکاری از سخط و عذاب و غضب حضرت اله در میان نیامده و از اینکه ریاستی که از جانب حضرت اقدس الهی بکسی از امناء درگاه او داده می شود آثار و لوازمی دارد دارای مرتبه ولایت مطلقه باید مظهر اسماء و صفات الهیه باشد و بدون علم و قدرت دعوی جزاف و گزاف ظاهر البطلان باشد و مدعی مقام وصایت یا ولایت باید بر حسب علم و تقوی او سایر صفات حسنه و اخلاق و شیم کریمه افضل از جمیع بوده باشد در میان نیامده پس قدری چشم دل را باز کن و از خواب غفلت بیدار شو

اگر یکی از این دو طرف را فضلی و کمالی بود که قادر بر اظهار و تمسک جستن بان می بود هر آینه در میان اصحابی که از طرفین با یکدیگر منازعت می داشتند تشبیت به ان می نمودند و محتاج بر اینکه مشاجرت را بسرایه و مجلس حکومتی برند نمی بودند آیا نشنیدی قضیه منازعت فیما بین هابیل و قابیل را که قطع و فصل آن بگذرانیدن قربانی و آمدن آتش و سوختن قربانی دارای نبوت واقع گردید؟ و هم چنین قطع فصل مشاجرت فیما بین ایلای نبی با علماء اوئان را؟ خود ایشان در ایقان و فرائد بلکه در فرائد در دو موضع همین یک قضیه را نقل نموده که آتش آمد و قربانی ایلایاد را سوخت و کذب علماء اوئان ظاهر گردید و هم چنین قضیه منازعت محمد حنفیه با سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در امامت و طلب شهادت نمودن از سنگ حجر الاسود و بنطو در آمدن حجر الاسود هنگامیکه حضرت علی بن الحسین (ع) توجه به حجر فرمود و طلب شهادت نمود حجر الاسود با فصیح بیان شهادت داد بر امامت آن جناب به قسمی که محمد حنفیه ساکت گردید و اذعان و تصدیق به امامت آن حضرت نمود و الحاصل آنکه این مقام از مواردی است که قطع و فصل نزاع آن باید بعلم و قدرت و اظهار آثار و لوازم ولایت مطلقه الهیه گردد و اگر یکی از این دو نفر را از جانب خداوند مزیتی بر سایر خلق می بود هر آینه جای این بود که اظهار قدرت نماید و دفع شبهه و شک را باسباب غیبیه الهیه به قسمی کند که عجز طرف مقابل کالشمس فی رابعه النهار به سر حد بدهت رسد در این صورت طرف مقابل چاره جز تمکین و اذعان و تصدیق نمی داشت پس نفس عدم تمسک ایشان بکلمه ای از کلمات الهیه دلیلی است واضح و برهانی است لائح بر اینکه هیچ یک از ایشان از مزابت ولایت خطی و نصیبی نداشته اند و سوای دنیا داری و ظاهر سازی مستمسکی برای خود نمی دیده اند و ملخص الکلام آنکه: میان این دو برادر در این دعوی باطلی که هر یک برای خود می نمودند آتش عداوت بقسمی مشتعل گردید که هر یک از ایشان شب و روز اشتغال بنوشتن مراسلات مشتمله بر ذکر کفر و ارتداد و فتوی بر قتل و مهدوریت دم دیگری می داشتند! و به اطراف و جوانب هر جا یک نفر بابی سراغ داشتند پیوسته مراسلات روانه

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۳۷

می نمودند. میرزا یحیی از ما غوسا می نوشت که میرزا حسینعلی چون از جانب دولت ذی شوکت در اردن از خطر کشته شدن مأمون گردید مرتد و کافر به خدا شد و وصایت حضرت نقطه اولی را در عقب سر انداخت اکنون دعوی الوهیت می نماید پس علی الاتصال ادله و برهان بر بطلان دعوی وی و کفر او و وجوب قتل او اقامه می نمود و صورت استدلال را نزد حضرات بابی می فرستاد چنانکه میرزا حیدر علی بهائی در صفحه ۲۵۵ دلائل العرفان نوشته است که چنانچه الواح نادیه نوشت بر رد الله و رد ظهور الله و انکار کرد آیات الله و تکذیب کرد یوم الله و یوم الدین را استکبار علی الله و باطراف فرستاد و بعضی از مدعیان ایمان بیان نفاق بما لا یسمع الدعاء و نداء حجابشان شد و هم یومئذ عن ربهم لمحجوبون بتکذیب یوم جزا و یوم الدین قیام کردند و از رؤسای بابیه از هجده نفری که میرزا علی محمد ایشان را حروف حی نامیده بود ملا محمد علی و سید یحیی و امثال این ها که کشته شده بودند مابقی ایشان باطاعت میرزا یحیی باقی ماندند و هر یک در هر جا بودند بهمان قسمی که میرزا حسینعلی در زمان توقف در بغداد ترویج از میرزا یحیی می نمود ایشان نیز به همان قسم سابق تعبیر از او بجمال ازلی و سلطان حقیقی می نمودند و مردم را تثبیت بر اینکه وی نائب نقطه اولی است و میرزا حسینعلی مرتد شده است و دعوی بغیر الحق می نماید ترغیب می کردند چنانکه میرزا حیدر علی بهائی نام ایشان را بیدی یاد می نماید و در صفحه ۱۹۸ دلائل العرفان نوشته است و بعضی از حروف حی که مصادیق این ابواب بودند بحسن عاقبت فائز نگشتند و ثابت و راسخ نماندند انتهی والحاصل آنکه در بدو امر اغلب و اکثر از عموم طایفه بابیه بر اطاعت میرزا یحیی باقی ماندند بجهت آنکه دیده بودند که سالها میرزا حسینعلی ترویج از وی می نمود و خود را در زمره ی فانیان و عاشقان کوی وی می شمرد و بهر یک از ایشان مراسلات بسیار در مدح و ثنای وی نوشته بود پس اشخاص بسیاری را که میرزا حسینعلی برای ترویج از خودش به اطراف فرستاده بود و ایشان را به لقب دیان و خلیل الرحمن و امثال این القاب ملقب ساخته بود بایمان گشتند و بر هر یک از ایشان لقبی بر ضد لقب

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۸

میرزا حسینعلی چون ابو الشرور و ابوالدواهی اصطلاح نمودند چنانکه میرزا حیدر علی در دلائل العرفان از جمله شکایت هایی که از میرزا یحیی می نماید همین است در صفحه ۱۹۷ نوشته است و قتل در بیان مؤکدا نهی شده مگر کسی که من یظهره الله را محزون می نماید بر کل واجب فرموده که او را معدوم نمایند و وجود مبارکی را که حضرت نقطه اولی او را دیان نامیدند یعنی جزا دهنده یوم جزا ابوالشرور نامید و حکم قتل بر او اجری نمود و شهیدش نمودند و خلیل الرحمن را ابوالدواهی خواند و جمعی از مؤمنین را هم بحکمش شهید نمودند انتهى و بالجمله در هر جا که چند نفر از بابیان بودند میانه ایشان مشاجرت و قتال و مخاصمه و جدال رواج گرفت ولها میرزا حسینعلی پس از اردنه و عکا پیوسته نوشتجات و مراسلات به اطراف می فرستاد و علاوه بر این اشخاص متعدده را تعیین نمود که به اطراف به نزد بابیان بروند و ایشان را بر حقیقت وی دعوی نمایند و به مردم بگویند که میرزا یحیی وصی نبوده و آن دو طغرا وصیت نامه صوری و مجردتدین بوده است و غرض آن بوده که میرزا حسینعلی از اعداء مصون و محفوظ بماند و الا مشار الیه قابل این گونه مطالب نبوده است والحاصل آنکه به همان قسمیکه در سابق که در ایران و عراق عرب شب و روز در ترویج صبح ازل کوشش می نمود و به عبارات مختلفه آنچه توانست مدح و تمجید از وی نمود و مردم را بفدا ساختن جان و مال در راه محبت وی ترغیب و تحریص کرد عکس آن امور را پیش نهاد خود نمود و میرزا یحیی را ملقب بدجال ساخت و اتباع خود را امر کرد که آنچه بتوانند در قدح وی و پستی رتبه و عدم قابلیت او بالنسبه بوصایت بنویسند چنانکه گذشت که میرزا حیدر علی در دلائل العرفان در صفحه ۱۹۴ نوشته است که بمیرزا یحیی که بر حسب ظاهر برادر ابی و خادم و چاکر حضرت ابهی روح الانشاء فداه بود اشاره فرمودند و از نقطه اولی دو لوح با شمس نازل و چون ابتداء امر بود و از تعلیمات جدیده مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دو لوح نقطه اولی روح العالمین فداه را برصاص دغل و بغضاء شهید کردند بر حسب عقائد و افکار قبل قیاس نمودند و این دو لوح را وصیت نامه و میرزا

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۳۹  
یحیی را وصی انگاشتند و در صفحه ۱۹۶ نوشته است و در لوح آخر خطاب وحید او فرموده به این مضمون که کسی که اسمش مطابق با وحید است فاعلم بان الشمس اذا غربت لا يعلم احد فیمن غربت و لا یطلع الی یوم من یتظهره الله ذلک رب العالمین میرزا یحیی نه شمس است و نه می داند شمس در چه افقی غروب فرموده و از چه افقی طالع می شود تا آنکه کلام رابه اینجا می کشاند که می نویسد از این دو لوح مبرهن و واضحست که او وصی و مرآت نبوده و نیست.

نگارنده این حروف گوید که از روی بصیرت تامل در این عبارت و عباراتی که بعد از این مذکور می گردد بفرمائید تا آنکه آفتاب روشن گردد که جمیع این مضامین بر حسب ظاهر سازی از روی هوا و هوس نفسانی طرفین مرقوم گردیده و اصلا و مطلقا حقیقی در هیچ یک از طرفین نبوده اینست سبب آنکه آن عبارت سابقه الذکر را نوشتند و گفتند و چون کبر و غرور و سرکشی و طغیان او را می دانست لذا او را در اسم ازل و وحید کند و زنجیر و محبوس و اسیر فرمود که نتواند فوق مقام خود را ادعا کند چه افتخارش باین اسم بود و خلق کلمه نقطه اولی است پس شانی برای او نبوده و در صفحه ۱۹۵ دلائل العرفان نوشته است باری دو لوحی که به اسم میرزا یحیی نازل یکی را بسم الله الانزل الا نزل ابتداء فرموده و عارف دقیق و عالم خبیر از این کلمه استنباط می نماید که صاحب این لوح و مخاطب به این مظهر نفی و مرجع لا اله است . نگارنده این کلمات گوید که بر هر عاقل لیبیب و مؤمن بخداوند علی اعلی ظاهر است که نسبت الانزل الا نزل به خداوند عالم کفر ظاهر است و اگر هیچ دلیل بر بطلان دعوی میرزا علی محمد باب نبود بجز همین یک عبارت هر آینه کفایت از جمیع می نمود و در صفحه ۲۱۱ نوشته است سینه مستغاث سینه ایست که بکلی امر را ظاهر می فرماید و پرده من جمیع الجهات از وجه کل شیء برداشته می شود و فریاد رسی غیر من یتظهره الله نبوده و نیست و قبل از سینه ظهور اهل بیان را می فرماید در رقد نارند و رجا می نماید که به او امر عالیه متعالیه خود اهل بیان را از رقد بیدار کند و نگذارد تا امر محکم غیاث مستغاث در نار بمانند غیاث یا مستغاث



فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۴۰  
به لفظ تردید نازلست و محکم صفت در نار بودن اهل بیانست تا آن یوم که عجل را  
من دون الله خدا اخذ کرده بودند تقلیداً و وهماً و شهرةً و مؤید و مفسر و مؤکد اینکه  
محکم صفت در نار بودن اهل بیانست آنکه احدی عالم بظهور نیست الا الله هر وقت  
شود، باید کل قبول نمایند و شکر نمایند و احتیاط در نار است  
(انتهی عبارت دلائل العرفان)

نگارنده این سطور گوید: **بالله علیکم**؛ قدری تدبر فرمائید و هوی و هوس نفسانیه  
را از بیان و قلم راه زنان دین مبین خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) به رای  
العین مشاهده فرمائید؛ در آن زمان که میرزا حسینعلی در بغداد از صبح ازل ترویج  
می نمود در ایقان چنانکه سابقاً مذکور گردید در صفحه ۷۳ نوشت ای عزیز در این  
صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت  
و حفظ و یابی الله الا ان یتم توزه مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شی  
مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت و مکرمت الهی در  
مدینه قدسیه انا لله وارد شویم تا به مواقع عز الیه راجعون مقر یابیم و اکنون که می  
خواهند از صبح ازل قدح نمایند در ذم آن زمان می نویسند که در آن زمان اهل بیان  
در رقد نار بودند و عجل را یعنی میرزا یحیی صبح ازل را من دون الله خدای خود اخذ  
نموده بودند و هم چنین در صفحه ۲۶۰ نوشته است دلائل العرفان و بعضی از بی  
خردان اهل بیان هم خوار عجل را نعوذ بالله نداء الله انگاشتند و عن ربهم لمحجوبون  
گشتند پس مقداری به هوش بیا تا کی در سکرته جهالت و غفلت مخموری آیا از  
انسان عاقل قبیح نیست که باین قسم طراریهای ظاهر المبتلان و التنافی فریب خورد  
و چون وحوش و طیور در کمند صید هر صیاد واقع گردد انسان عاقل از یک کلمه  
مطالب کثیره درک می نماید بسیار تعجب دارم که شما را چه شده است که برای  
العین مشاهده می فرمایی که از بدو ایقان تاختم آن اظهار سلطنت الهیه و جمال  
معنویه و کمال لا یزالی ازل را می نماید و چندی نگذشته که تابعین خود را امر نموده  
در صفحه ۲۵۳ دلائل العرفان نوشته است که در فرقان که فارق حق و باطل و فاصل

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۴۱  
شمس از ظل و میزان افعال و اعمال عالمین است و خزینه لا رطب و لا یابس الا فی  
کتاب مبین از اعراض و اعتراض این مرات که نامیده شده در مقامی به وحید و مقامی  
به ازل خیر فرموده بقوله تبارک و تعالی: **فاذا نقر فی الناقور فذلک یوم عسیر علی**

### **الکافرین غیر یسیر ذرنی ومن خلقت وحیداً ۱**

مع ذلک التفات نمی فرمائی بر اینکه این مقدار تنافی ناشی از هواجس نفسانی و  
تسویلات شیطانی است؟! نه آن مدح و ثنای اول بجا بوده و نه این قدح و ذم بعد و  
نه تفسیر آیه شریفه و شأن نزول آن به این مزخرفات صحیح می باشد! این شخص  
که شما او را به مظهریت الوهیت و ربوبیت ستایش می نمائی در عراق عرب قریب  
دوازده سال زحمت ها کشید تا آنکه متفرقه طائفه بابیه را بر این عجلی که به عرض  
شریف رسید جمع آوری نمود و آن غائبی را که بعض اوقات به لباس اعراب و پاره  
از زمان به لباس و زی در اویش در تکایا و بقاع و مقابر شیوخ و منازل رنود به سر می  
برد او را به صبح نورانی و جمال ازلی و سلطان حقیقی و مظهر علوم نامتناهی ربانی و  
مستغاث واصل شجره الهیه و جمال محبوب و طلعت معبود مشهور و معروف نمود و  
از خود تعبیر بعبد فانی و حرف و از وی تعبیر به کلمه علیا می کرد و به لسان و قلم  
خود اظهار می نمود و اعلان می داد که توقف من در بغداد برای آنست که این حرف  
مشهور در راه نقطه و کلمه علیا فدا گردد پس چون خود دعوی انی انا الله کرد چنانکه  
در صفحه ۲۵۶ دلائل العرفان است همان عجل را به دجال و سفیان و ناعق شیطان و  
طاغوت و کلمه نفی و سجن مذکور گردانید کتاب دلائل العرفان بطبع رسیده و در  
صفحه ۴۱۷ صفحه بانجام رسیده مقداری از آن را مطالعه فرما تا آنکه ملتفت شوی بر  
اینکه این طائفه بر سر آیات قرنیه چه آورده اند ده آیه ده آیه بیست آیه بیست آیه از  
فرقان صمدانی که اصلاً مطلقاً ربطی به مطالب باطله ایشان ندارد عقیب یکدیگر ذکر  
می نماید و بدون ملاحظه ی ربط و نسبت به آنچه میل و هوای نفس خودشان می  
باشد تاویل و تفسیر می نمایند و در حقیقت آنچه آوردند بر سر خود آوردند زیرا که  
از اینکه کسی آیه از آیات کتاب الله تعالی را ذکر کند و بر خلاف ما اراد الله توجیه و

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۴۲

تاویل نماید منقصتی بر کتاب خدا وارد نیاید بلکه کذب خود آن طایفه و افتضاح رئیس ایشان ظاهر می گردد! بلی ظلمی که بر کلمات الهیه وارد می آید آنست که به لسان و قلم ایشان به غیر الحق جاری می گردد و خلاصه الکلام آنکه چون تابعین میرزا حسینعلی ملقب به بهاء این سخن را دست او نیز خود نمودند که جعبه نوشتجات باب در نزد بهاء الله موجود می باشد و متفرقات بیان آنچه جمع آوری شده است به نزد اوست لهذا اصحاب سر، میرزا حسینعلی آنچه توانستند در مدح و ثنا و منقبت وی نوشتند و تعبیر از او بمن یظهره الله کردند و به اطراف فرستادند و علاوه بر این جمعی را چنانکه سابقا مذکور گردید از بابیان بر انگیختند و ایشان را ملقب بالقاب شریفه نمودند و تعلیم نمودند که به نزد هر یک از بابیان که در اقطار متفرقه بودند مسافرت نمایند و یکی یکی از ایشان را بکلماتی که بعنوان بیان میرزا علی محمد جعل نموده اند بدام آورند و اگر کسی از ایشان طلب معجزه یا دلیل نماید باین قبیل عبارات که نقطه اولی فرموده است که طلب دلیل ننمایید و چون من یظهره الله ظاهر گردد بمجرد نفس ظهور وی آنچه گوید از وی قبول کنید ولم و بم نگوئید که کافر به بیان می گردید تخدیر و تخویف نمایند چنانکه در صفحه ۱۳۱ دلائل العرفان نوشته است که میرزا علی محمد در باب سابع از واحد ثانی نوشته است که ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که ظاهر می شود بمثل آنکه من ظاهر شدم و انما الدلیل آیاته و الاثبات علی نفس بنفسه اذ الغیر یعرف به و هو یعرف بنفسه لا یسئل عما یفعل و کل شیء عن کل شیء یسئلون و در صفحه ۱۳۴ نوشته است سبقت گیرید الی من هو محبوبی و محبوبکم و لا تصبرن قد و ما یتنفس نفس و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری چه بسا نفسی از اعلی علو جنت است و حین ظهور بعد از ادنی دنو نار می شود و در صفحه ۲۳۸ نوشته است ثمره آنکه یوم ظهور که کل احکام مقدر شده من عند الله کسی نگوید لم و بم فلتفکرن فی خلق الله و لتجعلن اعمالکم لله لعلکم یوم ظهوره بایاته تؤمنون ذلک یوم ظهور من یظهره الله ان یؤمنین به فانکم انتم قد امنتتم بالله و بما نزل الله فی البیان والاقدا احتجبتن عن لقاء الله و عما

در تدلیس میرزا حسینعلی و میرزا یحیی به جعل وصیت نامه ..... ۴۳

نزل الله من قبل فی البیان فلا تصبرن فیه فان صبرکم فی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون فلتراقبن اول الظهور ان لا تصبرن فی الله و لتکونن من عنده لمن الجدیدین ما خلقتم الا للذک و ما امرتم الا بهذا فلا تحجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کتتم بایات الله لموقنین و در صفحه ۲۴۱ نوشته است که در باب یازدهم از واحد ثامن بیانست که مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی هور او/را بقدر گفتن بلی تامل نمایی در نار هستیی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی و روح مؤمن بین یدی الله حاضر می شود و روح دون مؤمن در حد خود و خداوند بر او نظر نمی فرماید و امر می فرماید بنار که او را بگیر والحاصل آنکه باین قبیل مزخرفات و عبارات خشنه مغلوطنه ظاهر البطلان عوام را فریب دادند خرده خرده اتباع صبح ازل را به متابعت میرزا حسینعلی در آوردند به قسمی که صبح ازل در ما غوسا با چند نفری از اتباع خودش حامل الذکر گردید و بهائیان قوت گرفتند ای برادر! تمام بدبختی ها و ضلال و گمراهی من باب آنست که عوام از ابتداء امر معالم دین خود را از علما اخذ نمودند و با اینکه عامی بودند بفهم خود مغرور گشتند پس با مضلی دچار شدند و او ایشان را چنانکه مکرر شنیده اید از تردد و آمد و شد نزد علما اعراض داد و چشم و گوش ایشان را بسبب منع از سؤال نمودن از علما بست . آنگاه از شاه راه هدایت منحرف نمود ایشان را پس از خواب غفلت بیدار شو و از خداوند عالم مسئلت نما که تو را از این فتنه آخر الزمان محفوظ بدارد و ملتفت این مطلب باش که در جمیع امور متعلقه بدین تکلیف شخص عامی آنست که سؤال از علما نماید و تعلیم مسائل اصول و فروع خود را از ایشان بگیرد و هر چند که در مسائل اصول دین تقلید نشاید الا آنکه طریقه استدلال و بیان ادله را باید از ایشان سؤال نماید چونکه ایشان اهل خبرت در این کار می باشند پس چون از طریقی که ایشان او را راه نمائی نمودند نظر در ادله نمود از روی ادله قطع بمطالب حقه ایمانیه می نماید خود بصیر در امر دین خود می گردد و از ربه تقلید خارج می گردد پس در این چنین وقتی اگر با مضلی مصاحب و دچار شود آن مضل بر او تسلط نیابد

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۴۴  
 و از جاده مستقیمه الهیه او را نتواند منحرف سازد. چنانکه اصحاب ائمه طاهرین  
 سلام الله علیهم اجمعین - چنین بودند که معالم دین خود را از حضرات معصومین -  
 علیهم السلام - اخذ می نمودند و نظر در فرمایشات ایشان می کردند و خود بصیر در  
 امر می شدند پس در این زمان غیبت که خدا و رسول و ائمه هدی - علیهم السلام -  
 علماء اعلام را ملجأ و ملاذ و مرجع عوام قرار داده اند باید شما از همین در،  
 درآئی و به فرمایشات ایشان تمسک جوئی تا در امر خود عالم و دانا و بصیر  
 باشی و خوراک کلاب اهل نار نگردی نه آنکه با دزد ایمان و دشمن دین به  
 قسمی طرح موالفت اندازی که به عوض رسیدن خدمت علماء اعلام دشمن  
 حقیقی خود را اصدق اصدقاء و د پنداری! این فقیر آنچه لازمه ارشاد و راه نمائی  
 بود لله و فی الله نوشت و ارائه نمود

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین .

## باب دوم از مقصد سوم :

### در بیان اختلاف دعاوی میرزا حسینعلی

بدانکه مدعی ریاست کلیه الهیه اگر در دعوی خود صادق و راست گو بوده باشد لابد  
 آنچه تنطو فرماید یا بلسان قلم انشاء و املاء کند تماماً بر طبق مرتبه خاصه از مراتب  
 ریاست الهیه خواهد بود و اما اگر کاذب بوده باشد چون به افسانه تکلم می نماید  
 لابد در هر مورد از موارد کلماتش بر حسب مقتضی مقام عنوان مطلبی نماید که ربطی  
 با کلمات در مورد آخر ندارد چنانکه از کلمات میرزا حسینعلی مشاهده می شود که  
 در بعضی از مقامات کلامش صریح است در دعوی الوهیت حاق حقیقت الله که اصلاً  
 و مطلقاً مناسبت با مظهریت ندارد و حال آنکه مقصودش مظهریت بوده خود ندانسته  
 است که چه نوشته است و اغلب و اکثر مقالاتش مبتنی بر دعوی مظهر الوهیت و  
 ربوبیت می باشد و در پاره از کلماتش دعوی ادنی مرتبه از مراتب نبوت و رسالت  
 نموده و بسیاری از کلماتش واهی و مزخرف و بی معناست که آن مزخرفات را با  
 آیات قرآنی و متون اخبار و فقرات صحائف ائمه هدی (ع) از قبیل صحیفه علویه و  
 سجادیه و کلمات باقریه و صادقیه علیهم السلام و سایر مطالب مدونه در کتب ادعیه و

در بیان حال طفولیت حضرت رسول و معجزات آن جناب ..... ۴۵

اذکار ضم و تلفیق نموده عامی بی خبر که التفات بنکات کلام ندارد چنین گمان می کند که این مرکبات ملفقه که نام آنها را الواح سماویه گذارده مطالبی است عالیه که بر سبیل وحی یا الهام بر او نازل گردیده و اما بصیر سخن سنج به مجردی که چند سطر از عبارات آن را دید حقیقت مقام کالشمس فی رابعه النهار بر وی ظاهر می گردد و اما نوشتجاتی که به فارسیه نوشته است مانند ایقان و غیر آن چون حرفه و پیشه وی خلفا عن سلف انشاء و ترقیم بوده است مادامیکه دخل و تصرف در مطالب قوله ننمود خوش عبارت و شیرین بیان ادا نموده است پس چون از معقولات سخن می راند فی الجمله که از مطالب معروفه متداوله بین العرفاء که گوشزد هر خرد و بزرگ شده! تخطی می نماید مزخرف؛ بلکه در مقام توحید کفر صریح از او متمشی میگردد. و راقم این حروف اثبات مطالب معروضه را در ضمن سه فصل به عنایت الله - تعالی - به انجام می رساند .

## فصل اول :

در بیان مواردی که دعوی ادنی مرتبه از مراتب نبوت و رسالت نموده است! در سابق مذکور گردید که عریضه از اردن به دربار شاه سعید شهید - نور الله مرقده - عرض و ارسال نموده است و آن عریضه را با بسیاری از بافندگی ها که سابق بر آنست مسمی به سوره هیکل نموده است و مخفی نماند که این عریضه در دو کتاب از کتب این طایفه به طبع رسیده و نسخه هر یک در اقطار متفرق گردیده یکی در کتابی که آن را مسمای بمبین نموده اند که جمیع سوره هیکل در آن ثبت است دیگر کتاب تاریخ سیاح که خصوص عریضه بدون منضمات در آن بر سبیل تاریخ ضبط نموده است و من جمله فقرات این عریضه چنانکه در صفحه ۸۹ مبین و صفحه ۱۵۱ تاریخ سیاح می باشد آنست که: یا سلطان انی کنت کاحد من العباد و راقدا علی من المهاد مرت علی نسائم السبحان و علمنی علم با کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء و بسیار واضح است بلکه بدیهی است که این دعوی نبوت و بعثت است که کسی که بگوید بدرستی و بتحقیق که من مانند یکی از عباد بودم و در مهد آسودگی و استراحت خفته بودم بر من مرور کرد نسماات رحمن

و علم ما كان را به من آموخت و مرا به ندا نمودن میان زمین و آسمان امر نمود و معلومست که این مرتبه ادنی از مراتب نبوات است زیرا که انبیای عظام که صاحب شریعت بودند در هیچ حال حتی حال طفولیت کاحد من العباد نبودند. حضرت عیسی اول زمانی که بدنیا آمد با مادر تکلم فرمود او را تعلیم نمود و معجزات اظهار کرد چنانکه حق تعالی در سوره مریم می فرماید: *فنادیها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا . فکلی واشربی و ری عینا فاما ترین من البشر احدا فقولی انی بذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا* <sup>۱</sup>.

پس چیزی از زمان تولدش نگذشت که در مهد بر حسب همان دستورالعملی که بما در داده بود که تو با مردم تکلم مفرما و بگو من نذر روزه صمت نموده ام جواب طائفه را که اعتراض به مریم می نمودند خود فرمود چنانکه می فرماید:

*فاتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا* <sup>۲</sup>

بلکه انبیائی که صاحب شریعت و اولوالعزم نبودند چون حضرت یحیی ایشان نیز کاحد من العباد نبودند حضرت یحیی در شکم مادر که بود بر حسب اخبار متظافره/با مادر تکلم نمود و در طفولیت مبعوث به نبوت گردید چنانکه حقتعالی درباره وی می فرماید: *واتیناه الحکم صبیا* و در باب اول انجیل لوقا است که چون ایصا بات یعنی مادر یحیی سلام مریم را شنید بچه یعنی یحیی در رحم او به حرکت آمد آیا می شود که چنین پیغمبری را گفت کاحد من العباد بود پس آن کسی که از حال کبر و بلوغ

<sup>۱</sup> - مریم = ۲۴ تا ۲۶

<sup>۲</sup> - مریم = ۲۷ تا ۲۳

در بیان حال طفولیت حضرت رسول و معجزات آن جناب ..... ۴۷

خود نقل می نماید که: ( کنت کاحد من العباد راقدا علی المهاد) چنین کسی

را نمی رسد که بگوید من به مقام و مرتبه یحیای پیغمبر رسیده ام!

و اما حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه وآله وسلم - پس اعلام و نشانه های آن وجود مبارک از زمان قبل از تولد تا برسد به زمان بعثت آن حضرت چنان ظاهر بوده است که امتیاز آن حضرت از سایر عباد بر احدی از قریب و بعید مخفی و پوشیده نبوده است و من باب تیمن و تبرک چند روایت از اخبار معتبره در باب تولد آن حضرت در این مقام مذکور می گردد . مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در حیوه القلوب از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کرده است که چون آن حضرت متولد شد بتها که بر کعبه گذاشته بودند همه بر رو در افتادند و چون شام شد

این ندا از آسمان رسید که : **جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا<sup>۱</sup>**

و جمیع دنیا در آن شب روشن شد و هر سنگ و کلوخ و درختی خندان شدند و آنچه در آسمان ها و زمین ها بود تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و می گفت بهترین امت ها و بهترین خلایق و گرامی ترین بندگان و بزرگ ترین عالمیان محمد است و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - که چون حضرت رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - از شکم مادر بر زمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را به سوی آسمان بلند کرد و لب های خود را به توحید به حرکت آورد و در شب ولادت آن حضرت دنیا روشن شد تا آنکه جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در زمین امر غریبی حادث شده است و ملائکه را دیدند که فرود می آمدند و بالا می رفتند فوج فوج و تسبیح و تقدیس خدا می کردند و ستاره ها بحرکت آمدند و در میان هوا می ریختند و این ها همه علامات ولادت آن حضرت بود و ابلیس لعین خواست که به آسمان رود بسبب آن غرائب که مشاهده کرد زیرا که او را جایی بود در آسمان که او و سایر شیاطین



گوش می دادند به سخن ملائکه! چون رفتند که حقیقت واقعه را معلوم کنند ایشان را به تیرهای شهاب راندند برای ولادت پیغمبری آن حضرت و ابن بابویه و غیراً روایت کرده اند که در شب ولادت قرین السعادت حضرت رسالت پناه؛ بلرزید ایوان کسرا و چهارده کنگره او ریخت و دریاچه ساوه فرو رفت و آتش فارس که می پرستیدند خاموش شد و اعلم علمای فارس در خواب دید که شتر صعبی چند میکشیدند اسبان عربی را تا آنکه از دجله گذشتند چون کسری این احوال غریبه را مشاهده نموده تاج بر سر نهاد بر تخت خود نشست و امرا و ارکان دولت خود را جمع کرد و ایشان را خبر داد به آنچه دیده بود. پس در اثنای این حال نامه رسید مشتمل بر خاموش شدن آتشکده فارس پس غم و اندوه کسری مضاعف شد و عالم ایشان گفت: ای پادشاه! من نیز خواب غریبی دیده ام و خواب خود را نقل کرد. پادشاه گفت: این خواب تعبیرش چیست؟ گفت: می باید حادثه در ناحیه مغرب واقع شده باشد! پس کسری نامه ای به نعمان بن المنذر پادشاه عرب نوشت که عالمی از علمای عرب را بسوی من بفرست که می خواهم مسئله غامضه ای از او سؤال کنم؟! چون نامه به نعمان رسید عبدالمسیح بن عمروه غسانی را فرستاد و چون حاضر شد وقایع را به او نقل کرد عبدالمسیح گفت: مرا علم این خواب و اسرار این واقعه معلوم نیست و لیکن خالوی من سطیح؛ که در شام می باشد تعبیر این غرائب را می داند. کسری گفت: برو از او سؤال کن و برای من خبر بیاور. چون عبدالمسیح به مجلس سطیح حاضر شد سطیح در شرف موت بود سلام کرده جواب نشنیده پس شعری چند خواند مشتمل بر اینکه از راه دور آمده ام برای سؤالی از نزد بزرگی و تعب بسیار کشیده ام و اکنون از جواب نا امیدم! . سطیح چون شعر او را شنید دیده های خود را گشود و گفت: عبدالمسیح بر شتری سوار شده طی مراحل نموده و به سوی سطیح آمده در هنگامی که نزدیک است منتقل گردد به ضریح فرستاده است او را پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن ایوان و منطقی شدن نیران و خواب دیدن عالمی از علماء ایشان و خشک شدن دریاچه ساوه. عبدالمسیح وقتی که بسیار شود تلاوت قرآن و مبعوث

در بیان حال طفولیت حضرت رسول و معجزات آن جناب ..... ۴۹

شود پیغمبری که عصای کوچک پیوسته در دست داشته باشد و رودخانه سماوه پر آب شود و بحیره ساوه خشک شود ملک شام و عجم از تصرف ملوک ایشان بدر رود و به عدد کنگره های قصر کسری که ریخته است پادشاهان عجم پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد و هر چه شدنی است البته واقع می شود. این را گفت و دار دنیا را وداع کرد. پس عبدالمسیح سوار شد و به سرعت خود را به پادشاه عجم رسانید و سخنان سطح را نقل کرد. کسری گفت تا چهارده نفر ما پادشاهی کند زمان بسیار خواهد گذشت. پس ده کس ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند. انتهی عبارت حیوه القلوب

و نیز در همان کتاب؛ مجلسی رحمه الله روایت می کند که چون سن آن حضرت به چهار ماه رسید مادرش آمنه از دار دنیا ارتحال نمود. پس عبدالمطلب حلیمه خاتون را از قبیله بنی اسد به جهت رضاع آن حضرت من باب اوصافی که از عفت و دانائی حلیمه شنیده بود طلب نمود. پس چون حلیمه را به خانه عاتکه دختر عبدالمطلب آوردند و حضرت رسول را در دامن او گذاشتند حلیمه پستان چپ خود را برای او بیرون آورد و آن حضرت او را قبول ننمود و به سوی پستان راست میل کرد و چون پستان راست حلیمه خشک بود و هرگز طفلی از آن شیر نخورده بود حلیمه مضایقه می نمود و می ترسید از اینکه مبادا آن حضرت چون در پستان راست میل کند شیر نیاید و به پستان چپ میل نماید لهذا مبالغه می نمود در دادن پستان چپ و آن جناب اضطراب می فرمود در گرفتن پستان تا آنکه حلیمه گفت: ای فرزند! بمک پستان راست را تا بدانی که خشک است و شیر ندارد و چون پستان ایمن را از آن صاحب میمنت در دهان گرفت و مکید از برکت دهان مبارکش چنان شیری جاری شد که از کنار دهان آن حضرت می ریخت؛ پس حلیمه متعجب گردید و گفت بسی عجب است امر تو ای فرزند! سوگند می خورم بحق خداوند آسمان! که دوازده فرزند از پستان چپ شیر داده ام و یک قطره از پستان راست من شیر نچشیده اند و اکنون از برکت تو شیر از آن می ریزد! و نیز در همان کتاب از حلیمه خاتون روایت می نماید

که گفت: در هنگام خوردن شیر، پیوسته از آن برگزیده علیم خبیرمی شنیدم که می گفت: سپاس خداوندی را سزاست که مرا بیرون آورد از شجره که پیغمبران خود را از آن بیرون آورده است و روزی این قدر نمو می کرد که دیگران در ماهی این قدر نمو کنند و در ماهی این قدر بزرگ می شد که دیگران در سالی بزرگ می شدند و چون طعامی حاضر می کردم که بخوریم دست مبارکش را بر روی آن می گذاشتم چندان برکت در آن طعام به هم می رسید که همه سیر می شدیم و طعام به حال خود بود و چون هفت سال از عمر شریف آن جناب گذشت روزی با حلیمه گفت ای مادر انصاف نمی کنی در باب من و برادران من مرا در سایه می داری و برادرانم در آفتاب می باشند و گوسفند می چرانند و من شیران گوسفند را می آشامم و در تعب ایشان موافقت نمی نمایم!! حلیمه گفت: ای فرزند من! بر تو می ترسم که تو را حادثه رو دهد و من جواب عبدالمطلب را نتوانم گفت. حضرت فرمود: ای مادر! بر من مترس که حق تعالی حافظ منست و بالجمله به آن مقدار مبالغه فرمود که با برادران روانه صحرا شد. حلیمه گفت که یکی از گوسفندان مرا ضمیره فرزند من پایش را شکسته بود دیدم که به نزد آن حضرت آمد و چنان می نمود که شکایت از درد خود می کند. پس دیدم که آن حضرت دست مبارک خود را بر پای آن گوسفند مالید و سخنی چند بر زبان معجز بیان خود جاری می گرانید. ناگاه پایش درست شد و به گوسفندان دیگر ملحق شد و همه حیوانات مطیع آن حضرت بودند. چون به ایشان میگفت بروید می رفتند و هرگاه می گفت بایستید می ایستادند. روزی گوسفندان ایشان به صحرائی رفتند که در آن صحرا شیران و درندگان بسیار بودند ناگاه شیری قصه یکی از گوسفندان کرد. پس آن حضرت پیش رفت و سخنی گفت و شیر سر به زیر افکند و گریخت. مقارن آن احوال برادران بر آن حضرت ترسیدند و بجانب او دویدند و گفتند ما بر تو ترسیدیم از شیر و تو پروا نکردی و گویا با او سخن می فرمودی. فرمود که بلی گفتم که دیگر نزدیک این وادی میا که می خواهم گوسفندان در اینجا بچرند و الحاصل آنکه: انبیاء عظام؛ هر یک از همان حال طفولیت از جمیع

در بیان حال طفولیت حضرت رسول و معجزات آن جناب ..... ۵۱

امت ممتاز بودند . پس آن کسی که خود شهادت و حتی خود می دهد که من قبل از ساعت بعثتم کاحد من العباد بودم اگر عقل و شعور داشته باشد دعوی مقام و مرتبه عیسویت نمی نماید تا چه رسد به مرتبه فوق آن . زیرا که به واضح تر بیانی گذشت که حضرت عیسی هرگز کاحد من العباد نبود بلکه همیشه برتر و بزرگتر از جمیع عباد اهل زمان خود بود و انبیائیکه صاحب شریعت بودند با اینکه اظهار بندگی می نمودند هرگز نگفتند من کاحد من العباد بودم زیرا که اگر ایشان مانند دیگران از اهل زمان خود باشند باید یا جمیع عباد مبعوث به نبوت شوند یا هیچ یک از ایشان مبعوث نگردند و الا ظلم و ترجیح بلا مرجح لازم آید پس نفس این جهالتی که در این عبارت از وی بروز کرده دلیل واضحی است بر کذب دعاوی وی . پس چون ملتفت بر این معنی شدی قدری تامل فرما که چه مقدار مزخرف گوئی است که این چنین کسی که گفت : کنت کاحد من العباد تا آنچه گذشت بگوید روح القدس به یک حرف از حروفی که از جانب من نازل گردیده خلق شده است! در مبین در همین سوره هیکل در صفحه ۲۴ نوشته است: قل ان روح القدس قد خلق بحرف مما نزل من هذا الروح الاعظم ان کنت تفقهون . ای عزیز هر چند عامی باشی باید این مقدار بدانی و بفهمی که نسومات رحمن که این شخص دعوی نمود که بر من مرور نمود و علم ما کانرا به من تعلیم نمود این نسومات رحمن عین فیض است که از روح القدس بر مورد قابل افاضه می گردد . آیا کسی که فیض روح القدس او را از درجه مساواه با خلق ترقی می دهد و او را تعلیم ما کان می نماید این قدر فهم و شعور پیدا نمی کند که بداند که معلم الهی افضل و اقدم از متعلم است و نهایت ترقی متعلم آنست که باطن وی متحد با روح القدس باشد از قبیل اتحاد جدیدء محماه با نارنه بر سبیل حقیقت پس دعوی اینکه بحرفی از باطن و روح اعظم من روح القدس مخلوق شده غلط است و این غلط کاشف از جهالت و کذب اصل دعوی وی می باشد و دیگر آنکه جمیع این طائفه اتفاق دارند بر اینکه رسول خدا ( ص ) در ذیل حدیث منزله فرموده لا نبی بعدی . و سابق بر این گذشت که میرزا حیدر علی بهائی در دلائل العرفان در جواب

فصل دوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۵۲  
اشخاصی که اعتراض نموده اند و گفته اند که آنچه میرزا حسینعلی ادعا کرده است  
منافات با فرمایش رسول خدا ( ص ) دارد که اخبار فرموده است بر اینکه باب نبوت  
پس از آن جناب مسدود می باشد! در صفحه ۱۷۳ نوشته است فرمودند:

### **لا نبی بعدی و نفرمودند لا ظهور بعدی و لا کتاب بعدی!**

و لکن ابو الفضل گلپایگانی بهائی چون ملتفت این معنی شده است که این سخن  
هذیانست که کسی دعوی مرتبه نبوت بنماید و اسم نبوت بر او نگذارد و بگوید این  
ظهور است و کتاب جدید است و نبوت نیست! لهذا قسمی دیگر در فرائد جواب  
داده و حاصل آنچه در صفحه ۳۱۲ نوشته آنست که: مقصود آن حضرت از این کلمه  
این بود که ترقی امت اسلامی را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیاء بنی  
اسرائیل معلوم و واضح فرماید به این معنی که آن نبواتی که به رؤیا برای انبیای سلف  
مثل دانیال و حزقیل و اشعیا و امثال آنها بوده است آن را پیغمبر - صلی الله علیه و آله  
وسلم - نفی نموده است زیرا که باب نزول الهام به رؤیا مسدود گشت و حقایق  
روحانیه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه می شد بر ائمه اسلام علیهم السلام به  
رؤیت مشاهدت مبذول گشت و غرض پیغمبران بوده است که اکملیت امیر المؤمنین  
و ائمه طاهرین علیهم السلام ابر انبیای بنی اسرائیل به این حدیث شریف بیان فرماید  
و بالجمله تفصیلی می دهد که نتیجه کلامش آنست که ائمه طاهرین جمیعا انبیا بوده  
اند و پیغمبر نفی نبواتیکه به القای روح القدس بر قلب نبی باشد فرموده است . پس  
ای عزیز چشم بصیرت بگشا و بین که برای یک دعوی باطل چه مقدار بغیر الحق  
باید تکلم نمود معروفست که چون کسی از خدا و عذاب روز ترا خوف نداشته باشد  
آنچه خواهد بمیل نفس بگوید مورد دیگر که همین دعوی نبوت را نموده ایضا در  
همان عریضه ایست که مذکور گردید .

در صفحه ۱۲۰ مبین و صفحه ۲۰۰ کتاب سیاح بهائی در ضمن همین عریضه نوشته  
است و در صفحه ۲۶ از فرائد نقل از همین عریضه نیز می نماید که:

در باره خرافاتی که در توجیه لائبی بعدی از حدیث منزلت گفته اند..... ۵۳

كنت نائما على مضجعي مرت على نفحات ربي الرحمن و ايقظني من النوم و امرني بالنار بين الارض و السماء لما كان هذا من عندي بل من عنده يشهد بذلك سكان جبروته و ملكوته و اهل مدائن عزه و بر شما ظاهر است که این معنی نیز صراحت در ادنی مرتبه نبوت و بعثت دارد چنانکه گذشت. و از جمله مواردی که دعوی رسالت نموده است در سوره هیکل در صفحه ۶۷ مبین در کلماتی که خطاب به سلطان عبدالمجید طاب ثراه نموده نوشته است:

قل اتعرضون على الذی جاء تکم بیینات الله و برهانه و حجه و آیاته ان هی من تلقاء نفسه بل من لدن من بعثه و ارسله بالحق و جعله سراجا للعالمین !  
و نیز در مبین در صفحه ۳۰۰ نوشته است انا نذکر الله فی کل حین و نبلیغ رسالاته بحیث لم یمنعنا اهل الادیان و جناب شما اگر فی الجملة تأمل در این عبارت فرمائی هذیان بودن فقره بحیث لم نمنعنا اهل الادیان را که کاشف از جهالت و کذب و نادانی مدعی رسالت است! می فهمی به قسمی که محتاج به دلیل دیگر نباشی!.

## فصل دوم :

در بیان بعضی مواردی که دعوی حاق حقیقت الوهیت نموده است و بیان این مدعی محتاج است به ذکر مقدمه بدانکه مظهر اسماء و صفات حق بنابر مذهب اهل تصوف و وقوع شطحیات از اکابر ایشان در وقتی از لسان مجلی حکایت می کند که ناظر به مقام اعلی و اسمخ خود باشد که جنبه یلی الرب و مقام کمال نفس اوست یعنی اگر گوید منم اله خلق و خالق خلق و رازق خلق بلحاظ کمال نفس اوست که آثار و صفات وسعه و احاطه اله و خالق را در خود می بیند و این قسم مطالب از انبیا و رسل که باید خلق را از عبادت اوئان نهی نمایند بسیار بعید است و هیچ یک از انبیا -علیهم السلام- به چنین کلماتی تکلم ننمودند چه جای اینکه امر نمایند عباد را که ایشان را سجده نمایند و آنچه ارباب تصوف از شطحیات نسبت به مشایخ خود داده اند اگر صدق می بود تمام به لحاظ دعوی اتحاد و کمال نفس مشایخ است که آثار و صفات الهی را که به معنی سعه وجود است ادعاء مشاهده نموده اند . پس در آن حین شهود بچنین عبادات تکلم نمودند نه به لحاظ بدن و زحمات و مشقات و سایر لوازم بشریت و جسمانیت بلکه در این لحاظ اولیاء حق اظهار عبودیت و تذلل و خشوع و مظلومیت نموده اند پس اگر کسی در این مقام بشریت و جسمانیت انا الله گوید از لسان خود گفته نه به لسان مجلی و دعوی حاق حقیقت الوهیت نموده نه مظهریت و به جمیع مذاهب حتی صوفیه این چنین کس منکر حقست و به لسان شرع کافر است پس چون این مطلب واضح گردید بدانکه اولیاء خدا چون محبوس شوند حبس و سجن و در قید و سلسله بودن از لوازم بشریت و جسمانیه ایشان است که بدن را به قید و حبس و ریاضت می دهند و راضی به مشقات آن می گردند تا نفس قوت گیرد و شدت اتصال به مبدء پیدا نمایند و بسیار واضح است که نفس در آن حین محبوس نیست بلکه در کمال سعه می باشد و آن به آن سعه و احاطه اش زیاد می گردد . پس آنکه میرزا حسینعلی در صفحه ۲۸۶ مبین نوشته است لا اله الا انا المسبحون الفرید از قصور فهم و جهالت اوست که در مقام مسجونیت که از لوازم بدنست لا اله الا انا

در معارضه مصنف با میرزا حسینعلی به تلیق نمودن سوره اشراق ..... ۵۵

گفته است . پس اگر کسی خیال کند که مقام اتحاد و وصول مقامی است که آنچه بر عبد در این مقام وارد آید بر حق وارد آمده بیماریش بیماری حقست مسجونیتش مسجونیت حقست . پس ضرر ندارد که به لسان حق بگوید خداوند مسجونست این خیالی است باطل و توهمی است بیجا اولاً بجهت آنکه در مقامی گفته می شود که من او هستم که مقام عجز و مقهوریت از خلق نباشد بلکه مانند بیماری و امثال آن باشد . چون که ممکن است گفته شود که نفس بیمار بحیثی قهر بریدن نموده و او را به ریاضت انداخته که اگر بخواهد یک مرتبه امر می نماید که جمیع بیماری از او زائل گردد . در این مقام به اعتقاد صوفیه جایز است که بگوید خدا بیمار است و این به خلاف مقام مقهوریت است و مسجون و مقهور خلقست . پس همانکه صحیح نیست که در مقام موت اسود که ازهاق روح است گفته شود مردن او مردن منست و یا آنکه گفته شود ذلت و خواری او ذلت و خواری من است هم چنین صحیح نیست که گفته شود مسجونیت او مسجونیت من است زیرا که سجن و ذلت از لوازم بدن است چنانکه دانسته شد و ثانیاً آنکه بر فرض صحت باید حصر خود را در الوهیت نماید چنانکه از شطحیات مشایخ صوفیه معروفست یعنی باید بگوید لیس المسجون الا الله که در مقام وصول حکایت از مبدء می نماید و انا الله گوید نه آنکه حصر الوهیت را در مسجون نماید و بگوید لا اله الا انا المسجون الفرید زیرا که این دعوی نفی الوهیت از غیر خود است و در حقیقت خود بینی است و دعوی حاق حقیقت الوهیت است نه حق بینی و مظهریت و به عبارت اخری عرفا را در مقام فناء فی الله و وصول و اتحاد اعتقاد آنست که عاشق صادق و فانی در معشوق باید چنان دز محبت محبوب نیست و نابود گردد که اصلاً و مطلقاً خود را نبیند به قسمی که اگر معشوق سؤال از وی کند کیستی بگوید تو و اگر بگوید من توام کاذب خواهد بود زیرا که در مقام اتحاد مجال من گفتن نیست و اگر گفت توام نیز کاذبست زیرا که هنوز از خود حکایت می نماید . این مقام کجا و مقام اینکه کسی بگوید نیست محبوب سوای من که در حقیقت حکایت از فناء محبوب در خود می نماید کجا . در هیچ مذهبی عاشق



فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۵۶  
اظهار فناء معشوق در خود نخواهد نمود . پس اینکه میرزا حسینعلی نفی اله و محبوب  
را در خود نموده و لا اله الا انا المسجون الفرید گفته به مذهب عرفا ایضا کفر است .  
پس اندکی تأمل فرما تا حقیقت مطلب مکشوف گردد . این شخص همین مقدار  
شنیده است که گفتند فلان عارف گفته است: لیس فی جیتی سوی الله و درباره خون  
دیگری گفتند که :

انا الحق بر زمین نقش بست و عرفا من باب اینکه این قسم شطحیات را تصحیح  
نمایند گفتند پیغمبر ( صلی الله علیه وآله وسلم ) فرموده است من رانی فقد رای  
الحق و گفتند مراد آن جناب همین مرتبه وصول و اتحاد بوده و دیگر ملتفت این نشد  
که تمام این قبیل شطحیات صوفیه در مقام این است که این من نیستم بلکه اوست  
چنانچه گوید در جبه من نیست غیر او . پس این شخص از روی جهالت نفی معشوق  
و اثبات خود را نمود و گفت نیست او مگر من و پیوسته در کلمات خود نوشت که لا  
اله الا انا . پس این کلمه هم چنانکه در لسان شرع کفر است هم چنین در مذهب  
صوفیه و عرفا ایضا کفر است . پس غفلت منما تا هلاک نگردی .

## فصل سوم :

در بیان کلمات عربیه میرزا حسینعلی که در آنها عمده مدعای خود را که دعوی مظهر الوهیت می باشد اظهار نموده است و اسم آن کلمات را الواح سماویه گزارده است و طایفه بابیه بهائیه؛ فریفته این کلمات شده اند و چنین گمان می نمایند که این ها از قلم اعلای الهی جاری شده است! مخفی نماند که در عنوان همین باب دوم مذکور گردید که عمده فقرات و عبارات این کلمات ماخوذ از آیات قرانیه و کتب اخبار و ادعیه و اذکار می باشد و از این جهت به نظر شخص عامی هیچ مدان که تمیز صورت از سیرت نمی دهند جلوه می نماید! ای عزیز! هر چند عامی باشی اندکی تامل نما تا متنبه گردی حق تعالی - جل جلاله - بنی آدم را گرامی داشته است به اینکه به ایشان عقل و شعور عنایت و مرحمت فرموده تا آنکه چون بهایم مسخر هر مضلی نشوند بلکه چون کسی بخواهد یوغ اطاعت خود را به گردن ایشان گذارد در کلمات و مقالات وی تدبر و تعقل نمایند. پس اگر بر وجه بصیرت دانستند که به امر حق تعالی جلق نموده گردن به زیر بار اطاعتش نهند و اگر دانستند که بطراری خود نمائی می نماید از وی اعراض نمایند. پس هر کس هر چه گوید بمجرد گفتن از وی نباید شنید و هر نوشته را که به اسم کتاب الهی و الواح سماویه ابراز دهند بدون تعقل و فحص و تفتیش تصدیق نباید نمود. هر چند بگوید و در آن نوشته بنویسد که به عقل و ادراک و شعور خودتان تمسک بخوئید و اگر اندکی تامل نمودید در نار خواهید بود زیرا که محالست که خداوند عالم کسی را در نار برد تا اتمام حجت بر وی ننماید و حق را بوی ننموده باشد به قسمی که او را بشناسند. آیا نمی دانی که خداوند عالم در قران حمید مجید در سوره فرقان می فرماید :

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً<sup>۱</sup>

او در همان سوره ی مبارکه می فرماید :

تبارک الذی ان شاء جعل لک خیراً من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و

یجعل لک قصوراً و نیز در همان سوره مبارکه می فرماید :

تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمرأ منیراً<sup>۲</sup>

و در سوره زخرف می فرماید : سبحان الذی سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنین

و از این قبیل عناوین در فواتح سور و صدر آیات قرآنی بسیار نازل گردیده هم

چنانکه ذیل کثیری از آیات به مناسبت مقام در آن کتاب عزیز ختم به واو و نون و یا

و نون مثل : ( لقوم یفقهون ) ( و لکن لا یشعرون ) ( و لکن لا یعلمون ) ( و لعلکم

تعقلون ) و ( لعلکم تشکرون )

گردیده .! پس اگر کسی به طراری دعوی نبوت یا رسالت یا مظهریت اسماء و

صفات الهیه نماید و صدر و ذیل آیات قرآنی را با یکدیگر ضم و تالیف نماید و در

بین آنها کلماتی چند از منشآت خود درج نماید و نام مجموع آن را وحی الهی و

الواح سماویه گذارد آیا به مجرد دعوی وی و نوشتن این قبیل مرکبات او را تصدیق

می نمائی؟ و حال آنکه مانند آفتاب واضح و روشن است که این مرکبات به هیچ وجه

من الوجوه دلالتی بر صدق مدعای وی ندارد زیرا که کثیری از عامه ناس متمکن بر

اینند که در کمال سهولت و آسانی در هر ماه کتابی از این قبیل عبارات ضم و تالیف

نمایند . پس آنچه میرزا حسینعلی در ابتداء سوره هیکل نوشته است : سبحان الذی

نزل الایات لقوم یفقهون سبحان الذی ینزل الایات لقوم یشعرون سبحان الذی نزل

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۵۹  
الایات لقوم یعلمون و در این میان کلماتی چند از خود درج نموده تا آنکه نوشته  
است: سبحان الذی ینطق من حروف الامر و لا یرفه الا عباد مکرمون سبحان الذی  
یحیی من یشاء بقوله کن فیکون و در همین نوشته که او را مسمای به سوره هیکل  
نموده اند نوشته است (هذا جمال الله بینکم و سلطانه فیکم ان کتتم تعرفون هذا سر  
الله و کنزه و امر الله و عزه لمن فی ملکوت الامر و الخلق ان کتتم تعقلون هذا هو  
الذی یشتاق لقائه من فی جبروت البقاء و الذین اتخذوا مقاما فی سرادق عزالا بهی و  
انتم عن جماله معرضون و در مبین در غیر این سوره نوشته:

بسم الله الرؤف الرحیم ص و النبء العظیم قد اتی الرحمن بسلطان مبین و وضع  
المیزان و حشر من علی الارض اجمعین و نفخ فی الصور و اذا سكرت الابصار و  
اضطرب من فی السموات والارضین الا من اخذته نفحات الایات و انقطع عن العالمین  
این قبیل تلفیقات در نزد عقلاء سخن بسنج و اشخاصی که مطلع به سنن انبیا (ع)  
می باشند و موازین تمیز حق از باطل در دست دارند اصلا و ابدا اعتبار ندارد و قابل  
اینکه کسی بنای دین خود را بر آنها گذارد نمی باشد اینک نگارنده این سطور بی  
اعتباری این کلمات را در ضمن سه نکته بیان می نماید . نکته اولی آنکه هر کسی فی  
الجملة انس به آیات قرآنی داشته باشد قادر است بر اینکه به مراتب بهتر از آنچه میرزا  
حسینعلی ضم و تلفیق نموده است انشاء و تلفیق نماید . پس این شأنی نیست و  
جهت امتیازی برای مدعی مظهریت امر الله از غیر آن نمی باشد و اگر مجرد همین  
ضم و تلفیق جهت امتیاز باشد و معجزه منحصر در همین باشد هر آینه ممکن است  
که دیگری فی المثل بگوید که اگر میرزا حسینعلی دعوی نمود که من مظهر الوهیت و  
ربوبیت که عالم اسماء است می باشم من دعوی فوق مرتبه او را که مظهریت ذات  
حقتعالی است می نمایم و می گویم که نام آسمانی من مشرق است و کتابم مسمی به  
اشراق است و کتاب من به مراتب افصح و ابلغ و اعلی از الواح میرزا حسینعلی است  
این است معجزه و کتاب من بسم الله المشرق المنیر تبارک الذی نزل الاشراق علی  
عبده المشرق لیکون للعالمین منیرا الذی جعل الاشراق نورا و جعل المشرق بشیرا و

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ٤ ..... ٦٠

نذیرا یعلم ما توسوس به صدورکم و ما تقر فی الارحام و عدد الرمال و کیل البحار انه کان بكل شیء علیما یا اهل الاشراق قوموا لله طائعين و الیه راغبین انا کفیناکم المستهزئین و سوف نعذبهم عذابا الیما لهم فی الدنیا خزی و فی الاخره و لکم فیها تشتهی به انفسکم من ثمرات النخیل و الاعناب و التضب و الزيتون و الرمان و فاکهه کثیره متدلیه من الاشجار فوق الانهار و المشوی من لحوم ما یتغنی علی الاغصان بفنون الالحان ذلك من فضل الله و رحمته علی اهل الاشراق انه کان بعباده رؤفا رحیما یا ایها المشرق ادع الی سبیل ربک العزیز الوهاب و قل جاء الحق من عنده مصدقا لما بین یدیه من جمیع المرسلین مبشرین به و مشتاقین الی لقائه ان الجاحدین کانوا فی جهنم جمیعا وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری تحتها الانهار فی مصاحبه المشرق مع الابرار خالدین فیها و نجعل لهم فی درجاتها شرفا و کرامه و مزیدا الذین یجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم بكل حبه و لكل خطوه لهم غرف بینه و فی کل غرفه حوریه کانها لؤلؤئه مکنونه مقبله بکاس فیها شراب کان مزاجها کافورا ان الاشراق یشرق علی اهله یوم القیمه اشراقا یكون لهم بردا و سلاما امنین من فزع ذلك الیوم و ذلك جزائهم من ربهم فی یوم کان شره مستطیرا یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و سبحوه بحمده و اسجدوا لله خاشعین خاضعین بکره و عشا ان المتقین بین الانهار و العیون علی الارائك یتکون یطوف علیهم غلمان فی خدمتهم یتسابقون جرد مرد درى لا ینسون ما امروا به لابسین سندسا و استبرقا و حریرا من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و قد ضل سبيله لا یری فیها هادیا و لا شمسا و لا قمرا منیرا یا ایها الناس علیکم بالمساوات فی اموالکم و اصلاح ذات بینکم و السعی فی حوائج اخوانکم و کف الاذی عن جيرانکم و الاحسان بعبیدکم و امائکم و تفقد الیتامی و الارامل منکم فانها من تقوی القلوب الی فی صدورکم ان الله کان بعباده خبیرا بصیرا قل یا اهل الاشراق هل ادلکم علی تجاره توجب الربح و البرکه فی اموالکم و بضاعتکم اوفوا الکیل و زنوا بالمیزان المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیائهم فهل تنظرون الا سنه الاولین و لن تجد لسنن الله تبدیلا قل یا قوم اعبدوا الله و اطیعوا مظهر ذاته و مظهر آیاته و

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۶۱

سارعوا الی اتباع امره ونهیہ واعلموا بان العزه لله جمیعا انما المؤمنون الذین اذا قیل لهم تعالوا الی الاشراق تهتدوا ظلت اعناقهم خاشعه فتربهم یبادرون و قد تفیض اعینهم من الدمع لماسمعوا قلوبهم خاضعه ووجوههم مسفره مستبشره اولئک هم المؤمنون حقا لهم عند ربهم خیر مقاما و احسن ندیا الذین یقولون ربنا امننا بک و بما جاء به مظهر ذاتک فاشهد بانا مسلمون واحشرنا فی ظل المشرق مع ملائکتک المقربین و انبیائک المرسلین و اهل طاعتک اجمعین فی ارفع الدرجات ولقنا من رحمتک نصره و سرورا .

ای عزیز ؛ بدانکه این کلمات و امثال این ها پس از انس به آیات قرآنیه دلیل بر علم و قدرت کسی نمی شود بلکه دلیل بر فضل کسی نیست و چون بسیار عامی هستی من باب تنظیر و مقایسه عرض می نمایم تا مطلب و مقصود را درک نمائی !

فی المثل اگر کسی دعوی نماید که من اشعر شعراء متقدمین و متأخرین می باشم و انشاء شعر بهتر از جمیع ایشان می نمایم و اشعاری چند اظهار نماید که یک شعرش این باشد: بشنو از می چون درایت می کند و از جمال وی حکایت می کند

و دیگر شعرش این باشد که : } برای سه تن سفره انداختند

} نشستند و خوردند و برخاستند

و شعر دیگرش این باشد که : } به می لباده رنگین کن گرت یار قرین گوید

} که عاشق بی خبر نبود ز ذوق و شوق عاشقها.

چون اشخاصی که بصیرتی در علم شعر ندارند این اشعار را ببینند گمان کنند که راست می گوید! زیرا که این اشعاری است موزون و مطابقه می نماید با اشعار متقدمین و متأخرین از شعراء عجم ! پس او را تحسین و تمجید نمایند و لکن چون بصیر در فنون شعریه اشعار مذکوره را بشنود بخندد! زیرا که می داند که شعر اولش ماخذ است از مثنوی که گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می کند و از جدائیهها شکایت می کند

و شعر دومش ماخوذ است از فردوسی که گفته است :

برای سخن مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

و شعر سومش ماخوذ است از اشعار خواجه که گفته است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

و می داند که اشعار مذکوره از این شخص مدعی هیچ دلالت بر اینکه طبع شعر داشته

است ندارد چه جای اینکه شعر را پاکیزه و نغز بگوید و در فن شعر؛ این را دزدی می

گویند که کسی تغییر دهد کلمات شعر کسی را و شعر را به خود نسبت دهد و

اشخاصی که ابدأ طبع شعر ندارند می توانند که در اندک زمانی کتاب بزرگی از قصاید

و غزلیات و رزمیات بنویسند و به نام خود آن را به طبع رسانند .

ای عزیز؛ هر چند عامی می باشی چه شد که هرگز به این خیال نیفتادی که حق

تعالی در قران حمید مجید می فرماید :

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداءکم من

دون الله ان کنتم صادقین<sup>۱</sup>

و اینک زیاده از هزار و سیصد سال می گذرد که یهود و نصاری این آیه شریفه را

شنیده اند و مخصوصاً نصاری در هر سال کرورها صرف و مخارج در این امر می

نمایند و دعوات مسیحیه به اطراف بلاد می فرستند که شاید در ظرف سال های بسیار از

هر بلدی یک نفر یا دو نفر در دین نصاری داخل نمایند . نفهمیدی سبب چیست که

با اینکه عرب زبان در یهود و نصاری بسیار بودند در این مدت متمادی نتوانستند یک

سوره به مثل قران بیاورند؟! پس آن سوره را که آوردند در روز نامه جات و کتب

استدلالية خود ضبط نمایند و به اطراف بلاد متفرق سازند و حال آنکه دانستی که یک

عجم زبان چون نگارنده این سطور قادر است بر اینکه در ماهی دویست سوره چون

سوره اشراق ضم و تالیف نماید . پس چشم بصیرت بگشا تا ملتفت شوی که این

سوره اشراق با آنچه از قلم میرزا حسینعلی جاری شد جمیعا موجب افتضاح و

رسوائی نویسنده آنهاست زیرا که بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که این کلمات

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۶۳

مانند اشعار آن شاعری است که کلمات شعر شعرا را تغییر داده و ضم و تالیف نموده و اسم شعر بر آنها نهاده است. پس یهود و نصاری چون این مطلب را به نحو وضوح و بداهت می دانند به زیر بار افتضاح نمی روند و از آوردن به مثل یک سوره از قران ساکت و صامت گشته اند و این نهایت زیرکی است که شخص چون عجز خود را از مقاومت بداند سکوت نماید تا مفتضح و رسوا نگردد. نکته ثانیه آنکه رؤسای طائفه بایه برای چهار پاوه رخادف دینویه دائم الاوقات با عوام خودشان خدعه و مغالطه می نمایند من جمله آنکه عین مدعا را در نظر ایشان دلیل قرار می دهند و می گویند اگر کسی دعوی به نبوت و رسالت و مظهریت نداشته باشد هزار سوره چون سوره هیکل بیاورد ثمری ندارد و دلیل بر مطلبی نمی شود وقتی ثمر دارد و دلیل بر مدعی می شود که دعوی مظهریت امر الله نماید و یک سوره بلکه یک آیه به عنوان اینکه از جانب الهی است اتیان نماید و معدودی بلکه ولو یک نفر او را تصدیق نماید آن وقت همان یک سوره یا یک آیه که مصدقی از عباد خدا ولو یک نفر پیدا کرده دلیل بر حقیقت وی می باشد و در این باب متمسک به آن می گردند که بزرگان دین مبین فرموده اند دلیله آیاته. بیچاره عوام این هذیان را می شنوند و باور می نمایند و ملتفت نمی شوند که نفس این سخن دلیلی است واضح بر اینکه این آئین پایه و اصلی ندارد زیرا که جایز نیست عقلا که کسی کلام مدعی را بنفسه دلیل بر حقیقت مدعی قرار دهد و مورد فرمایش بزرگان دین که فرموده اند دلیله آیاته این نیست که مدعی مظهریت امر الله نباید غیر از آن کلماتی که خودش او را آیات خود قرار داده دلیل دیگر بر حقیقت خود داشته باشد بلکه مراد ایشان از این فرمایش آنست که دلیل بر وجود حق سبحانه و تعالی آیاتی است که حق تعالی آنها را در آفاق و انفس ایجاد و تکوین فرمود.

چنانکه در قران حمید مجید می فرماید:

و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا اتم بشر تتشرون و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف الستکم و الوانکم ان



فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۶۴

فی ذلك لآیات للعالمین و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاء کم من فضله ان  
 فی ذلك لآیات لقوم یسمعون و من آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا و ینزل من  
 السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون و من آیاته  
 ان تقوم السماء و الارض بأمره ثم اذا دعاکم دعوه من الارض بأمره ثم اذا انتم  
 تخرجون و هو الذی یدو الخلق ثم یعیده و هو اھون علیہ و له المثل الاعلی فی  
 السموات و الارض و هو العزیز الحکیم<sup>۱</sup>

الی غیرها من الایات که حاصل مفاد آنها این است که خلقت آسمان ها و زمین ها و  
 خلقت موجوداتی که در بین آسمان و زمین می باشد و صنایع عجیبه و بدایع غریبه  
 که حق تعالی در نفوس بنی آدم ایجاد فرموده این ها تماما آیات و علامات بر وجود  
 صانع حکیم و قادر علیم است . این است معنی دلیله آیاته و این فرمایش به هیچ وجه  
 من الوجوه ربطی به اینکه کسی دعوی مظهریت امر الله نماید و کلماتی چند بهم بیافد  
 و اسم آنرا آیات بگذارد و بگوید همین که من می گویم این کلمات از جانب خداوند  
 بر من نازل شده است و چند نفری تصدیق مرا نمودند دلیل بر صدق مدعای من می  
 باشد نگارنده این کلمات گوید که بسیار متعجبم؛ از اینکه عوام این طایفه چنین  
 خدعه و مغالطه را چگونه قبول نموده اند و به این خیال نیفتاده اند که محالست که  
 حق تعالی عباد را مکلف فرماید بر اینکه هر کس از جانب من دعوی ریاست نماید و  
 کلماتی اظهار کند و یک نفر یا زیاده او را تصدیق نمود بدانید که او بر حق است و از  
 وی قبول نمایید و چون و چرا در امر وی ننمایید و رجوع به موازین عقلیه و نقلیه  
 نکنید زیرا که اگر چنین باشد هر طراری و قاطع طریق به نحو سهولت و آسانی  
 دعوی رتبه بلند و مرتبه ارجمند به نبوت و رسالت و مظهریت امر الله می نماید و  
 کلمات چند به هم می بافد و این قدر همج رعاع همیشه در دنیا هست که چند نفری  
 از وی قبول نماید .

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۶۵  
آیا در کتاب خود این طایفه ندیده اند که صاحب فرائد ابوالفضل بهائی در صفحه ۷۸ و  
هم چنین در صفحه ۲۴۸ فرائد و صفحه ۲۴۲ همان کتاب اخبار از حال مسیلمه کذاب  
می دهد آیا نه چنین است که مسیلمه ی کذاب دعوی نبوت و رسالت نمود و کلمات  
بسیار اظهار کرد و نسبت به وحی الهی داد و گفت کتاب من آسمانی است و اشخاص  
بسیار اطراف او را گرفتند به مقداری که لشکرها فراهم آورد در زمان رسول خدا -  
صلی الله علیه وآله وسلم - خروج نمود و نامه به آن حضرت نوشت به این عنوان که :  
من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله و خداوند او را مهلت داد که تا مدتی بعد  
از وفات حضرت خاتم النبیین حیات داشت و عسگر و لشگر وی زیاد شد و تا آنکه  
با لشگر بسیار توجه به جانب مدینه نمود و در جنگ به دست وحشی قاتل حمزه سید  
الشهدا کشته گردید و هم چنین سجاج دعوی نبوت کرد و کلمات اظهار نمود و  
جمعی او را تصدیق نمودند و ایمان به وی آوردند و ابوالفضل در صفحات مذکوره از  
فرائد نیز تصریح به اسم وی می نماید .

و الحاصل آنکه مدعی نبوت بسیار بودند که به کذب دعوی نمودند و آیات اظهار  
کردند و بسیار ایمان به ایشان آوردند و از تمام این ها گذشته میرزا یحیی صبح ازل  
در زمان خودشان دعوی مظهریت امر الله نمود و کلمات بسیار چون میزا حسینعلی  
ضم و تلفیق با آیات قرآنی نمود و اسم آنها را آیات الهیه گزارد و در دست و پای  
طایفه ی بایه انداخت . چنانکه در دلایل العرفان بهائی در صفحه ۲۰۰ از کلمات آن  
نقل و حکایت می نماید و در قدح اشخاصی که ایمان به وی آوردند و کلمات او را  
آیات الهیه گمان نمودند نوشته است که هر عبارت عربی که آخرش به یا و نون و یا  
واو و نون یا الف و نون و یا الف تنوین وقف است از قبیل : یعلمون و عاملین و  
تکذبان و خبیرا نعوذ بالله آیات گمان کردند و از جانب خدا توهم نمودند .

نستغفر الله؛ وصی و یا مرات مروج و مبین شرع شارع است خود چگونه صاحب  
آیات و شارع است .

نگارنده این اوراق گوید: این کلمه که وصی و مرات اتیان به آیات نتواند نمود خود

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۶۶  
مزخرف و نامربوط است! زیرا که پس از اینکه این طایفه جرأت بر خداوند قهار  
جبار نمودند و به کذب و بر خلاف قول خاتم النبیین - صلی الله علیه وآله وسلم -  
که فرمود **بلا نبی بعدی**، دعوی مرتبه ی نبوت نمودند!

ممکن است که میرزا یحیی نیز به کذب دعوی کند و بگوید: همچنان که اوصیا و  
انبیاء سلف چون: یوشع ابن نون و چون شمعون الصفا وصی حضرت موسی و  
عیسی بودند و مرتبت نبوت نیز می داشتند و صاحب کتاب آسمانی می بودند. هم  
چنین بر من نیز کتاب آسمانی نازل شده است در ترویج دین میرزا علی محمد و بر  
تکذیب و کفر میرزا حسینعلی!

و بالجمله میرزا یحیی؛ فقراتی چند در قدح و ضم میرزا حسینعلی نوشت و به تابعین  
خود چنین اظهار داشت که این ها آیات و الواحی است که به وحی الهی از جانب  
حق تعالی در ضم میرزا حسینعلی نازل شده است.

صاحب دلائل العرفان در صفحه ۲۵۵ اخبار از آن کلمات به این عبارات می نماید که:  
الواح ناریه نوشت بر رد الله و رد ظهور الله و انکار کرد آیات الله را و تکذیب کرد یوم  
الله و یوم الدین را استکبارا علی الله و به اطراف فرستاد و بعضی از مدعیان ایمان به بیان  
نفاق بما لا یسمع الا دعا و ندا حجابشان شد و هم یومئذ عن ربهم لمحجوبون به  
تکذیب یوم جزا و یوم الدین قیام کردند.

و در صفحه ۲۵۸ از همان کتاب از همین آیاتی که در ضم میرزا حسینعلی نوشته  
است ایضاً اخبار می نماید نوشته است: کتاب سجین کتابی است که در رد کتاب  
علیین که یشهده المقربون نوشته شده نفوسی را که می فرماید: **کلا انهم عن ربهم**  
لمحجوبون را حجاب شده و از تقرب منع نموده. **انتهی**

تمام کلام در این است و محل تعجب این است که عوام طایفه ی بایه ملتفت بر این  
نشوند که هر طراری که بخواهد دعوی مرتبه ی ارجمند مظهریت الله را بنماید لابد  
دعوی خود را مقرون به مدعایی که مناسب با وحی و الهام داشته باشد خواهد نمود و

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۶۷

کلمات خود را مسمی به آیات الهیه خواهد کرد! پس اگر میزانی برای تمیز کلمات حقه از کلمات باطله نبوده باشد هر آینه حجت خدا بر خلق تمام نخواهد گردید. آیا چنین نیست که این دو برادر یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی هر دو مدعی ریاست بودند و هر دو بر یکدیگر نوشتند و هر دو مزخرفات خود را در بین آیات قرآنی درج نمودند و هر یک مدعی شدند که کلمات من از قلم اعلای الهی نازل شده است و هر یک از ایشان اعوان و انصاری داشتند که بر حقیقت ایشان جان فشانی می نمودند. چه شد که کلمات یکی از ایشان محمول بر صدق گردید پس لابد میزانی برای تمیز کلمات حقه از کلمات باطله باید بوده باشد تا صادق از کاذب ممتاز گردد و آن میزان را خداوند عالم در وجود هر فرد فردی از افراد مکلفین قرار داده است چنانکه سبقت یافت که در لسان بعضی از اخبار از آن میزان تعبیر به رسول و حجت باطن شده است. پس به همان میزان الهی و حجت خدایی کلمات میرزا حسینعلی را بسنج تا فساد و بطلان مدعای وی چون سایر کذابین و بزادرش میرزا یحیی بر جناب شما واضح و منکشف گردد.

پس اگر گویی چگونه کلمات میرزا حسینعلی را به میزان عقل بسنجیم و حق و بطلان آن را به چه کیفیت تمیز دهیم؟ جواب آن است که اولاً آنچه از ابتدای مقصد دوم تا کنون ادله ی قطعی از اخبار و غیر آن بر بطلان دعاوی این طایفه اقامه گردیده است هر یک خبری و هر یک دلیلی میزانی است که عقل صحیح مستقیم چون در آن نظر نماید حکم قطعی به فساد و کذب دعاوی میرزا علیمحمد باب و میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی جمیعاً می نماید.

و ثانیاً آنکه صحت و سقم کلمات متکلم، خود میزانی است عدل و صحیح که به آن صدق و کذب دعاوی متکلم ظاهر می گردد. فی المثل؛ اگر کسی دعوی کند که من از جانب سلطان آمده ام و با من از طرف سلطان فرمان؛ و رقی است که باید در ملاء عام خوانده گردد و عموم رعایا پس از استماع مطالب مندرجه در آن اطاعت و امتثال احکام آن را نمایند، پس چون رقم را بگشاید ملاحظه شود که عنوان رقم به همان

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۶۸

قسمی که معمولست و مشهور و معروف در عناوین ارقام سلاطین می باشد. در کمال فصاحت و بلاغت مرقوم گردیده و لکن چون در مقام بیان مطالب مندرجه در آن می رسد کلمات سخیفه رکیکه در آن مندرج باشد که شان سلاطین و منشیان حضور و ارباب ترقیم دربار سلطانی نمی باشد بلکه مانند کلمات اهل قری و دهاتین از روی بی ادراکی و بی شعوری مطالبی که بعضی از آن ابتداء ندارد و بعضی از آن انتها ندارد و کلماتی که بعضی از آن بی معنای صرفست و در بعضی فقرات آن القاب مرسومه که در فرامین مخصوص به سلاطین است چون اعلی حضرت قدر قدرت درباره رعایا و بالعکس نوشته شده آیا نمی دانی که نفس این قبیل مضامین در نزد ارباب بصیرت و ادراک و شعور هر یک مضمون بنفسه دلیلی است واضح بر اینکه این رقم کذب محض و نسبت آن به قلم سلطانی و منشیان حضور وی مجرد افتراء است و اگر این شخص مدعی که آورنده فرمانست بگوید که کلمات سلطانی خود میزانست که صحت و سقم کلمات دیگران باید به آن سنجیده شود پس کسی را نمی رسد که در کلمات سلطانی چون و چرا نماید ابدا این قبیل سخنان از وی مسموع نگردد زیرا که مضامین مندرجه در آن نوشته لایق شان و مناسب پیشگاه سلطانی نباشد و مزخرفات و هذیانات در ارقام و فرامین سلاطین کمتر دیده شود. پس به همین میزان بطلان دعاوی میرزا حسینعلی را از کلمات خودش ادراک نما و اختیار این را بفرما از کتاب ایقان که جمیع طائفه بابیه اتفاق بر این دارند که از لسان وحی الهی و قلم اعلای ربانی و نفس رحمانی نازل گردیده است چنانکه قبل از این سبقت یافت که در صفحه ۲۷ فرائد نوشته است که بابیه کتاب ایقان را مثل قران می دانند یعنی بوحی آسمانی بودن آن اذعان دارند انتهی و بالجمله بین چه بسیار از مطالب رکیکه و امور قبیحه که لایق درگاه الهی نمی باشد در آن موجود می باشد و هم چنین کلمات دیگری که نام انهار الواح سماویه گذارده است مشتمل بر کثیری از خرافات و هذیانات می باشد و این ها علاوه بر آن اغلاطی است که از کلمات وی در باب بعد از این - ان شاء الله تعالی - به عرض شریف خواهد رسید. پس نفس کلمات میرزا

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۶۹  
حسینعلی دلیل بر کذب خودش می باشد به قسمی که اصلا و مطلقا احتیاج به اقامه  
دلیل دیگر از خارج نمی باشد از جمله آنچه در ایقان است در صفحه ۱۰۱ در منقبت  
حضرت سید الشهدا خامس آل عبا علیه الاف التحیه و الثناء نوشته است که جندی از  
حسین بن علی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی  
ارض مثلی نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک . این صفحه از کتاب ایقان را مطالعه  
فرمائید تا مشاهده نمائید که چون فن پدر پیشگی وی انشاء و ترقیم بوده عبارات  
فارسیه را به شیرین زبانی و خوش بیانی ادا نموده و لکن چون خواسته است دو سنه  
کلمه عربیه بنویسد از عهده بر نیامده است . مطلب بسیار واضحی که از سخنان عادیه  
عوام خلق است که به یکدیگر

می گویند که تو مثل نداری و مثل تو در عالم نیست و فلان کس در عالم مثل نداشت  
بر وی مشتبه شده نوشته است لولاه لم یکن مثله فی الملک . یعنی اگر آن حضرت  
نبود مثل او در ملک نبود . اکنون جناب شما نظر به حال خود بفرما بین آیا از خود  
قبیح نمی دانی که در کلمات یومیه خود بکسی بگوئی که اگر تو نبودی مثل تو در  
عالم نبود و آیا قبیح نیست که درباره شخص غائبی بگویی که اگر او نبود مثل او در  
عالم نبود آیا می شود که این مزخرفات را نسبت به وحی الهی داد و کسی بگوید که  
قلم اعلاهی الهی بر این نامربوط جاری شده است . پس همین یک عبارت کفایت در  
ظهور کذب و دعاوی وی در نزد ارباب بصیرت می نماید و مخفی نماند که امثال این  
گونه عبارات سخیفه در کلمات وی علاوه بر آن اغلاطی است که در فصل اول از  
باب سوم همین مقصد ذکر خواهد شد و آنچه در بعض از کلمات میرزا حسینعلی بر  
سبیل طراری و عوام فریبی نوشته است چنانکه در صفحه ۱۴ ایقان است که تاویل  
کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید . این قبیل مطالب دفع این  
مقاسد را از کلمات این طائفه نمی نماید زیرا که بسیاری از عبارات در بداهت و  
وضوح بطلان به مثابه ایست که عوام نیز ملتفت بر قباحت آن می گردند مثل آنکه در  
همین عبارات مذکوره از مظاهر امر الله تعبیر به هیاکل ازلیه نموده است و هر عامی

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۷۰  
می داند که هیكل مانند صورت از خصوصیات عالم اجسامست و در ازل نه صورت  
بوده است و نه هیكل ! پس هیكل ازلیه گفتن مزخرفست و از لسان وحی الهی جاری  
نمی شود و در صفحه ۱۰۰ ایقان درباره میرزا علی محمد باب نوشته است و از برای  
آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت ها است که این مظلوم قادر بر اظهار آن  
مرتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه (انتهی)

ملاحظه فرما که در مقام بیان بزرگی سلطنت وی دو مطلب ذکر نموده است یکی آنکه  
این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و دیگر آنکه خلق لایق ادراک آن نمی باشند .  
پس اگر ادراک داری کذب دعاوی میرزا حسینعلی را از عین عبارت خودش بفهم زیرا  
که اگر قلم اعلاهی الهی درباره کسی جاری گردد که وی عاجز است از آنکه اظهار  
رتبه سلطنت دیگری را نماید از چنین نفس عاجزی دعوی انی انا الله لا اله الا انا و ان  
مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون مسموع نشود و وی را نرسد که دعوی  
مظهریت الوهیت نماید زیرا که مظاهر علم و قدرت الهیه از بیان مطالب حقیه واقعیه  
عاجز نخواهد بود و در صفحه ۱۸۴ ایقان نوشته است از آن جمله جناب ملا حسین  
است که محل اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما  
استقر علی کرسی صمدانیتیه . (انتهی)

نگارنده این حروف گوید که: اندک تاملی در این عبارات بفرما تا چون آفتاب در  
وسط السماء بر جناب شما روشن گردد که این کلمات از لسان وحی الهی و الهام  
ربانی نازل نشده و نسبت آن به قلم اعلاهی الهی کذب محض و افتراء واضحست و  
جهل و نادانی و جرات بر خداوند عالم نویسنده ایقان را بر این داشته که با این قبیل  
کلماتی که عین کفر است دعوی مظهریت امر الله نموده . البته خود می دانی که  
خداوند عالم واجب الوجود بالذات و قیوم بالذات و احد و صمد است و وجوب  
وجود و قیومیت ذاتیه مساوق با غنای مطلق ذاتا و صفة و فعلا می باشد . پس  
خداوند عالم بالذات غنی مطلق است و اذلا و ابدا احتیاج به غیر ندارد و جمیع عوالم  
امکانیه از مجردات و مادیات را به رحمانیت ایجاد فرموده . پس چشم بصیرت بگشا

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۷۱

و بین جاهلی که این مقدار ادراک و شعور نداشته باشد که خداوند عالم مستقر بر عرش رحمانیت و مستوی بر کرسی صمدانیت بود زمانی که نه عقلی و نه نفسی و نه آسمانی و نه زمینی و نه ملک مقربی و نه نبی مرسلی هیچ چیز و هیچ کس نبود چه بجای خراطین ارض و ملا حسین بشروئی پس بنویسد که اگر ملا حسین نبود هر آینه خداوند بر عرش رحمانیتش مستقر نمی بود و بر کرسی صمدانیتش جالس نه !!

این چنین بی شعوری دعوی الوهیت و ربوبیت می نماید و ندای لا اله الا رب کل شیء و خالق کل شیء می کند ! حتی آنکه در حبس دعوی خالقیت عالم را نموده است چنانکه در صفحه ۲۹۲ مبین هنگامی که شکایت از حبس نموده نوشته است ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ينظر الی احد من احبائه یعنی بدرستی که آن کسی که عالم را برای نفس خودش خلق نموده است او را منع نموده اند از اینکه نظر به کسی از دوستان خود نماید .

ای عزیز! دیگر انتظار چه داری و چگونه می خواهی کذب دعاوی نویسنده ایقان را بفهمی؟! آیا میزان عقلی بهتر از این می خواهی که عقل خودت بالبداهت حکم به آن نماید؟ آیا خود شما این مقدار ادراک و شعور ندارید و نمی دانید که خداوند عالم به رحمانیتش تجلی بر مظاهر اسماء و صفات خود فرموده و به رحمانیت و صمدانیت فیض وجود به جمیع ممکنات از مجردات و مادیات عنایت و مرحمت فرموده؟! آیا نمی دانید که کسی که معرفت او به این مقدار نرسد که امر به این وضوح را بداند در سلک بهائم و چهارپایان منسلک می باشد؟ ( *بلهم اضل سبیلا* ) . پس چگونه

دعوی مظهریت امر الله را از او قبول می نمائی و او را رب کل شیء و خالق کل شیء می دانی؟! و از جمله کلمات میرزا حسینعلی در ایقان که کذب دعاوی نویسنده آن را چون روز روشن بر هر عالم و عامی ظاهر و آشکار گرداند؛ حدیث شریف لوح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها است و این حدیث شریف چنانکه در فصل اول از باب اول از مقصد ثانی گذشت از احادیث مشهوره معروفه است که در کتاب کافی و کثیری از کتب معتبره شیعه؛ روایت آن از جابر بن



فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۷۲  
 عبد الله انصاری ثبت و ضبط شده است و در این حدیث شریف اسامی شریفه جمیع  
 ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - مذکور است و نام مبارک حضرت حجت بن  
 الحسن العسکری - علیهما السلام - در این حدیث بعد از نام شریف پدر بزرگوار عالی  
 مقدارش به این عنوان ثبت است که:

**واكمل ذلك بابنه ع ه د رمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و  
 صبر ایوب فیذل اولیائی فی زمانه و نتهادی رؤسهم کما نتهادی رؤس التبرک و  
 الدیلمه فیقتلون و یمرقون و یکنون فائین مرعوبین و یلین تصبغ الارض  
 بدمائهم و یفثوا الویل و الرنه فی نساءهم اولئک اولیائی حقاً. ۱**

تا آخر حدیث و هر چند که تفصیل طراری میرزا حسینعلی را در این حدیث شریف  
 در مقصد ثانی متعرض شده ایم لکن من باب اینکه جناب شما مقداری به هوش آئی  
 و بنابر مثل مشهور؛ از خر شیطان فرود آئی؛ این چند کلمه را تکرار می نمائیم مضمون  
 این فقراتی که از حدیث شریف در اینجا مسطور گردیده آنست که: حق تعالی - جل  
 جلاله - در این حدیث شریف پس از اینکه نام مبارک حضرت امام حسن عسگری  
 - علیه السلام - را ذکر فرموده است می فرماید: و کامل می گردانم آن مطلب یعنی  
 وصایت را به پسر حسن محمد که رحمت است از برای عالمیان بر آن محمد بن  
 الحسن - علیه السلام - می باشد کمال موسی و بهاء و نورانیت عیسی و صبوری  
 ایوب . پس ذلیل می شوند اولیاء و دوستان من در زمان آن محمد بن الحسن و به  
 هدیه فرستاده می شود سرهای ایشان هم چنانیکه به هدیه فرستاده می شود سرهای  
 ترک و دیلم . پس کشته می شوند و سوزانده می شوند و می باشند ایشان خائف و  
 ترسناک و بیم کنندگان رنگین می شود زمین به خون های ایشان و فاش و آشکار می  
 گردد صدای؛ به ویل و ناله ! سوزد زندهای ایشان ؛ ایشانند دوستان من بر وجه حقیقت. (انتهی)

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۷۳  
و شما می دانید که از این قبیل ذلت و هوان و قتل و حرق؛ نسبت به شیعیان از ابتداء  
زمان غیبت امام زمان تا کنون بسیار وارد گردیده است و اینکه می بینی که نام مبارک  
حضرت حجت بن الحسن بحروف مقطعه م ح م د نوشته شده است من باب آنست  
که چون اکثر از علما ذکر نام آن جناب را در زمان غیبت حرام می دانند لهذا من باب  
اینکه در وقت قرائت التفات قاری به این مطلب باشد در کتب به حروف مقطعه نوشته  
شده است .

و الحاصل با اینکه می بینی در حدیث شریف تصریح به نام مبارک حضرت محمد بن  
الحسن شده است و تصریح بر اینکه پسر حضرت امام حسن عسگری ( ع ) می باشد  
نیز شده میرزا حسینعلی در ایقان علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را  
درباره میرزا علی محمد باب نوشته و مصائبی که در این حدیث شریف بیان شده  
است که بر شیعیان حضرت محمد بن الحسن عسگری ( ع ) وارد خواهد آمد حمل  
نموده است بر صدماتی که بر تابعین میرزا علی محمد باب وارد آمده است . چنانکه  
در صفحه ۲۰۴ کتاب مذکور نوشته است حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این  
حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانکه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و  
در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند  
و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود بشریت و احکام قبل مبعوث و  
ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شد و چرا این همه اختلاف ظاهر می شود  
. راقم این حروف گوید این است حال این کتابی که می گویند چون فرقان سبحانی به  
وحی و الهام ربانی نازل بر میرزا حسینعلی شده دزدی و طراری به این واضحی در آن  
نموده و پروائی از اینکه امری به چنین وضوح ممکن نیست که بر احدی از عقلا  
مشتبه نگردد و چون مشتبه نگردد موجب افتضاح نویسنده ایقان گردد نداشته است .  
غرض این است که چشم بصیرت بگشا تا گمراه نگردی و از جمله کلمات میرزا  
حسینعلی در ایقان که کذب نویسنده آن را در کمال وضوح ظاهر می نماید آن است

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۷۴  
که مجلسی ( ره ) در مجلد غیبت بحار الانوار حدیث طویلی از مفضل بن عمر  
روایت می نماید :

قال سئلت سیدی الصادق \_ علیه السلام - هل للما مور المنتظر المهدي من وقت  
موقت يعلمه الناس فقال عليه السلام حاش لله ان يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيئا.  
یعنی گفت مفضل بن عمر که: سؤال نمودم من از آقای خودم حضرت صادق ( ع )  
که آیا از برای آن ماموری که انتظار او را می کشند آن مهدی معین وقتی هست که  
تعیین آن شده باشد که مردم آن را بدانند؟ حضرت فرمود: حاش لله! که تعیین شود  
وقت ظهور آن جناب به وقتی که بدانند شیعیان .

ما قلت يا سیدی و لم ذاك قال لانه هو الله تعالى و الساعه التي قال يسئلونك عن  
الساعه قل انما عليها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السموات و الارض  
یعنی گفتم ای سید من برای چه تعیین وقت ظهور آن جناب نشده فرمود به علت  
اینکه وقت ظهور آن حضرت آن ساعتی است که خدای تعالی فرموده است و سؤال  
می کنند تو را ای محمد ( ص ) از آن ساعت بگو این است و غیر این نیست که علم  
آن ساعت در نزد پروردگار من است یعنی از علومی است که مختص به خداوند  
است . ظاهر نمی سازد پروردگار من وقت آن را مگر خداوند . یعنی کسی از آن  
اخبار نمی دهد تا وقتی که خداوند او را ظاهر سازد ثقیل و سنگین است آن ساعت  
در آسمان ها و زمین ؛ پس فرمود امام - علیه السلام - :

و هو الساعه التي قال الله تعالى يسئلونك عن الساعه ايان مرسها و قال عنده علم  
الساعه و لم يقل انها عند احد و قال هل ينظرون الا الساعه ان تاتيهم بغته فقد جاء  
اشراتها الايه و قال اقتربت الساعه و انشق القمر و قال ما يدريك لعل الساعه تكون  
قريبا يستعجل بها الذين لا يؤمنون و الذين امنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق  
الا ان الذين يمارون في الساعه لفي ضلال بعيد<sup>۱</sup>

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۷۵

یعنی فرمود و همانست آن ساعت آن چنانکه فرموده است خداوند عالم ؛ که سؤال می کنند از تو یا محمد! از آن ساعت که در چه زمانست اثبات آن و فرموده است خداوند عالم در قران مجید که عنده علم الساعه؛ یعنی در نزد خداوند می باشد علم الساعه و فرموده است که عالم ساعت در نزد احدی است و فرموده است که انتظار نمی کشند مگر آن ساعت را که می آید ایشان را ناگهانی . پس به تحقیق که آمده است علامات آن. تا آخر ترجمه ی: *قال قلت فما معنی یمارون قال یقولون متی ولد و من رای و این یکون و متی نظیر کل ذلک استعجالا لامر الله و شکا فی قضائه و دخولا فی قدرته اولئک الذین خسروا فی الدنیا و ان للکافرین لشرمآب .*

یعنی عرض کردم چه معنی دارد شبهه و ریب نمودن در آن . فرمود می گویند در چه زمان تولد یافت و که دید و کجا می باشد و کی ظاهر خواهد گردید و تمام این ها من باب عجله نمودن در امر الهی و شک داشتن در قضا و حکم او و مداخله و فضولی کردن در قدرت اوست . ایشانند آن چنان اشخاصی که زیان و خسران نمودند در دنیا . بدرستی که برای کافرین است هر آینه بدترین مواضع بر کشتن و رجوع کردن به سوی خداوند .

*قلت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و لا یوقت له وقت ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله تعالی فی علمه و ادعی انه ظهر علی سره .*

یعنی گفتم آیا هیچ وقت از برای آن تعیین نمی شود . فرمود ای مفضل لا یعنی تعیین وقت نمی شود . آیا تعیین کنم من از برای او وقتی را و حال آنکه تعیین نیافته برای او وقتی و ممکن است که عبارت را این قسم ترجمه نمود که ای مفضل تعیین نمی کنم از برای ظهور مهدی وقتی را و حال آنکه تعیین نیافته برای او وقتی . یعنی غیر خدا وقت آن را نمی داند . به درستی که کسی که تعیین کند از برای مهدی ما وقتی را پس مشارکت نموده با خداوند در علم خدا و دعوی آن نموده است که غالب شده است

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۷۶

بر سر خداوند در علم خداوند . پس مفضل بعد از آنکه مایوس گردید از اینکه حضرت برای ظهور آن جناب تعیین وقتی را فرماید؛ سؤال از چگونگی و کیفیت ابتداء ظهور نموده است : *قال یا مولای فکیف بدء ظهور المهدی و الیه التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهه للیستین فیعلوا ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیه و نسبه و یکثر ذلک علی افواه المحققین و المبطلین و الموافقین و المخالفین لتلزمهم الحجج بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسبناه و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و کنیه لثلاثا یقول الناس ما عرفنا له اسما و لا کنیه و لا نسبا و الله یتحقق الایضاح به و باسمه و نسبه و کنیه علی الستهم حتی لیسمیهم بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجج علیهم ثم یظهره الله . (بحار الانوار ج ۵۳)*

یعنی مفضل عرض کرد: ای مولای من! پس چگونه خواهد بود ابتدای ظهور مهدی - علیه السلام - و تسلیم نمودن مردم امر آن جناب را؟

فرمود: ای مفضل! ظاهر می شود در هیئت مشتبهه تا آنکه متبیین شود یعنی ابتدائی که ظهور فرماید در نظر مردم بهیشتی ظاهر می شود که مردم آن جناب را شناسند و متعرض آن حضرت نشوند تا عاقبت امر به این منتهی شود که متبیین گردد و اشتهار یابد . پس بالا گیرد و بلند شود ذکر آن جناب و ظاهر گردد امر او و ندا کرده شود به اسم خودش و کنیه و نسبت او زیاد شود اشتهار او بر دهانهای اهل حق و اهل باطل و کسانی که موافقت با او دارند و کسانی که مخالفت کنند او را تا آنکه حجت خداوند بر ایشان لازم و تمام گردد به سبب شناختن مردم آن جناب را بر همان قسمی که ما بیان آن را نمودیم و دلالت بر او نمودیم و نسب او را ذکر کردیم و نام وی را بیان کردیم و کنیه آن حضرت را گفتیم و گفتیم هم نام با جدش رسول خدا و هم کنیه با آن حضرت می باشد تا آنکه نگویند مردم که ما اسمی از آن جناب نشنیدیم و کنیه و نسب او را ندانستیم . قسم به خداوند که تا آنکه متحقق گردد وضوح حال خودش به اسمش و نسبش و کنیه اش بر زبان های مردم تا آنکه بعض مردم هر آینه نام برند آن

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۷۷  
جناب را برای بعض دیگر . تمام این ها به جهت آنست که لازم گردد از جانب  
خداوند و تمام گردد حجت خداوند بر مردم . پس از این اشتهار؛ خداوند ظاهر می  
سازد آن جناب را .

اکنون ملاحظه فرما که در این خبر شریف خداوند عالم به جهات عدیده حجت خود  
را بر خلق تمام نموده است .

**یک جهت** آنکه این خبر شریف را میرزا حسینعلی تصدیق بر صحت آن نموده زیرا  
که استدلال بر مدعای خویش به آن جسته است .

**جهت ثانیه** آنکه حق تعالی - جل جلاله - در آن چند کلمه که میرزا حسینعلی در  
ایقان به این خبر استدلال جسته حمق و جهالت و نادانی وی را بر هر ذی شعوری  
چون روز روشن ظاهر فرموده! زیرا که در موردی که جای طراری و دزدی از اخبار  
نیست طراری و دزدی نموده . ملاحظه فرما آیا در چنین مورد که امام - علیه السلام -  
به این مقدار ابا و امتناع از تعیین وقت ظهور فرموده است هیچ عاقل گمان می کند که  
امام - علیه السلام - تعیین وقت ظهور فرموده باشد آن هم به این رکاکت که پس از  
آنکه امام - علیه السلام - ( به آیات قرآنی تمسک فرمود به اینکه تعیین وقت ظهور  
نخواهد شد راوی از کیفیت ابتداء ظهور سؤال نماید امام - علیه السلام - جواب غیر  
مطابق با سؤال فرماید؟! )

میرزا حسینعلی در صفحه ۲۱۱ ایقان نوشته است فی حدیث المفضل:

*سئل عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره فقال في سنة الستين بظهر امره و يعلو ذكره .*

یعنی در حدیث مفضل سؤال کرده شد از صادق - علیه السلام - که پس چگونه است  
ای مولای من در ظهور آن جناب؟ پس فرمود در سنه شصت ظاهر می شود امر او و  
بلند می گردد ذکر او .

ای عزیز! اینست آن کتاب ایقان که این طائفه او را مانند قرآن کتاب آسمانی می دانند  
و می گویند بیه وحی یا الهام ربانی نازل شده است و علاوه بر ظهور حمق و نادانی  
که در تعیین وقت نموده ببین چگونه تحریف نموده است خبر شریف را! متن خبر

چنانکه سبقت یافت آنستکه: **قال یا مولای فکیف بدء ظهور المهدی و الیه التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهه لیستین فیعلو ذکره و یظهر امره .**

الفاظی را که مدخلیت در مطلب داشته است مثل بدء ظهور المهدی و مثل کلمه یظهر برداشته است و بجای آن ها لفظ فی ظهوره گذارده است و هم چنین فی شبهه لیستین را برداشته و به جای آن فی سنه الستین گذارده .

ای عزیز! این خبر شریف در کتاب غیبت بحار الانوار مرحوم مجلسی است و نسخه آن که مجلد سیزدهم بحار الانوار است به طبع رسیده است . برادر! ملاحظه فرما و به دقت تمام مطالعه نما تا حقیقت حال بر تو مکشوف گردد . آیا نمی دانی که بر حسب مضمون خبر شریف این مورد از مواردی است که اگر بالفرض و التقدیر در نسخه یافت شود که کاتب به غلط و سهو فی شبهه لیستین را فی سنه الستین نوشته باشد انسان عاقل به ملاحظه آن همه اباء و امتناع امام - علیه السلام - از تعیین وقت قطع می نماید بر اینکه نسخه اصل؛ فی سنه الستین نبوده و چون ملاحظه ما بقی نسخ را نماید فی شبهه لیستین است؛ قطع بر این مینماید که نسخه مطابق با اصل همین است **جهت ثالثه آنکه:** در این خبر شریف تعیین وقت تولد حضرت مهدی

- علیه السلام - شده است اول طلوع فجر از شب جمعه هشتم شعبان سنه ۲۵۷ است و تعیین روز وفات پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری را فرموده است که هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ می باشد .

**جهت رابعه :** آنکه در همین خبر شریف تعیین بلد تولد حضرت مهدی

- علیه السلام - را فرموده است به نام آن بلد که (سر من رای) است و نشان آن بلد در کنار دجله است و بنا کننده آن بلد که متوکل است .

**جهت خامسه آنکه** در این خبر شریف حضرت صادق - علیه السلام - اخبار از غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - از (سر من رای) می فرماید با علامت ها و نشان های آن که از چه زمان تا چه زمان؛ مردم آن جناب را می بینند و از چه زمان غیبت می فرماید . این است بعضی از فقرات آن خبر شریف :

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علمای یهود داده بودند ..... ۷۹

اقال المفضل یا سیدی و لا یری وقت ولادته قال (ع) بلی و الله لیری من ساعه ولادته الی ساعه وفاه ایبه ستین و سبعة اشهر اول ولادته وقت الفجر من ليله الجمعة لثمان خلون من شعبان سنه سبع و خمسين و ماتین الی یوم الجمعة لثمان خلون من ربیع الاول من سنه ستین و ماتین و هو یوم وفاه ایبه بالمدينه التي بشاطی دجله بینها المتکبر الجبار المسمى باسم جعفر الضال الملقب بالمتوکل و هو المتاکل و هی مدینه تدعی بسر من رای و هی ساء من رای یری شخصه المومن المحق سنه ستین و ماتین و لا یراه المشکک المرتاب و ینفذ فیها امره و نهیه و ینیب عنها فیظهر فی القصر بصابر بجانب المدینه فی حرم جدہ رسول الله = (ص) فیلقاه هناك من یسعه الله بالنظر الیه ثم ینیب فی آخر یوم من سنه ست و ستین و ماتین فلا تراه عین احد حتی یراه کل احد و کل عین .<sup>۱</sup>

یعنی مفضل عرض کرد ای آقای من و دیده نمی شود مهدی (ع) در وقت ولادتش آن حضرت فرمود: بلی و الله! هر آینه دیده می شود آن جناب از ساعت ولادتش تا ساعت وفات پدرش؛ دو سال و هفت ماه اول ولادت او وقت فجر از شب جمعه هشت روز گذشته از شعبان سنه دویست و پنجاه و هفت تا روز جمعه هشت روز گذشته از ربیع الاول از سنه دویست و شصت و آن روز وفات پدرش می باشد در شهری که واقعست در کنار دجله که بنا می نماید آن را متکبر جباری که نامیده می شود به اسم جعفر آن گمراهی که ملقب است به متوکل و حال آنکه او متاکل و پر خوار است و آن شهری است که خوانده می شود بسر من رای و حال آنکه ساء من رای است می بیند شخص مهدی را مؤمن بر حق در سال دویست و شصت و نمی بیند او را شک نماینده ی صاحب ریب و نافذ می گردد در آن شهر امر و نهی حضرت مهدی یعنی در نزد شیعیان خودش و غائب می گردد آن حضرت از آن شهر پس ظاهر می گردد در قصری که دو صابر در طرف و جانب مدینه حرم جدش

<sup>۱</sup> - بحار الانوار ج - ۵۳ ص ۵ باب ۲۸ {به جای سبعة اشهر = تسعة اشهر بود}



فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۸۰

رسول خدا ( ص ) می باشد . پس ملاقات می نماید آن حضرت را در آنجا کسی که سعادت به او عطا کرده باشد به او خداوند به نظر کردن به سوی آن جناب . پس غائب می گردد در آخر روز سنه دویست و شصت و شش . پس نمی بیند او را چشم احدی تا وقتی که ببیند او را هر کسی و هر چشمی یعنی تا وقتی که ظهور فرماید .

راقم این حروف گوید: از انصاف نگذرید فی الجملة چشم بصیرت بگشائید تا بدانید و بفهمید که اگر حماقت؛ دامنگیر صاحب ایقان نمی بود هر آینه به چند کلمه تحریف شده از چنین خبر شریفی که به این قسم مهدویت حضرت حجه ابن الحسن العسکری - علیه السلام - به این تفصیل و نشان ها و تعیین می نماید تمسک به مهدویت میرزا علی محمد باب ولد میرزا رضای بزار شیرازی نمی نمود !! خصوصا در وقتی که ببیند و بداند که در همین خبر شریف تصریح به نام مبارک آن حضرت و نام مبارک پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - شده است . چنانکه از فقرات همین خبر است که حضرت صادق - علیه السلام - به مفضل از کیفیت یوم ظهور آن حضرت در مسجد الحرام در جنب خانه کعبه و معجزه ید و بیضای آن جناب اعلام می نماید و می فرماید :

و یسند القائم ظهره الی الحرم و یمد یده فتری بیضاء من غیر سوء و یقول هذه ید الله و عن الله و بامر الله تم تیلو هذه الایه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه الایه فیکون اول من یقبل یده جبرئیل ( ع ) ثم یبایعه و یبایعه الملائکه و نجباء الجن ثم النقباء و یصبح الناس بمکه فیقولون من هذ الرجل الذی بجانب الکعبه و ما هذا الخلق الذین معه و ما هذه الایه الی الی راینها اللیله و لم یر مثلها فیقول بعضهم لبعض هذا الرجل هو صاحب العنیزات فیقول بعضهم لبعض انظروا هل تعرفون احدا ممن معه فیقولون لا نعرف احدا منهم الا اربعة من اهل مکة و اربعة من اهل مدینه و هم فلان و فلان و یعدونهم باسمائهم و یکون هذا اول طلوع الشمس فی ذلک الیوم فاذا طلعت الشمس و اضئت صاح صائح بالخلائق من عین الشمس بلسان عربی مبین یسمع

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۸۱

من فی السموات و الارضین یا معشر الخلائق هذا مهدی آل محمد ( ص ) و  
یسْمِیْهِ بِاسْمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) و بکنیه و ینسبه الی ابيه الحسن الحادى عشر الی  
الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین بایعوه تهتدوا ولا تخالفوا امره فتضلوا .

خبر شریف بسیار طولانی است و به همین مقدار از آن اکتفا می نمایم . و غرض از  
نقل این فقرات آن است که با این همه جهات و علامات و نشان ها و تصریحات در  
تعیین مهدویت حضرت حجه بن الحسن العسکری ( علیهما السلام ) که مشاهده می  
نمایی و می بینی که از ابتدای خبر ، فقره به فقره؛ تا انتهای آن ، رد بر میرزا علی  
محمد باب و آیین اختراعی این طایفه می باشد .

مع ذلک میرزا حسینعلی در ایقان تمسک بسته است به فی سته ستین ، تحریفی از  
این خبر بر اینکه میرزا علی محمد ، مهدی موعود می باشد ! آیا ممکن است که کتاب  
ایقان با اینکه مشتمل بر این خرافات واضح و طراری در غیر موقع می باشد از کتب  
آسمانی و نگارنده ی آن با این جهالت و نادانی مظهر الوهیت و ربوبیت حضرت  
اقدس الهی بوده باشد . و بالجمله عوام هیچ مدان ، که خود بالمره اطلاع از اخبار و  
احادیث مرویه از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین ندارند و علاوه بر آن می بینید  
که میرزا حسینعلی در کلمات خودش دعاوی گزاف نموده و دروغ پرداز چندی ،  
چون گلپایگانی اکاذیب مجعوله ی او را در کمال شیرین بیانی پرداخته است ! از این  
جهت فریب می خورند . گلپایگانی مذکور در صفحه ۳۹۱ فرائد نوشته است :

و مدلل داشتیم که قران شریف بینه ی صحف اولیست و جامع حقایق مکنونه در  
تورات و انجیل و کتب سایر انبیا و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع  
صحف سماویه از این الفاظ اخبار از حقیقت واحده است و بیان حوادث مخصوصه  
که در یوم اخیر معانی حقیقیه ی آن واضح شود و تأویل آن نازل گردد .

لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایقان نازل شد و ختم رحیق مختوم به انامل حی قیوم  
انفکاک یافت و تفاسیر اصلیه ی این آیات به عنایت مالک الارضین و السماوات  
معلوم گشت . بدین سبب دفع شبهات و کشف حجت اهالی و سایر ادیان نیز بر اهل

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۸۲  
ایمان سهل و آسان شد و توفیق فی ما بین ملل و احزاب به عنایت حضرت رب  
الارباب سهولت یافت . و به عبارت اوضح اهل ایمان ، به سبب نزول ایقان و سایر  
الواح حضرت رحمان ، وارث علم تورات و انجیل و قران شدند . انتهى .  
نگارنده این حروف گوید که: حال ایقان بر اهل ایمان و خرافات و حمق و نویسند  
به حمد الله الملك المنان؛ كالشمس فی رابعه النهار ظاهر گردید .  
نه هر که پرده بر انداخت دلبری دارد

نه هر که آینه سازد سکندری دارد

و اغلاط موجوده در کتاب مذکور نیز عن قریب بیان خواهد گردید !  
و اما سایر نوشتجات میرزا حسینعلی که این طایفه آن ها را به الواح سماویه مسمی  
نموده اند! آن ها نیز مملو است از علایم جهل و نادانی ! پس اگر بخواهی مطلع بر  
صدق این مقال گردی رجوع فرما به عریضه ای که به دربار شاهنشاه سعید شهید  
- نور الله مرقده - عرض نموده است که سیاح بابی در کتاب خودش آن را به سوره  
ی هیکل انتشار داده و میرزا حسینعلی در مبین ، در ضمن کلمات مسمی به سوره  
هیکل آن را درج نموده تا حقیقت حال بر جناب شما واضح گردد .

من جمله از عباراتی که در آن عریضه نوشته آن است که :

علمایی که فی الحقیقه از کاس انقطاع آشامیده اند ابدأ متعرض این عبد نشده اند؛  
چنانچه شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایته - در ایام توقف در  
عراق ، اظهار محبت می فرمود و به غیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند . انتهى .  
نگارنده ی این اوراق گوید که: شخص عامی چون ملتفت به حال خلد آشیان فردوس  
و ساده حاجی شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه - و کناره گیری آن جناب از زد و  
خورد با مردم می گردد چنین گمان می کند که آن جناب ابدأ متعرض طایفه ی بابیه و  
میرزا حسینعلی که رئیس ایشان بوده نگردیده است و به همین خیال بوده است میرزا  
حسینعلی که عریضه را عرض کرده است ! دیگر فهمش نرسیده است بر اینکه آن  
مرحوم به مقدار یک نفس کشیدن ترک تعرض نسبت به این طایفه و جمیع ملل باطله

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۸۳  
نموده است . و آنچه نوشته است تماماً متعرض اثبات بقای شریعت مقدسه ی  
احمدیه و ابطال آیین و شریعت جدیده مخترعه بوده است.

کسی که در تمام عمر از روی ادله و براهین اثبات نماید احکام شریعت و بقای دین  
مبین حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - و او اینکه سال دوازده ماه  
و نماز واجبه یومیه ، هفده رکعت آداب طهارت گزارد و روزه ماه رمضان المبارک  
یک ماه زکات چنین و خمس چنان و حج بیت الله الحرام ، در عمری یک مرتبه در  
صورت استطاعت در مکه معظمه - زاد الله شرفا - و بالجمله در هر بابی از ابواب فقه

اثنی عشریه ، کتابی نوشته و تا آخر عمر ، احکام شریعت حضرت خاتم النبیین  
( صلی الله علیه و آله و سلم ) را تسجیل نموده و علمایی کثیر ، که هر یک رکنی از  
ارکان دین مبین بودند ، تربیت نموده و به اطراف بلاد عالم متفرق ساخته و رساله ها  
به اطراف و جوانب فرستاده و احکام کفر و ایمان در شریعت نوشته و افکار هر یک  
از احکام شریعت را کفر دانسته و حکم به ارتداد منکران نموده ! چنین کسی را می  
شود را گفت که ابداً متعرض نشده است اشخاصی را که دعوی دین جدید نمودند و  
آیین مخترعه قرار دادند از قبیل سال نوزده ماه و نماز نوزده رکعت و روزه در برج  
حمل نوزده روز و هکذا !

سایر احکام مخترعه ایشان این است آن جهالت و نادانی که دلیل واضح متین است بر  
اینکه میرزا حسینعلی اصلاً و ابداً ادراک و شعور نداشته ! می نوشته است به سلطان  
عصر خود مطالبی را که اصلاً و مطلقاً التفات به صحت و سقم آن نداشته و ندانسته  
است که آن علمایی که حکم به وجوب قتل طایفه ی بایه و حکم به کفر میرزا  
حسینعلی می نمودند همین اشخاصی بودند که از کلمات و فرمایشات مرحوم شیخ  
مرتضی تربیت یافته بودند و تا قرون بسیار که علمای اعلام بعد از این بیایند از برکات  
نوشتجات و کتب آن خلد آشیان به مرتبه ی اشتها می رسیدند و بیان بطلان آیین  
باطله ی طایفه ی بایه را می نمایند !

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۸۴

آیا نمی دانی که کسی که این مقدار ادراک ندارد لیاقت ریاست از جانب خداوند بر عباد خداوند ندارد؟! و دیگر آنکه رجوع به عقل خود نما و از روی انصاف طلب نما تا بدانی کسی که دعوی دین جدید و شریعت تازه می نماید و تمام اهل عالم به سوی ایمان به خود دعوت می نماید چنانکه در صفحه ۲۴۴ دلائل العرفان نوشته است که:

اگر آیات من یظهره الله را بشنوی آیات خدا را شنیده ای و تصدیق کرده ای خدا را و الا نفع نمی دهد تو را اگر از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کنی و همه را به ذکر خدا مشغول باشی، ولی مؤمن نباشی به مظهر آن ظهور این چنین صاحب دعوی دین جدید اگر بداند که شخصی در زمان دعوت وی در دار دنیا بوده است و در کمال استحکام و اتقان ترویج از شریعت سابقه می نموده است و تا نفس آخر عمرش مردم را امر به آداب و رسوم و اطاعت و امتثال احکام همان نبی سابق می نموده است و مع ذلک در ضمن آن، کلماتی می گوید از جانب خداوند بر من نازل شده درباره ی آن شخص دعای به خیر کند و بنویسد: - اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایته -

نفس این کلمات دلالت تامه و واضحه بر بطلان دعوی خود این شخص دارد و در حقیقت اعتراف نموده است بر اینکه دین و آیین آن شخصی که بر خلاف من ترویج شریعت سابقه می نموده است حق بوده است. خصوصا در وقتی که در همان عبارتی که می گوید: از جانب خداوند نازل شده است نوشته باشد که: آن شخص به غیر ما اذن الله در امر دین من، تکلم ننمود!

ای عزیز! اگر کسی از روی طراری و بی انصافی بگوید که میرزا حسینعلی در این باب تقیه نموده است شما به عقل خود رجوع فرمایید و فریب او را نخورید!

**اولا** بدانید که این طایفه را چنانکه از عبارت خود عریضه معلوم گردید ادعا چنان است که این سوره ی هیکل از الواح منزله ی او سماء وحی الهی است و محال است که قلم وحی الهی بر تقیه جاری گردد. زیرا که خداوند عالم از عباد خود خوف ندارد و از ایشان نیز حیا نمی نماید و از این جهت است که می بینی در کلمات الهیه

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۸۵

از قبیل تورات و انجیل و زبور و قران حمید مجید سبحانی؛ اصلاً و ابداً تقيه یافت نمی شود. زیرا که در حقیقت تقيه از صاحب شریعت چنانچه دانستید تصدیق به بقای شریعت سابقه و تکذیب ادعای صاحب آیین جدید است.

**ثانیا** آنکه: اگر نویسنده ی این عریضه ی مذکوره؛ ادراک مطلب فهمی می داشت؛ می توانست تقيه را به قسمی نماید که نتیجه ی سخنش تکذیب ظاهر از دعاوی خویش نبوده باشد. مثل آنکه سخنی بگوید که تمجید از مرحوم شیخ بوده باشد و هم بر حسب ظاهر حفظ مرتبه ی خود را نموده باشد.

پس اگر نوشته بود که شیخ مرتضی که رئیس بزرگ ملت اسلامیة در زمان خویش بود و در شرق و غرب عالم هر جا شیعه بود در ربقه ی اطاعت و تقلید آن جناب بود هر آینه نیل به مقصود خود نموده بود و تکذیب از خویش نیز نکرده بود. پس اینکه ندانسته است که به تمجید از شیخ مرحوم، به چه قسم نماید! خود دلیلی است واضح بر اینکه فهم مطلب دانی، نداشته و به دلالت وحی الهی لسان و قلمش جاری نبوده است! و شما اگر از روی بصیرت در آن عریضه نظر فرمایید؛ هر آینه می دانی که نفس این عریضه شاهد بزرگی است بر اینکه میرزا حسینعلی جمیع دعاویش مقرون به کذب و عوام فریبی بوده است.

آیا نمی دانی که فرق ما بین محرم و مجرم به یک نقطه بیش نیست و صادق و کاذب به یک نکته ی عقلایی ممتاز می گردند؟ پس اگر بالعیان مشاهده نمایی که نویسنده ی این عریضه ادراک و شعور مطلب فهمی نداشته و به قسمی که مقصرین از عوام به دربار سلطانی عریضه می نویسند و انکار تقصیر از خود می نمایند، عریضه را نوشته است و لکن از روی نادانی و عدم التفات به مطالب، عین تقصیر را با انکار اذان در یک عریضه درج نموده است

همین مقدار شما را کفایت می نماید زیرا که انسان عاقل به همین مقدار قطع و یقین حاصل می نماید که چنین جهالت از ولی مطلق خداوند بروز نمی نماید. پس نسبت

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۸۶  
دادن این عریضه را به قلم اعلای الهی کذب محض است و آنچه که به خداوند عالم نسبت داده است افتراء واضح می باشد!

آیا نمی دانی که قاطبه ی اهل اسلام را از شیعه و سنی اعتقاد آن است که دین اسلام ابدأ نسخ نخواهد شد و بر حسب آنچه خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) قطعاً و یقیناً فرموده است شریعت احمدیه و احکام محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) تغییر نخواهد یافت؟! و هر کس بعد از آن جناب دعوی نماید که بر من از جانب خداوند عالم وحی نازل می شود و من مأمور می باشم که احکامی تازه در میان عباد خدا قرار دهم کاذب و کافر است و بر جمیع مسلمین قتل او واجب است!!  
و این مطالب از احکام قطعیه ی دین مبین است که احدی از مسلمین شبهه در آن ننموده است و آیا نمی دانی که بر حسب اعتقاد شاهنشاه سعید شهید - نوره الله مرقده - و جمیع طایفه ی حقه و محقه اثنی عشریه تقصیر میرزا علی محمد باب که او را کشتند این بود که دعوی مهدویت نموده است . و بر حسب اعتقاد اهل این مذهب حقه ، مهدی موعود حضرت حجه بن الحسن العسگری (ع) می باشد و هر کس غیر آن جناب دعوی مهدویت نماید کاذب و مهدور الدم خواهد بود و تقصیر میرزا حسینعلی بر حسب اعتقاد این فرقه ی حقه ، این بود که : دنباله ی مطلب باب را گرفته دعوی مظهریت امر الله می نمود و در مقام این بود که آثار دین مبین و آداب و سنن حضرت خاتم النبیین را بالکلی محو نماید و ابداع احکام تازه و شریعت جدیدی در میان عباد الهی نماید .

پس بر حسب عقاید حقه ی شیعه ی اثنی عشریه ، میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی هر دو کافر بودند و امر ایشان بر احدی از مسلمانان از سلطان و رعیت و امنای دین و دولت اهل این مذهب پوشیده و پنهان نبوده است . علما می دانسته اند که حکم به کفر و ارتداد میرزا حسینعلی از چه جهت می باشد و سلطان با ایمان می دانست که حکم علمای مذهب خودش بر مهدوریت دم ایشان از چه باب است!

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۸۷

و جمیع اهل مذهب می دانسته اند که این حکم مطابق و موافق با اصول مذهب ایشان است . با وصف وضوح این مطالب میرزا حسینعلی التفات نداشته بر اینکه جهت و سبب حکم علما بر ارتداد وی چیست . و چنین توهم نموده است که من باب افساد و شرارت او می باشد که علما حکم به مهدوریت دم ایشان نموده اند .

لهذا آنچه تبری از آن در عریضه اش می جوید از این گونه امور باشد دیگر ملتفت بر این نشده است که اگر چنین بود چرا علمای اعلام از ابتدای امر که میرزا علی محمد در شیراز بود و هنوز فتنه و فساد از وی ظاهر نشده بود حکم به ارتداد و کفر او نمودند ؟ و چرا در تبریز در زمان ولیعهدی شاهنشاه شهید - رحمه الله علیه - میرزا علی محمد را در مجلس علما حاضر می کردند و سؤال از حقیقت دعوی وی می نمودند و بالجمله چون میرزا حسینعلی اصل مقصود طائفه شیعه را نمی دانسته پیوسته در عریضه اش نسبت اشتباه و مشتبه کاری به علماء اعلام می دهد .

اکنون از صاحبان عقول سلیمه سؤال می شود که آیا امر بر منزل آیات و یا برآورنده وحی مشتبه می گردد؟ آیا می شود که خدا نداند که غرض سلطان و رعیت از حکم به کفر میرزا حسینعلی آن امری است که مطابق با اصول مذهب ایشانست؟! و میرزا حسینعلی در عریضه ی مذکوره خودش نیز اعتراف به آن می نماید . پس بنابر آنچه ذکر گردید آنچه اشتباه و اشتباه کاری نسبت به علمای زمان خودش در عریضه ی مذکوره داده است از سوء فهم خودش می باشد و چون مدعی است که از قلم اعلای الهی است این خود دلیل بر کذب و افترا به خداوند عالم است !!

در بعضی عباراتش نوشته است که : بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را به محرمان حرم رحمان و قاصدان کعبه ی عرفان ، مکدر نموده اند و در جای دیگر همان عریضه نوشته است : بعضی از علما که این بنده را تکفیر نموده اند ابدأ ملاقات ننموده اند و این عبد را ندیده اند و بر مقصود مطلع نشده اند و مع ذلک قالوا ما ارادوا و یفعلون ما یریدون و در جای دیگر از همان عریضه نوشته است لذا در پیشگاه عدل سلطانی نباید به قول مدعی اکتفا رود.



و در فرقان که فارق بین حق و باطل است می فرماید :

یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاستق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا  
علی ما فعلتم نادمین .<sup>۱</sup>

و در حدیث شریف وارد لا تصدقوا النمام بر بعضی از علمای امر مشتبه شده و این  
عبد را ندیده اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند شهادت می دهند که این عبد به  
غیر ما حکم الله فی الکتاب تکلم ننموده است.  
و به این آیه ی مبارکه ذاکر قوله تعالی :

هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل<sup>۲</sup>

تا آنکه کلام را به اینجا می کشاند که در شرایط علما می فرماید :

و اما من کان من الفقها صائناً لنفسه و حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه  
فللعوام ان یقلدوه<sup>۳</sup>

و اگر پادشاه زمان به این بیان که از لسان مظهر وحی رحمان جاری شده ناظر شوند  
ملاحظه می فرمایند که متصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقل از کبریت  
احمرند لذا هر نفسی که مدعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست (انتهی).  
ملاحظه فرمایی که به این نحو از انکار اوامری که موجب تکفیر بوده باشد تبری می  
جوید و علما را به اشتباه کاری ، تخطئه می نماید و مع ذلک از روی جهل به مقصود  
و به اصول مذهب و مراد سلطان و رعیت عین تقصیر خود را که در حقیقت دعوی  
نبوت است و نام آن را مظهریت امر الله گزارده و مکرراً در عریضه اش ثبت و درج  
نموده و نوشته است که : مانند یکی از عباد در مهد امن و استراحت خوابیده بودم  
نسمات رحمان بر من مرور نموده و مرا از خواب بیدار کرد و امر به ندا بین آسمان و

<sup>۱</sup> - الحجرات - ۶

<sup>۲</sup> - المائده - ۵۹ - <sup>۳</sup> - کمال الدین شیخ صدوق ص ۴۸۴

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۸۹

زمین کرد چنانکه مکرراً عین عبارت آن ذکر شده است و در چند موضع از عریضه ی مذکوره سلطان زمان خود را دعوت نموده است. پس اگر چنین است که نمی دانسته است که نفس این ادعا در دین اسلام و مذهب سلطان سبب کفر و موجب حکم به ارتداد است، چنین جاهلی چگونه عالم به علم ما کان می باشد؟!

آیا می شود که کسی سال ها در دین و مذهبی که پدران او متدین به آن بوده اند بشو و نما کند و با اعیان و علمای آن دین و مذهب مراوده و آمد و شد نماید و یک حکم واضحی از احکام آن دین را نداند؟!

و مع ذلک در دعوی به اینکه من عالم به علم ما کان می باشم صادق و راستگو باشد و اگر می دانسته است که نفس این ادعا موجب کفر و ارتداد است پس با وصف آنکه می دانسته است که بر حسب اصول دین و مذهب سلطان، موجب کفر و ارتداد خود را، خود در عریضه درج نموده چگونه در اوایل عریضه اش نوشته است: ابدأ خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده و چگونه پیوسته نسبت اشتباه و اشتباه کاری به علمای ملت سلطان می دهد.

آیا کذب به این صراحت و افترای به علمای ملت، از قلم اعلای حضرت رب العزه جاری می گردد و خلاق عالم به مظاهر امر خود چیزی وحی می فرماید که در نظر اهل ملتی که ایشان را دعوت می نماید کذب محض بوده باشد تا حجت الهی در نظر مخلوق داحض و باطل بوده باشد.

پس چشم خود را بگشا و ببین که شخص جاهل کاذب، چون خواهد باطل خود را به صورت حق جلوه دهد آن چه بیشتر نویسد بطلان امرش اظهر و کذب مدعایش اوضح خواهد گردید!! و بالجمله اگر میرزا حسینعلی فهم ادراک مطالب می داشت پس از اینکه به دربار سلطانی عرضه داشت که نسماات رحمان بر من عبور نمود و مرا از خواب بیدار و امر به ندا بین الارض و السماء کرد، باید بنویسد و آنچه علمای اسلام استدلال به آن می جویند که شریعت و آداب حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) تا انقراض عالم باقیست به سبب چند مدعاست از آن جمله:

مرتبه ی ختمیت و احادیث بقای شرع محمد ( صلی الله علیه و آله و سلم ) الی یوم  
القیامه و حدیث منزله است . پس ادله ی مسلمین را بر بقای شریعت اسلام ذکر نماید  
و اگر جوابی از آن ها داشت - و حال آنکه از هیچ یک جواب نداشته و ندارد -  
بنویسد تا آنکه حضرت سلطان یک مطلب عقلایی در عریضه اش مشاهده فرماید و  
عریضه را قابل نظر و تأمل و رجوع به علما داند و لکن چون می دانسته است که از  
این ادله جوابی ندارند چنانکه در شرح جواب : « لا نبی بعدی » از دلایل العرفان  
و فرائد سبقت یافت که به جز اظهار عجز ، چیز دیگری نداشتند! . لهذا از اصل  
مدعا فرار نموده و به عوض آن نوشته است که : علمایی که مرا تکفیر نموده اند مرا  
ندیده اند و از جمله طراری و مشتبه کاری این طایفه که در هر مقام آن را به کار می  
برند و میرزا حسینعلی در این عریضه ی مذکوره همان طراری و مشتبه کاری را دلیل  
بر مدعای خویش قرار داده آن است که چون ایشان می دانند که ادله ی ساطعه قاطعه  
بر بقای شریعت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - قائم است و  
ادله ی مذکوره قابل رد و انکار نیست .

لهذا در مقام بیان و نقض و ابرام از ذکر آن ادله فرار می نمایند و لکن چون می دانند  
که این مدعا در ذهن خواص و عوام اسلام هست که دین اسلام نسخ شدنی نیست  
لهذا در مقام دیگر نسبت به حضرت موسی می دهند و افترا به آن جناب می بندند و  
می گویند که :

موسی گفت و یهود چنین دانستند که شریعت موسی نسخ شدنی نیست و حضرت  
عیسی گفت و نصاری چنین دانستند که شریعت عیسی نسخ شدنی نیست و غرض  
این طایفه از این سخن آن است که چنانکه یهود و نصاری در این مدعا اشتباه نموده  
اند اهل اسلام نیز در اینکه اعتقاد به بقای شریعت و آداب و سنن حضرت رسالت پناه  
دارند ، اعتقادشان باطل است .

میرزا حسینعلی در عریضه اش نوشته است و مخصوص علمای تورات بر آنند که بعد  
از موسی ، نبی مستقل صاحب شریعت ، نخواهد آمد . نفسی از اولاد داود ظاهر

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۹۱

خواهد شد و او مروج شریعت تورات خواهد شد تا به اعانت او حکم تورات ما بین اهل شرق و غرب نافذ گردد. و هم چنین اهل انجیل محال دانسته اند که بعد از عیسی بن مریم صاحب امر جدید از مشرق مشیت الهی اشراق گردد و مستدل به این آیه شده اند که در انجیل است :

**(ان السماء و الارض تزولان و لکن کلام ابن الانسان لن یزول ابداً).**

و کبر آنند که آنچه عیسی بن مریم فرموده و امر نموده تغییر نیابد. در یک مقام از انجیل می فرماید : **« انی ذاهب رات »** و در انجیل یوحنا هم بشارت داده به روح تسلی دهنده که بعد از من می آید و در انجیل لوقا هم بعضی علامات مذکور است. لکن چون بعضی از علمای آن ملت، هر بیانی را تفسیری به هوای خود نمودند لهذا از مقصود محتجب ماندند. انتهى.

نگارنده این حروف گوید که : بسیار واضح است فساد این نسبتی که میرزا حسینعلی به علمای تورات داده است و افترا بسته است به علمای یهود ! زیرا که هیچ یک از علمای یهود چنین اعتقاد نکرده اند که بعد از موسی نبی مستقل صاحب شریعت نخواهد آمد. به سبب آنکه در همین توراتی که فعلاً در دست حضرات یهود است اخبار به آمدن نبی مستقل صاحب شریعت می دهد از اولاد اسماعیل، چنانکه در سفر تثنیه تورات در باب هیجدهم در آیه ۱۵ به بنی اسرائیل خطاب می کند نوشته است : **یهوه؛ خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من، برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید موافق هر آنچه در حویب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسئلت نموده گفتی او از یهوه خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مبادا بمیرم ۱۷ و خداوند بمن گفت آنچه گفتند نیکو گفتند ۱۸ نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد.** انتهى.

و بسیار واضح است که مراد حضرت موسی از اینکه در آیه ۱۵ می فرماید مثل من و

فصل سوم از باب ثانی از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۹۲

هم چنین حق تعالی به حضرت موسی در آیه ی ۱۸ می فرماید: **مَثَلُ تُو أَنْسَتْ** که آن نبی مانند حضرت موسی صاحب شریعت خواهد بود و اینکه در موردی به بنی اسرائیل می فرماید: از برادرانت و در مورد دیگر به حضرت موسی می فرماید از میان برادران ایشان؛ مراد اولاد اسماعیل است که بر حسب طائفه با بنی اسرائیل برادر بودند و همیشه یهود منتظر آمدن آن پیغمبر صاحب شریعتی که حضرت موسی در تورات خبر داده است بوده اند و اشخاصی از ایشان که در بدو اسلام قبل از هجرت اسلام آوردند به سبب آن است که تصدیق کردند که این بزرگوار همان پیغمبری است که علمای یهود اخبار به آمدن آن جناب داده اند چنانکه اوس و خزرج؛ که دو طائفه بزرگ از اهل مدینه طیبه و عمد طوایف اهل مدینه بودند و طائفه بر حسب کثرت به عدد ایشان نمی رسید قبل از هجرت حضرت رسالت پناه از مکه معظمه ایمان آوردند و تصدیق آن حضرت را نمودند و آن اشخاصی از یهود که تصدیق نکرده اند از باب این تصدیق نکردند که اعتقاد بر این دارند که آن نبی صاحب شریعت از خود بنی اسرائیل خواهد بود .

در کتاب اعلام الوری شیخ جلیل رئیس المله و الدین فضل بن الحسن الطبرسی از علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف قضیه ایمان آوردن اهل مدینه را چنین روایت می نماید که: اسعد بن زراره و زکوان بن عبد قیس که دو نفر بودند از طائفه خزرج به سبب نزاعی که در میان اوس و خزرج بود و دائم الاوقات با یکدیگر جنگ می کردند و در جنگی که پای قلعه بعثت واقع شده بود و بر خزرج در آن جنگ شکست وارد آمده بود این دو نفر از مدینه طیبه به مکه معظمه در موسمی از مواسم رفتند که حلیف برای طائفه خزرج جمع آوری نمایند که با اوس جنگ کنند و در موسم عمره رجب بود که ایشان به مکه آمدند و اسعد بن زراره رفاقت و صداقتی داشت با عتبه بن ربیعہ مکی . پس در منزل وی فرود آمد . پس قضیه ی جنگ با طائفه ی اوس را بیان کرد و خواهش نمود از عتبه بن ربیعہ که حلیف خزرج گردد و با ایشان به جنگ طائفه ی اوس آید . عتبه بن ربیعہ گفت: خانه ما و خانه ی شما از یکدیگر دور است

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علماء یهود داده بودند ..... ۹۳

و ما را در این اوقات شغلی هست که فراغت از آن برای کار دیگر نداریم . زراره گفت چیست شغل شما و حال آنکه در میان قوم خود و در مهد امن و امان می باشد . عتبه گفت مردی از ما خروج نموده و ادعا می نماید که من رسول خدا می باشم . این مرد تسفیه می نماید عقلای ما را و سب و لعن می نماید خدایان و بت های ما را ! فاسد ساخته است جوانان ما را متفرق ساخته است جماعت ما را ! اسعد گفت: این مرد کیست از طائفه شما قریش؟ گفت: پسر عبد الله بن عبد المطلب که بر حسب شرافت از اواسط ماست و بر حسب طائفه و کثرت بیت بزرگتر از ما می باشد .

نگارنده ی این اوراق گوید که: این کتاب یعنی اعلام الوری به طبع رسیده است و نسخه ی آن در هر بلد بسیار می باشد . بردارید مطالعه فرمائید . چون کلام را به اینجا رسانیده نوشته است و بودند اسعد و زکوان و جمیع طائفه اوس و خزرج که می شنیدند از یهود یا اینکه در میان ایشان بودند از بنی نظیر و بنی قریظه و بنی قینقاع که این زمان اوقاتی است که بیرون آید پیغمبری از مکه و هجرت نماید به مدینه و شما طوائف عرب به همراهی او جنگ نمائید . پس چون اسعد این سخن را شنید در قلبش واقع گردید که این پیغمبر همان کسی است که شنیده است حال آن را از یهود . گفت کجاست آن شخص ؟ . ربیعہ گفت: در حجر نشسته است و آن اوقات زمانی بود که بنی هاشم در شعب ابی طالب بودند و بیرون نمی آمدند مگر در موسم . پس ربیعہ به اسعد گفت مشنو از او سخنی را و تکلم منما با او زیرا که ساحری است که تو را با کلامش سحر می نماید ! . اسعد گفت : چه کنم من و حال آنکه عمره آورده ام و لابد باید طواف خانه نمایم . ربیعہ گفت: پنبه در گوش خود گذار تا سخن او را نشنوی ! . اسعد در گوش خود پنبه پر نمود و داخل مسجد گردید و به طواف مشغول شد و حضرت رسول ( ص ) با جمعی از بنی هاشم در حجر نشسته بودند . پس اسعد در طوافش نظری به آن حضرت کرد و عبور نمود . پس چون در شوط دوم داخل شد در نفس خود گفت که از من جاهل تر کسی نیست آیا چنین خبری در مکه باشد و تو از کیفیت آن مطلع نشوی تا برگردی به سوی قوم خود و اخبار به ایشان دهی . پس پنبه

را از گوش خود بیرون انداخت و خدمت آن حضرت شتافت و زبان تحیت به رسم اهل جاهلیت گشود. عرض کرد انعم صباحا! پس حضرت رسالت پناه سر مبارک بلند نمود و فرمود که خداوند مبدل فرموده است برای ما این تحیت را به تحیتی که بهتر از آنست تحیت اهل جنت: **السلام علیکم!** پس اسعد عرض کرد به سوی چه دعوت می نمائی یا محمد (ص) فرمود **شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله و ادعواکم الی ان لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقکم و ایاهم و لا تقرّبوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس الّتی حرم الله الا بالحق ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون و لا تقرّبوا مال الیتیم الا بالّتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا یكلف الله نفساً الا وسعها و اذا قاتم فاعدلوا و لو کان ذاقربی و بعهد الله اوفوا ذلکم وصیکم به لعلکم تذكرون.**<sup>۱</sup>

پس چون اسعد این کلمات معجز علامات را از آن جناب شنید گفت:

{**اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انک رسول الله.**}

پس عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو باد! من از اهل یثرب هستم از طائفه خزرج و میان ما و برادران ما از طائفه ی اوس رشته ها قطع شده است. پس اگر به سبب توان رشته های قطع شده را خداوند پیوند فرماید؛ هیچ کس از تو عزیزتر نزد ما نخواهد بود و با من است از طائفه ی من مردی دیگر. پس اگر او نیز در این امر یعنی اسلام با من داخل شود امید است که خداوند عالم اتمام فرماید امر ما را در جناب شما. به خدا قسم یا رسول الله! که به تحقیق می شنیدیم ما از یهود خبر اینکه جناب شما باید مبعوث بشوی و ایشان ما را بشارت به خروج شما می دادند و اخبار به صفت تو به ما می نمودند و امیدوارم که دار هجرت و منزل جناب تو در نزد ما بوده باشد. پس به تحقیق که اعلام نموده اند ما را یهود به این مطلب فالحمد الله که

در کیفیت شیوع اسلام در مدینه به سبب اخباری که علماء یهود داده بودند ..... ۹۵

مرا کشانید به سوی شما و الله انیامدم من؛ مگر برای اینکه طلب نمایم حلیفی را بر قوم خودم و به تحقیق که خداوند به ما بهتر و افضل از آن داد. پس زکوان در رسید. اسعد به وی گفت این آنست رسول الله که یهود ما را بشارت به او می دادند و اخبار به صفت آن می دادند. بیا و اسلام آر. پس زکوان نیز اسلام آورد. پس عرض کردند یا رسول الله! بفرست با ما به یثرب کسی را که ما را تعلیم قران نماید و مردم را به سوی امر تو دعوت نماید.

پس تفصیلی می دهد که حاصلش این است که رسول خدا (ص) مصعب بن عمیر را به همراهی ایشان به مدینه طیبه فرستادند و طول می دهد قضیه تلاوت مصعب بن عمیر قران حمید مجید را بر اهل مدینه و ایمان آوردن طائفه ی اوس و خزرج و بشارت دادن اهل مدینه به یکدیگر که این پیغمبر همان است که علمای یهود اخبار به آمدن آن می دادند تا کار به جایی کشید که اسلام در مدینه ی طیبه به قسمی در میان اهل آن منتشر گردید که کم خانواده از یهود بود که از ایشان کثیری از مرد و زن اسلام نیاورده بود.

پس قضیه اسلام آوردن اهل مدینه را از کتاب مذکور و سایر کتبی که متعرض کیفیت شیوع اسلام در یثرب و هجرت حضرت رسالت پناه به مدینه طیبه شده اند استعمال فرمائید تا آنکه بر شما معلوم گردد که این سخنی را که میرزا حسینعلی نوشته است که علمای تورات بر آنند که بعد از موسی نبی مستقل صاحب شریعت نخواهد آمد طراری و کذب محض است و مجرد آن است که در قبال اهل اسلام ساکت نبوده باشند بلکه جوابی هر چند کذب باشد داده باشند و دلیل دیگر بر اینکه علمای یهود هرگز چنین اعتقاد نداشته اند که پس از حضرت موسی نبی مستقل نخواهد آمد آنست که یهود همیشه منتظر نبی موعود بوده اند و آن نبی موعود را غیر از حضرت مسیح می دانسته اند چنانیکه در انجیل مسطور است که در زمانی که حضرت عیسی دعوت و موعظه می نمود بعضی احتمال می دادند که وی همان نبی موعود بوده باشد چنانکه در باب هفتم انجیل یوحنا درایه نوشته است افکاه بسیاری از آن کرده چون



این کلام را شنیدند گفتند در حقیقت این شخص همان نبی است و بعضی گفتند او مسیح است و بعضی گفتند مگر مسیح از جلیل خواهد آمد .

پس از این سخن معلوم می شود که آمدن نبی دیگر صاحب شریعت در نزد یهود محقق و معلوم بوده است و اما آنکه نوشته است که اهل انجیل محال دانسته اند که بعد از عیسی بن مریم صاحب امر جدید از مشرق مشیت الهی اشراق نماید و مستدل به این آیه شده اند که در انجیل است که ان السماء و الارض تزولان و لکن کلام بن الانسان لن یزول ابداً اینهم . نسبتی است کذب و بی معنی چنانکه از مکاشفات یوحنا که احد از حواریین است اعتقاد نصاری ظاهر می گردد که منتظر نبی مأمور به سیف می باشند و اینکه نوشته اند که فرموده آسمان و زمین زائل می شوند و کلام پسر انسان هرگز زائل نمی شود به سبب آن است که بر حسب اعتقاد نصاری آنچه حضرت عیسی تعلیم داد مجرد روحانیت یعنی علم اخلاق بود چنانکه در این اناجیل اربعه که در ید نصاری فعلاً موجود می باشد اصلاً و مطلقاً احکام متعلق به آداب شریعت و اعمال جسمانیه غیر از مسئله نهی از طلاق نمی باشد و معلوم است که علم اخلاق و تزکیه نفس از ردائل شیطانیه و ملکات حسیسه ظلمانیه در هیچ دین و شریعت تغییر و تبدیل نخواهد یافت . بردار ترجمه انجیل را ملاحظه فرمائید تا آنکه در نزد شما محقق گردد که جمیع آنچه در آن است موعظه می باشد از قبیل اینکه من به شما می گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره ی راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذارد و هر گاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو و هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان . شنیده اید که گفته شده است همسایه ی خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و با آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید .

در اثبات جهل و نادانی میرزا حسینعلی به سبب کلمات خود وی ..... ۹۷  
و بالجمله آنچه نسبت به حضرت عیسی در اناجیل داده شده است تمام بیان اخلاق  
حمیده و صفات جمیله و مواعظ شافی و نصائح کافی و امثال عالیه می باشد و بدیهی  
است که حسن اخلاق از احکام قطعیه عقلیه جمیع شرایع و ملل و مطابق با عقول  
سلیمه جمیع اهل عالم می باشد و ابدأ نسخ و زوال در آن راه ندارد و این مدعا به  
هیچ وجه من الوجوه ربطی به آمدن نبی دیگر و نیامدن آن ندارد . چنانکه این سخن  
که من می روم و می آیم نیز منافات با مبعوث شدن پیغمبر ندارد . همچنانکه اهل  
اسلام با وصف اعتقاد تام و تمام به نبوت حضرت خاتم ( ص ) اعتقاد به نزول  
حضرت عیسی در زمان ظهور حضرت حجه الله تعالی امام العصر صاحب الزمان ( ع )  
دارند و اخبار ایشان از حضرت رسالت پناه و آل امجاد آن بزرگوار در این باب به حد  
تواتر بلکه زیاده بر آن است .

و الحاصل آنکه! میرزا حسینعلی در این عریضه که به اعتقاد طائفه ی بایبه بهائیه اکمل  
حجج الله تعالی می باشد داد جهالت و نادانی را داده است از آن جمله چنانچه  
گذشت با اینکه در بعضی از کلمات همین عریضه نوشته است که ابدأ از من خلاف  
دولت و ملت ظاهر نشده و در بسیاری از کلمات همین عریضه دعوی نبوت نموده و  
در کثیری از کلمات همین عریضه نوشته است که امر بر علمای اعلام مشتبه شده زیرا  
که من سخنی که منافی با کتاب خدا بوده باشد نگفته ام و در بعضی از عبارات آن  
نوشته است که علمایی که مرا تکفیر نموده اند این عبد را ملاقات ننموده اند و در  
بعضی از عبارات همین عریضه نوشته است که بعضی از علما ظاهر قلب انور ملیک  
زمان را مکدر نموده اند با وصف این همه کلمات متنافیه در جایی از همین عریضه  
نوشته است ای کاش رای جهان اوای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با  
علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان ایتان حجت و برهان می  
نمود . این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در  
ساحت حضرت سلطان؛ واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر  
سلطنتک فاحکم لی او علی . ( انتهی ) .

فصل اول از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۹۸

نگارنده ی این اوراق گوید که : *اولاً* بدیهی است که تدلیس و تلبیس از اعمال خسیسه خبیثه شیطانیه و شان ارباب مکر و خدعه می باشد! مظاهر امر الله هرگز با احدی از در تدلیس و تلبیس داخل نشده و نخواهند شد! میرزا حسینعلی در سنه ۱۲۸۵ هجری هنگامی که از دولت ذی شوکت عثمانی امر شده بود که وی را از اردن به عکا نقل دهند در شرف نقل و حرکت؛ این عریضه را به دربار سلطانی ارسال نموده است و این زمان همان اوقاتی بوده است که به اعتقاد طائفه ی بهاییه زمن مستغاث رسیده و بالکلیه پرده از روی کار برداشته دعوی می نمود که من مظهر الوهیت و ربوبیت می باشم و ندای لا اله الا انا رب ما یری و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون می کرد و امثال این قبیل نوشتجات و مخاطبات به طائفه بابیه پی در پی می نوشت! ملاحظه فرمائید که تلبیس و مشتبه کاری را به چه پایه رسانیده است که بدون اینکه کسی از وی سؤال نماید که چه دعوی می نمائی و چه می گوئی عرضه داشت نموده است که من خوابیده بودم که نفحات رحمن بر من عبور نمود و از خواب مرا بیدار کرد و امر به نداء میان آسمان و زمین و لکن به عوض اینکه دعوت خود را به جمیع اهل عالم اظهار نماید که به چه دعوت می نمایم و به چه چیز ندا می کنم از در تدلیس و تلبیس داخل شده نوشته است که ابدأً خلاف دولت و ملت چیزی ظاهر نشده و در جای دیگر نوشته است سخنی که منافات با کتاب خدا داشته باشد نگفته ام . آیا این مقدار التفات نداری که اگر این دعوی بر سبیل کذب و افتراء بر خدا نبود هر آینه باید عین مطلب و مدعای خود را در عریضه اش درج نماید و بنویسد که من مأمور بر آنیم که این ندا را بر این مضمون که لا اله الا انا و ان مادونی خلقی الی آخر مدعی به جمیع اهل عالم برسانم نه آنکه به عوض آن بنویسد که من چیزی که خلاف کتاب خدا باشد نگفته ام و امر بر علما مشتبه شده است . آیا هرگز چنین تدلیس از هیچ پیغمبری صادر شده است و چنین قبیحی از احدی از انبیاء صاحب شریعت به ظهور رسیده آیا نبود که حضرت نوح نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت نمود تا کارش به جایی رسید که از قومش شکایت فرمود . عرض کرد:

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۹۹

**انی دعوتهم چهارا ثم انی اعلنتهم و اسررت لهم اسراراً<sup>۱</sup>** و بسا بود که اگر با ایشان تلبیس می نمود در کمال سهولت و آسانی ایشان را از آنچه بر آن بودند یعنی بت پرستی رجوع می داد و به خدا پرستی وا می داشت مع ذلک نفرمود مکر مرحق را و آیا نبود حضرت خاتم الانبیا - صلی الله علیه وآله وسلم - در میان ازدحام خلایق بر بلندی ها ندا می فرمود: **(قولوا لا اله الا الله تفلحوا)**

و حال آنکه بت پرستهای مکه به شنیدن این کلمه طیبه می خواستند خون آن جناب را بیاشامند و بالجمله چون مشتبّه کاری از افعال ذمیمه و خواطر شیطنیه است و فعلی که مستند به ابلیس است از رؤسای الهیین صادر نمی شود هر چند فوائد ظاهریه بر آن ترتب بوده باشد پس نفس این اشتباه کاری و تدلیس دلیل بر بطلان دعوی میرزا حسینعلی است و ثانیاً آنکه نوشته است ای کاش! رای جهان ادای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد تا آخر آنچه نوشته است این خود دلیل دیگر است بر جهالت و نادانی وی! زیرا که اگر فی الجمله شعوری می داشت هر آینه می دانست که این خواهش در نهایت بی جا و بی موقع است و مقبول دربار پادشاهی نخواهد گردید زیرا که اگر مراد و مقصود از این اجتماع که مسئلت شده این باشد که حقیقت دعوی میرزا علی محمد باب معلوم گردد این چنین مجلسی در تبریز در محضر شاهنشاهی منعقد شده بود و خود میرزا علی محمد حاضر و بی اطلاعی او از هر علم در کمال وضوح و بطلان دعوی وی در نهایت آشکار گردیده و الحمد لله الذی خلق السموات و الارض بفتح تاء سموات و کسر ضاد ارض هنوز در خاطر شاهنشاه شهید مرکوز بود و اگر خواهش و تمنی انعقاد مجلس برای این بود که حقیقت دعاوی خویش را اثبات نماید اولاً آنکه صحت دعوی میرزا حسینعلی مترتب بر صحت دعوی میرزا علی محمد باب بود جایی که فساد دعوی نقطه اولی ظاهر گردید. دیگر محلی و مقامی برای صحت دعوی شخص دوم این طائفه باقی نمی بود

فصل اول از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۰۰

ثانیاً آنکه میرزا حسینعلی چنانکه مذکور گردید دعوی خویش را در عریضه اش ذکر نکرده بود بلکه بر نحو اجمال نوشته بود که نفعات رحمن مرا امر به نداء ما بین آسمان و زمین نمود اما این ندا چیست و به چه مضمون در عریضه عرض نشده بود آیا هیچ عاقل احتمال می دهد که سلطانی به مجرد خواهش کسی برای امری که نمی داند قابل استماع می باشد بلکه می داند که قابل استماع نمی باشد مجلسی منعقد فرماید و علمای عصر خویش را در آن مجلس احضار نماید که مجهول مطلق را معلوم کند .

پس نفس این خواهش و تمنی سفیهانه می باشد و دلیل واضح بر بی ادراکی صاحب عریضه است ! بلی اگر کسی بیان مدعای خود را بنماید و حقیقت آنچه بر آن مأمور است اظهار بدارد و مطالبی عقلانی که علمیت داشته باشد در عریضه اش درج نماید که آن مطالب در نظر جهان ادای سلطانی جلوه کند مجموع این امور سبب می شود که سلطان زمان میل فرماید که مجلسی منعقد گردد و حقیقت حال ظاهر و آشکار گردد . پس باهوش باش! تا صید هر صیاد نگردی . نکته ی ثالثه آنکه از ابتدای دعوت باب تا برسد به زمانی که میرزا حسینعلی این عریضه را به دربار سلطانی عرض نموده بیست و پنج سال طول کشیده بود و در این مدت متمادی کلمات با بیان گوش زد هر خورد و بزرگ گردیده اغلب و اکثر از کلمات ایشان از نظر شهر یاری گذشته و عبارات سخیفه و کلمات مستهجنه و اغلاط مضحکه و مطالب رکیکه ایشان بین الخواص و العوام مشهور و معروف بود و با وصف وضوح سخافت کلمات و بطلان مطالب ایشان این استدعا به غایت بی جا و بی موقع می بود .

بلی دعوی میرزا حسینعلی غیر معلوم بود . پس اگر میرزا حسینعلی دارای حقیقت و حقیقت می بود باید یک مطلب بلکه مطالبی از امور حقه و مسئله از مسائل غامضه مشکله که حل آن بر علمای عصر دشوار بلکه معترذر باشد به دربار سلطانی عرضه نماید و اظهار کند که این مطالب را از علمای عصر سؤال فرمائید و چون حضرات از جواب آن عاجز ماندند آن وقت مرا احضار فرمائید تا آنکه در محضر سلطانی مشاگل

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۰۱  
مذکوره را حل نموده و با علما در آن محضر شریف در حقیقت مقالات خویش مناظره  
نموده تا حق از باطل ممتاز گردد و لکن میرزا حسینعلی از کجا مسئله از مسائل  
مشکله بیاورد . کسی که بنا بر مثل مشهور حر از پر نمی داند مسائل علمیه و مطالب  
مشکله غامضه که علماء از عهده آن بر نیایند از کجا خریداری نماید که به خرج کسی  
بدهد از وی سوای این مطلب بر نیاید که بنویسد کلمات مرا بدون بینه و برهان باید  
عباد خدا قبول نمایند .

### باب سوم از مقصد سوم :

در بیان پاره ای از مطالب که هر یک از آن ها بالخصوص دلالت تامه بر کذب دعوی  
میرزا حسینعلی ملقب به بهامی نماید بدان که مشار الیه از آنجائی که مردی بوده  
است عامی و التفات به نتایج کلام خود نداشته بلکه مطالبی چند را مبتنی بر دعوی  
ریاست خود اظهار داشته و کلماتی چند را بر طبق آن مطالب انشاء نموده دیگر التفات  
نداشته است بر اینکه این کلمات من باب اشتمالش بر سخافت و رکاکت مناسبت با  
وحی آسمانی ندارد و آن مطالب چون فائده عقلانیه بر آن مترتب نیست لایق استناد به  
درگاه الهی نه پس آنچه را که اظهار داشته در نزد عقلاء سخن سنج ظاهر البطلان و  
موجب ظهور کذب وی می باشد و اینک راقم این اوراق بطلان دعاوی وی را از پاره  
از مطالب مخترعه و کلمات او در ضمن سه فصل مرقوم می نماید .

### فصل اول :

در بیان قلیلی از کثیر کلمات مغلوطنه وی که نسبت آن را به وحی الهی و قلم اعلای  
ربانی داده است و هر چند که این مقدار مذکور نسبت به مجموع اغلاطی که در  
کلمات وی مشهود است فی المثل مثنی است از خروار الا آنکه هر فقره از آن فی  
نفسه در دلالت بر مدعی شاهدهی است صادق و دلیلی است واضح کافی در مقصود  
وافی بر مطلوب بدان که اقوی ادله و اعظم براهین بر کذب مدعی مظهریت امر الله آن  
است که در کلامی که نسبت آن را به وحی الهی یا الهام ربانی می دهد لحن و غلط  
ظاهر گردد و این مطلب در وضوح از بدیهیات اولیه است بلکه در نزد شخص بصیر

فصل اول از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۰۲

ظاهر و آشکار است که در عرف عام هر طائفه از طوائف اهل عالم اول میزانی که با آن مقدار معرفت اشخاص را می‌سنجند صحت و سقم در کلمات اوست. پس اگر از راقم این اوراق قبول نمی‌فرمائی برو در بازار و بین که اهل هر صنفی از اصناف عرف عام فیما بین خودشان مراتب اشخاص اهل خود را به مقدار مراتب حسن و قبحی که در کلام ایشان است مراعات می‌نمایند و اگر شخصی که تا به حال او را ندیده اند بر ایشان وارد شود اول معیاری که با آن قدر و مرتبت او را در نزد خود تعیین می‌نمایند مقدار معرفت اوست در حسن تادیه کلام و قبح آن بلکه اگر کسی را در لباس اهل علم به بینند و در سخن گفتن غلط از وی بشنوند تعجب می‌کنند و بر وی می‌خندند. پس به هر مقداری که غلط در کلمات وی دیده شود از قدر و منزلت آن در نزد ایشان کاسته گردد زیرا که وی را عاجز دانند از اینکه به حسن مجاورات تادیه کلام نماید. پس بنابراین محال و ممتنع است که از مظاهر امر الله که در حقیقت مظهر علم و قدرت الهی اند خصوصاً در آن کلماتی که از لسان روح القدس بر ایشان القاء می‌گردد. یک کلمه غلط یا رکیک ظاهر گردد آیا این مقدار ادراک نمی‌نمائی که معلم الهی عاجز از این نیست که به مقداری که بشر قدرت بر حسن تادیه کلام دارد القاء کلام نماید؟! پس چگونه تجویز غلط در کلام وی تصور می‌فرمائی؟! بالجمله چون این مطلب را دانستی؛ سر این را یافتی که سبب چیست که این طائفه به مقدار فوق طاقت خودشان اظهار عداوت به علمای اعلام می‌نمایند از اول ایقان تا به آخر آن کمتر ورقی می‌باشد که قدح و ذم از علما در آن نباشد و جهت چیست که علما به مجردی که نظر در کلمات میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی می‌نمایند می‌شناسند و حکم قطعی بتی به بطلان دعاوی ایشان می‌نمایند مثل علما در تمیز و تشخیص کلام مثل نقاد است که مطلقاً را از طلای خالص تمیز می‌دهند و مغشوش را به قیمت خالص بر نمی‌دارند. پس یک کلمه بی‌جا و بی‌موقع که در کلام کسی به بینند به همان یک کلمه بر بی‌ما یکی وی و عجز او از تکلم به کلام صحیح ملتفت می‌شوند به همین مقدار که بینند میرزا حسینعلی در عریضه اش به دربار شاهنشاهی طیب الله

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۰۳

ثراه عرض کرده است که: لا تحمل ثقل الملک ابدأ الا لنصره ربک العلی الاعلی ملتفت می شوند بر اینکه این کلام از لسان وحی الهی جاری نشده بلکه صاحب این کلام تصنع نموده است و در حین نوشتن ملتفت بر این نبوده که این مورد جای کلمه ابدأ نیست بلکه باید به جای این لفظ مادمت حیا بنویسد دیگر احتیاج ندارند بر اینکه نظر به سایر کلماتش نمایند پس وقتی که ملتفت شوند بر اینکه این کلمه را در همین عریضه مکرراً بی جا و بی موقع نوشته است چنانکه در فقره دیگر نوشته مع آنکه ابدأ خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب مملکت از این عباد ظاهر نشده و در فقره دیگر همان عریضه نوشته است و بعد از ورود ابدأ با احدی ملاقات نشد و ابدأ با اهل فساد معاشر نه و در جای دیگر همان عریضه نوشته بعضی از علما که این بنده را تکفیر نموده ابدأ ملاقات ننموده اند و در فقره دیگر همان عریضه نوشته ابدأ متعرض این عبد نشده اند و در جای دیگر همان عریضه نوشته ابدأ تفکر ننموده اند ملتفت می شوند که این شخص اصلاً و مطلقاً به معنی ابد و نفی آن التفات نداشته است هر جا باید لفظ بالمره یا مطلقاً یا اصلاً بنویسد به جای آن ابدأ ذکر نموده است . پس اگر دروغ پردازی بگوید که میرزا حسینعلی این لفظ را از این معنی انداخته و اراده معنی بالمره از آن نموده است جوابش این است که چرا در موارد دیگر که معنی تایید بجا بوده است همین لفظ را در معنی خودش که تایید باشد استعمال نموده رجوع به کلمات وی بفرما تا مطلب معلوم گردد و هم چنین غلط نموده است در کلمه لاابد که در هر جای از عباراتش این کلمه را ذکر نموده مانند عوام بازاری با تنوین ذکر نموده است چنانکه در همین عریضه اش نوشته است لاابداً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجه نمودند و در موضعی دیگر از همان ایقان نوشته است تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لاابداً تسلیم نمودم و هم چنین در جمیع مواردی که کلمه لاابد را استعمال نموده و ممکن است که گفته شود که میرزا حسینعلی از دنیا رفت و ندانست که این کلمه با تنوین از اغلاطی است که عوام من حیث لا یشعر به آن تکلم می نمایند و این معنی واضح است که با وصف اینکه نسخ متعدده مطبوعه و خطیه به



خط معارف بهائیان تمام موافقت و مطابقت بر این غلط دارد و کثیری از آن خطی ها را خود این راقم مشاهده نموده است و در کثیری از مواضع هر نسخه همین یک نوع از غلط موجود می باشد جای این ندارد که کسی احتمال دهد که شاید این غلط ها سهو از قلم ناسخ بوده باشد با اینکه معلوم است که عبارت را به همین لفظ غلط پرداخته است و اگر این کلمه غلط را تغییر دهند عبارت کتاب از حال اولش می افتد .

و الحاصل آنکه : چون علمای اعلام در کلمات فارسیه مشار الیه این گونه اغلاط را که در حقیقت عامیانه است مکرر می بینند دیگر مجالی برای احتمال صحت در نزد ایشان باقی نمی ماند که رجوع به کلمات عربیه آن نمایند و احتیاجی نیست بر اینکه بگویند که در ابتداء ایقان در آن چند سطر عربیه اغلاط بسیار است . از آن جمله کلمه ی سوم از آن است که بیان را بدون الف و لام نوشته است و این است عبارت او الباب المذكور فی بیان و هر چند بیان علم است لکن چون معنی وصفیت دارد باید با الف و لام ذکر شود چون لفظ قران که حق تعالی در کتاب حمید مجید آن را با الف و لام نازل فرموده می فرماید :

ما انزلنا علیک القران لتشقی و هم چنین التورات و الانجیل با آنکه علم می باشند با الف و لام ذکر می شوند و هم چنین است **(لعل تصلن)** در فقره دیگر همین عبارت اول ایقان و از دو جهت غلط می باشد:

یکی من باب آنکه **(لعل)** را بر جمله فعلیه داخل کرده و دیگر آنکه تصلن را مؤکد به نون تاکید گردانیده و مخفی نماند که در سابق ذکر شد که ابوالفضل بهائی در فرائدش اعتراض بر جناب شیخ عبد السلام شیخ الاسلام نموده که چرا شما در خطبه کتاب خود کلمه بعث را در عقب سیما نوشته اید . پس تشنیع بسیار و سرزنش زیاده از حد بر او نموده و بالاخره نفی علم از وی کرده است و حال آنکه شیخ الاسلام دعوی مظهریت امرالله نداشت و کلام خود را نسبت به وحی الهی و الهام ربانی نمی داد . پس باید از صاحب فرائد سؤال نمود که آیا بر انسانی که مورد سهو و نسیان می باشد عیب است که در کتابیکه نوشته است دو غلط یا سه غلط نوشته باشد و از کسی

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۰۵  
که می گوید درباره ی من در بیان نازل شده است که ان الشمس الحقیقه و مظهر نفس  
الله لیکونن سلطانا علی من فی السموات و الارض هزار غلط عیب نمی باشد؟! آیا  
این انصاف است و مبنای دین حق همین است که چون کلام منسوب به بنده باشد  
غلط های آن را باید بشمارند و کلامی که منسوب به قلم اعلاهی الهی است باید غلط  
هایش به شماره در نیاید!؟

ای عزیز! هر چند عامی باشی این مقدار ادراک و شعور داری که بفهمی که ترجیحی و  
کلامی که مقرون بر جا و امیدواری است چون کلمه لعل که در فارسی تعبیر از آن به  
شاید می نمائی صحیح نیست که مدخول آن را مقرون به تاکید فرمائی می گوئی شاید  
شما به فلان مطلب بررسی و لکن نمی گوئی شاید البته البته به فلان مطلب بررسی زیرا  
که لفظ البته البته در این مورد لغو است و هر لغوی بی جا و غلط است. پس میرزا  
علی محمد و میرزا حسینعلی که هیچ یک التفات به این مطالب نداشته اند اولی از  
ایشان این غلط را نوشت و ثانوی از ایشان که همین غلط را من باب تیمن و تبرک به  
جای خطبه در اول ایقان نوشت هر دو جاهل بوده اند و هر دو دروغ گفتند در اینکه  
این کلام غلط را نسبت به وحی الهی دادند و از اینجا معلوم شد که ابوالفضل بی  
انصافی نموده و چرند پردازی کرده که در صفحه ۴۹۶ فرائد نوشته است چنانکه  
خداوند قادر است که به توسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البته هم قادر است  
که به توسط این وجودات قدسیه قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اساس  
وارق از برای لسان ایجاد نماید و نیز در صفحه ۵۰۳ از همان کتاب نوشته است در  
صورتی که علمای ملت و ادبای امت قادر و ماذونند که قواعد قدیمه را تغییر دهند و  
قوانین انشاء و ترسیل را بر نهجی ملائم و موافق رقت و سلاست بنا نهند چرا این  
قدرت را از انبیا و مرسلین ممنوع می دارند و چرا این اختیار را از مظاهر امر الله  
مسلوب می شمردند. (انتهی).

و هر چند راقم این حروف؛ جواب از این بی انصافی و کافر ماجرائی را در باب  
پنجم از مقصد دوم به تفصیل نوشته است؛ لکن در اینمقام علی نحو الاجمال می نگارد

فصل اول از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۰۶

اولاً؛ گذشتیم از قانون ارق و اسلس صحت کلام در نزد اهل اصطلاح در وقتی است که کلام انسانی لغو نگردد و از حلیه عقلانیت خارج نگردد .

و ثانیاً؛ آنکه اگر این قانون که جمله فعلیه به جای اسم و خبر لعل واقع شود ارق و اسلس و ملائم بود چه شد میرزا حسینعلی را که در اوائل امرش که هنوز معرفت صحت و سقم عبارت عربیه را نمی داشت در اول ایقان لعل تصلن را از میرزا علی محمد نقل نمود و بعد در ایقان همین غلط را در صفحه ۱۶ به لفظ لعل یجری من هذا القلم نوشت و در صفحه ۶۳ همان کتاب لعل تکونن فی مناهج العلم و الحکمه نوشت و در صفحه ۷۵ همان کتاب همین غلط را به لفظ لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدوداً نوشت و لکن چون مقداری به جهت سرقت کردن از عبارات این و آن تصفح کتب دیگران نمود دست از این قانون برداشت دیگر این غلط را ننوشت بلکه به طریق صحیح متین چنانکه در مبین است هر جا کلمه لعل را نوشته است؛ «لعلکم تعقلون» و لعلکم تشکرون» و امثال این ها نوشت .

همانا اولاً ملتفت نبود که در عربی باید این عبارت را چنین نوشت . آنچه بر قلمش جاری می شد چون میرزا علی محمد باب من حیث لا یشرع گاهی لعل را داخل بر جمله اسمیه و گاهی داخل بر جمله فعلیه گاهی جمله فعلیه آن را مؤکداً بالنون و گاهی من غیر تاکید می نوشت . پس چون ملتفت مطلب شد دیگر ننوشت و چون آن عبارات مغلوطنه که اولاً نوشته بود در ایقان و غیر آن در میان مردم منتشر شده بود نتوانست آن ها را تغییر دهد لهذا بر همان حال غلط باقی ماند . تعجب این است که میرزا حیدر علی در صفحه ۱۸۷ دلائل العرفان در جواب آن کسی که گفته است کتاب ایقان مشتمل بر اغلاط و مزخرفات می باشد نوشته است که کتاب ایقان از نفس رحمان ظاهر نزد ایشان بوده چرا مزخرفات و نامربوط ها و کلمات بی معنی آن را فقره به فقره عیناً مرقوم نفرموده اند و رد فرمایند . انتهى .

راقم این کلمات گوید: باید از وی سؤال نمود که در کلام مدعی مظهریت امر الله اگر هزار غلط و چرند و نامربوط باشد آیا باید تمام آن را ذکر نمود تا کذب وی بر جناب

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۰۷

شما ثابت گردد یا آنکه همین مقدار که موجب قطع به جهالت و نادانی وی گردد شما را کفایت می نماید؟! کدام صفحه از عبارات عربیه میرزا حسینعلی خالی از اغلاط است؟! پس اگر از در انصاف در آئی و عصیت را به کنار گذاری همان غلط ها و نامربوط های لوح حکمتس که شما طائفه بهائیه او را اعلی و اجل از جمیع کلماتی که بر جمیع انبیا نازل شده می دانید در نزد اهل بصیرت کفایت از جمیع می نماید در جائی از کلمات میرزا حسینعلی دیده نشده است که به یک کلمه علمیه تکلم نموده باشد بلکه چون مجالی برای خود در مطالب علمیه ندیده در تفسیر سوره والشمس شکایت از علم نموده نوشته است :

یا ایها السائل فاعلم بان الناس یفتخرون بالعلم و یمدحونه و لکن العبد اشکو منه لولاه ما حبس البها فی سجن العکاء بالذله الکبری و ما شرب کاس البلاء من ید الاعداء . انتهى .

ای برادر! اگر در این مدعی تدبر فرمائی که مظاهر علم و قدرت الهی بر حسب عقل و نقل باید اعلم اهل زمان خود بوده باشند و انهار علم و حکمت از اطراف و جوانب ایشان جاری باشد هر آینه همین عبارت وی شما را کفایت می نماید که بگویند به درستی که مردم افتخار می جویند به علم و مدح می نمایند علم را و لکن این بنده شکایت می نمایم از علم اگر علم نبود بهاء در زندان عکا با این ذلت کبری محبوس نمی شد و کاس بلاء از دست دشمنان نمی آشامید . آیا این مقدار ادراک نمی نمائی که این سخن کسی است که اعداء خود را عالم به علوم متعارفه متداوله بدانند و خود را چون عاجز از مخاحه با ایشان بیند و نتواند که از عهده ی جواب و سؤال با ایشان به مکاتبات و رسائل علمیه بر آید حبس و گرفتاری خود را مستند به علم علما داند و آیا این مقدار التفات نمی نمائی که اگر این مرد از علوم الهیه بهره و نصیبی داشت به عوض این همه آه و ناله باید جمیع علمای عصر خود را عاجز نماید و به قسمی مطالب علمیه از مسلمین و نصاری و یهود سؤال نماید که طلاب و علمای هر طائفه در جواب وی حیران بوده باشند .

فصل اول از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۰۸

اکنون که راقم این حروف این کلمات را می نگارد؛ چهار طبقه از طبقات مجتهدین اخیر و فحول از علمای ابرار از کلمات مرحوم شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه - استفاده نموده اند و هنوز اعظام علماء در مقام شرح کلمات آن عالی درجات می باشند و حال آنکه آن بزرگوار عالمی از علمای اهل اسلام بوده است بیچاره مدعی الوهیت و ربوبیت و قائل به کلمه لا اله الا انا و ان مادونی خلقی . آه و ناله از علم و علما می نماید .

و الحاصل آنکه؛ در سوای این لوح حکمت دعوی علم ننموده و در این لوح که جمیع مطالب از ممکن است در یک صفحه از کتاب نوشته شود دعوی علم نموده و در این لوح نیز افتخار نموده و اظهار داشته است که من از کلمات علما چیزی از این مطالب را بر نداشته ام نوشته است :

انا قرانا کتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم کلما اردنا ان نذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزبر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب انه احاط علمه السموات و الارض . انتهى .

با این کلفتی که در عبارتش مشاهده می فرمائی مقصودش از این عبارت طویل این بوده است که بنویسد آنچه من نویسم از لوح محفوظ می نویسم مشاهده فرمائید که کلمات غیر مربوطه به مطلب را از قبیل یظهر ما ظهر فی العالم و عطف ما فی الکتب و الزبر تا آخر آن به چه اعوجاج به هم ترکیب نموده و این مقدار التفات نداشته که بفهمد جمیع مقصودش از لفظ و ما اطلعنا تا لفظ و الارض ادا می گردد با اینکه بنویسد بل کل ذلك مضبوط فی لوح محفوظ و آنچه از احادیث قدسیه و کلمات اطباق الذهب حکیم مؤمن مغربی و اطواق الذهب با نامربوط های خود در این لوح ضم و تلفیق نموده کلمات رکیکه خودش از سایر کلمات در کمال وضوح ممتاز می باشد در ابتداء لوح دعوی به این بلندی نموده است که :

کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان و انه لروح الحیوان لاهل الامکان تعالی الله رب العالمین یذکر فیه من یذکر الله ربه انه لهو النبیل فی لوح عظیم یا محمد اسمع النداء

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۰۹

من شطر الکبریاء من السدره المرتفعه علی ارض الزعفران انه لا اله الا انا العلیم الحکیم کسی که از خود می بافد و بافندگی خود را به خداوند رحمن نسبت می دهد حق تعالی با این وضوح کذب او را ظاهر می سازد و قطع وتین او را می فرماید که پس از دوسه سطر بعد از این نوشته است لا یدری نفس ما یبصره و یعمیه وما یضله و یهدیه . آیا هیچ مدانی غیر از میرزا حسینعلی تا به حال ضمیر مذکر به سوی نفس ارجاع نموده است پس باید از وی سؤال نمود که اگر این لوح کتاب انزله الرحمن بود آیا خداوند رحمن عاجز از این بود که بفرماید لا تدری نفس ما یبصرها و یعمیها و ما یضلها و یهدیها؟! که پنج کلمه غلط عقیب یکدیگر جمع نماید و نیز پس از چند سطر که از عبارات متفرقه دیگران ضم و تلفیق نموده این عبارت را به عنوان توصیه نوشته است لا تسقطوا منزله العلماء فی البها و شما قبح و رکاکت این ترکیب و عجز نویسنده آن را از اتیان به عبارتی لطیف از ماده توقیر یا تعظیم یا تحیب یا اکرام و تکریم مشاهده می فرمایید و لا اقل از اینکه بگوید قدر علمای بهائیان را بدانید بعد از آن خواسته است بنویسد که هیچ عالمی ندانسته است نوشته لم یعرفها کل عالم علیم و نفهمید که نفی کل در حکم موجهه جزیه است و باید لم یعرفها حد بنویسد . پس بعد از مقداری بافندگی بی مزه؛ نوشته است :

قل ان الطبیعه بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لایات للمتفرسین .

دیگر غافل از این که مبتعث قبول کننده و منفعل است و اطلاق آن بر خالق و باعث و موجد عالم جل جلاله غلط و نامربوط است و اینکه شاید این لفظ از اسماء حسناى الهیه باشد کافی است فاسد و ناشی از عدم ادراک و معرفت می باشد و لفظ المکون اگر به کسر واو خوانده شود مناسبت با مبتعث ندارد و اگر به فتح خوانده شود آن هم مانند مبتعث اطلاقش بر خداوند غلط و نامربوط بل کفر صریح است و هم چنین کلمه بسبب من الاسباب غلط است زیرا که اختلاف ظهورات به یک سبب از اسباب نیست تا آنکه این لفظ صادق باشد بلکه باید بالاسباب به جای بسبب من الاسباب

بنویسد و بعد از آن تحقیق رشیقی دیگر به خاطرش رسیده تشبیه و تنزیلی نموده است و در حقیقت این تشبیه و تنزیل از آثار قدرت الهی است که چون مشیت حق تعالی - جل جلاله - بر این قرار بگیرد که قطع و تین کاذبی را فرماید او را بر این می دارد که مطلبی را که هر کس ملتفت بر حقیقت آن است آن را بر سبیل افتخار و اعجاز اظهار دارد و لکن بر خلاف حقیقت و واقع آن مطلب را ادا نماید تا بر هر وضع و شریف ظاهر گردد که کلام وی منزل از سما وحی الهی نمی باشد .

پس دیده ی عبرت بگشا و ببین که از هر عامی بی خبر از علوم سؤال کنی که حرارت بدن انسانی منبعث از چیست؟ لابد این مطلب را می داند و در جواب خواهد گفت که منبع جمیع حرارت بدن انسان قلب است و منشأ روح بخاری و محرک جمیع اوداج و شرائین به امر حضرت اقدس الهی همان قلب می باشد . میرزا حسینعلی در این لوح حکمتش خطاب به آن محمد نام نموده و او را تهییج بر دعوت کرده و غافل از اینکه باید در خطابش او را تنزیل به منزله قلب عالم امکان نماید و بگوید به منزله قلب عالم باش تا از حرارت محبت تو روح ایمان در شرائین متوقفین دمیده گردد . از روی جهالت و نادانی عکس واقع را نوشته است و حرکت قلب را استناد به حرارتی که توهم کرده است که از حرکت نبض حادث می شود داده است این است عبارت او کن نباضا كالشربان فی جسد الامكان لیحدث من الحرارة المحدثه من الحركة ما تسرع به افئده المتوقفین .

یعنی زنده باش مانند شریان در جسد امکان ، تا حادث شود از حرارتی که از حرکت و زندگی تو یافت می شود ، چیزی که سرعت نماید به آن چیز قلوب متوقفین .  
اشهدکم بالله ! انصاف دهید مزخرف به این بی ربطی و هذیان با این افتخار و جاه طلبی تا به حال از هیچ جاهل به جهل مرکب کسی دیده یا شنیده است که از این مرد ظاهر گردیده ! پس به خیال تحقیق دیگر افتاده ، نوشته است :

ان الذین انكروا الله و تمسكوا بالطبیعه من حیث هی لیس عندهم من علم و لا من حکمه الا انهم من الهائمین اولئک ما بلغوا لذروه العلیا و الغایه القصوی لذا سكرت ابصارهم و اختلف افکارهم و الا رؤساء القوم اعترفوا بالله و سلطانه یشهد بذلك ربک

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۱۱  
المهیمن القیوم . ملاحظه فرما! که آن چه از عبارات صدر المتألهین سرقت نموده در  
بین عباراتش در کمال وضوح پیدا و ظاهر است و آن چه از خود اوست از قبیل :

و الا رؤساء القوم اعترفوا بالله !

قطع نظر از وکالتش در نهایت خرافات و نامربوطی است زیرا که بر حسب معنی از  
قبیل مثل معروف : یخ و دروازه می باشد !

ای عزیز! هر چند عامی باشی این مقدار ادراک و شعور داری که بفهمی این عبارت  
صحیح نیست که کسی بگوید که طبیعیین که منکر صانع شده اند علم و حکمت  
ندارند و به درجه ی ارجمند و نهایت بلندی نرسیدند و اگر نه ، رؤسای قوم اعتراف  
به خداوند نمودند پس جای این دارد که از وی سؤال شود که این رؤسا قومی که  
نوشته ای اعتراف به خداوند نمودند رؤسای چه طائفه می باشند ؟ اگر مراد تو ،  
رؤسای الهیین است که ایشان جمیعاً رئیس و مرئوسشان همگی اعتراف به خداوند  
دارند و در اعتقادیات ایشان را ربطی و مناسبتی با طبیعیین نیست ! این چه تحقیقی  
است که نسبت آن به قلم اعلاهی الهی داده شود که طبیعیین که منکر صانع شدند  
نفهمیدند و به جایی نرسیدند و الا الهیین اعتراف به خداوند نمودند .

و اگر مراد رؤسای طبیعیین باشد این سخن کذب است زیرا که بین طبیعیین با  
رؤسای خودشان اختلاف در صانع تعالی نیست بلکه رؤسای طبیعیین خود طبیعیین  
می باشند . چه بسیار مناسب است این مزاح که :

بلبلی که زرد آلو می خورد بهتر از این نغمه سرایی نمی تواند!

انسان خوب است انصاف دهد و از هر کلام مقدار معرفت متکلم آن را ادراک نماید  
نه آنکه به مجردی که :

« اولئك ما بلغوا الذروه العلیا و الغایه القصوی »

در کلام کسی ببیند تصدیق مقام الوهیت او را نماید !

آیا نمی دانی که از این قبیل عبارات در کلمات اساتید ارباب معقول بسیار می باشد ؟



پس حاصل مراد از کلام را ملاحظه فرما که زیاده بر این نیست که هر ابلهی می داند که طبعیین که منکر صانع شدند به جایی نرسیدند و الهیین اعتراف به خداوند نمودند آن هم با این بی ربطی و بی مناسبتی که در جمله ی « و الا رؤسای القوم اعترفوا » الی آخره مشاهده فرمودی !

پس بعد از این ، تحقیق دیگر به نظرش رسیده ، نوشته است : و لو یری الیوم لحکماء العصر ید طولی فی الحکمه و الصنایع و لکن لو ینظر احد بعین البصیره لیعلم انهم اخذوا اکثرها من حکماء القبل و هم الذین اسسوا اساس الحکمه و مهدوا بنیانها و شیدوا ارکانها کذلک ینبثک ربک القدیم و القدا اخذوا العلوم من الانبیا لانهم کانوا مطالع الحکمه و الهیه و مظاهر اسرار الربانیه تا آخر آنچه نوشته است .

بیچاره عامی و آخوند هیچ نخوانده نظر به این عبارت می کند چنین گمان می کند که هیچ کس تا به حال به حقیقت این چنین تحقیقی نرسیده بوده و یقین می نماید که معلم الهی ، تعلیم این مطالب عالیه رقیقه را به وی نموده ، دیگر چه می داند که فقره ی اولیه از کلام ناقص است و ما بقی مطالبش را هر ادنی ذی شعوری در کمال خوبی می داند . زیرا که حاصل کلامش این است که : اگر دیده می شود که امروز از برای حکمای زمان ید طولایی است در حکمت و لکن اگر کسی به نظر بصیرت بنگرد هر آینه می داند که ایشان بیشتر حکمت را از حکمای قبل اخذ نموده اند و حکمای قبل که تأسیس اساس حکمت نموده اند از انبیا اخذ نموده اند .

اشهدکم بالله ! انصاف دهید که این مطلب تازه ای است که از قلم اعلاى الهی نازل شده باشد ؟ یا هر ذی شعوری نمی داند که لاحقین از هر طائفه ، کمالات علمیه را از سابقین اخذ نموده اند و کمالات علمای سابقین از هر طائفه منتهی به انبیا می باشد که این مردانی را تحقیق نازل از جانب خداوند قرار داده است .

پس قدری دیده ی بصیرت بگشا و ببین و بدان که چون این مرد از حکمت فلاسفه بالمره عری و بری بوده است به قسمی که نمی توانسته است در مسئله از مسائل آن علم به یک کلمه تکلم نماید !

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۱۳

چنین کسی چه کند و چه بگوید وقتی که از وی سؤال نمایند که علم حکمت چگونه است؟ اگر گوید علمی است شریف و ممدوح، در مورد این سؤال واقع خواهد شد که، تو خود چرا از آن بهره و اطلاعی نداری؟! و چرا یک مسئله از مسائل آن را طرح نمودی و یک مشکل از مشاغل آن را حل نتوانی نمود؟! به قسمی که رفع اشکال از علمای آن علم بنمایی و ایشان را به سبب رفع آن اشکال مسخر خود کنی و اگر گوید که این علمی است مذموم و موجب کفر والحاد، گویند کدام مسئله ی آن موجب الحاد است؟! و سبب الحاد آن چیست؟

و چگونه است که موجب الحاد است؟! پس از عهده ی جواب از این سؤال بر نیاید چنین کسی لابد است که چون از وی سؤال از حکمت نمایند، در جواب بگوید که: اگر امروز می بینید که علمای عصر ید طولایی در حکمت دارند، ایشان از سابقین اخذ کرده اند و سابقین از ایشان هم، از انبیا اخذ نموده اند.

پس به این دستاویز، خود را از این امتحان نجات دهد و چون می داند که به همین مقدار از وی اکتفا نمی شود لابد برای اینکه اظهار نماید که من از این علم بی بهره و بی خبر نمی باشم! اسامی چند نفر از حکما را می آورد که:

ابید قلیس، در زمان داود بود و فیثاغورس در زمان سلیمان بود و بقراط طبیب از کبار فلاسفه بود و بعد از او سقراط حکیم فاضل زاهدی بود که جهال او را گرفتند و در حبس مقتولش نمودند و افلاطون تلمیذ سقراط بود و بعد از او ارسطو طالیس حکیم مشهور بود و بعد از او اوبیلنوس بود.

آن هم مشتمل بر این قبیل عبارات، که از رکاکت نسبت آن را به هیچ جاهل نتوان داد. چه جای آنکه به خالق نسبت دهند! و درباره ی بیلینوس نوشته:

و هو الذی یقول انا بیلینوس الحکیم صاحب العجایب و الطلسمات و انتشر منه من الفنون ما لا انتشر من غیره.

این است حاصل از تمام لوح حکمت! که این طائفه درباره ی وی میگویند که از ابتدای دنیا تا انتهای آن معجزه ای به این عظمت از هیچ پیغمبری دیده نشده و نخواهد شد!

ای عزیز! جاهل مرکب کسی است که گمان کند که اگر کسی از صدر و ذیل آیات شریفه ی قرآنی کلماتی چند را اخذ نماید و در ضمن آن ها چند کلمه از خود به مناسبت مقام مشتمل بر دعاوی بلند درج کند و هم چنین در مقام بیان حکمت ، فقراتی چند از خطب و دیباچه ی کتب حکمی و از کلمات عالیه ی حکما و عرفا بردارد و کلماتی چند را از آن ها پس و پیش نماید و مشوش آن را نسبت به خود دهد! امر بر مردم مشتبه خواهد گردید و این تدلیس ، موجب آن خواهد شد که در نظرها چنین جلوه نماید که این کلمات مشوشه از جانب خداوند عالم بر سبیل وحی نازل بر این مدلس شده است و ملتفت بر این نبوده باشد که آنچه از کلمات غیر اخذ نموده چون در شاهوار درخشان است و آنچه از خود در بین آن ها درج نموده چون خرزه و سنگ ریزه های سیاه که در میان درر و لثالی ریخته باشند نمودار ، پس چون خود ملتفت بر قباحت این ترکیب ، از زشت و زیبا نیست چنین گمان کند که دیگران نیز ملتفت نمی شوند ، از این جهت بنا را بر افتخار گزارد چنانچه در همین لوح ، خطاب به محمد نام نموده ، نوشته است :

لولا حبی ایاک ما تکلمت بکلمه عما ذکرناه اعرف هذا المقام ثم احفظه کما تحفظ عینک و کن من الشاکرین .

آه از پستی و رذلی دنیا! که تربیت می نماید اشخاصی را که برای چهار پاره زخارف دنیویه این پشک و مشک به هم آمیخته را در نظر عوام جلوه می دهند و اطراف این کلمات مغلوطه پیوسته های وهوی می نمایند و عباد خدا را از لباس ایمان عاری و برهنه می کنند!

صاحب دلائل العرفان در صفحه ۳۰۲ از کتاب مذکور پس از ذکر این لوح، نوشته است :  
ملاحظه ی قدرت و قوت و اقتدار قلم وحی را نمایید و آنچه مسلم و محقق است

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۱۵  
مثل این کلمات عالیات و بیانات سامیات که لم یزل و لا یزال به حکم کتب و صحف  
و زبر الهیه و عقول مستقیمه اظهر بینات باهرات و اعظم معجزات و اکبر خوارق  
عادات بود ، ساعتی هزار بیت نازل ، فسبحان الله و تباهی عن ظن العالمین .

پس از آن صاحب دلائل العرفان من باب عوام فریبی آخوند نکره ، محمد نام ، هیچ  
مدانی را که مخاطب به این کلمات بوده به اول حکیم عارف مشهور و اول فیلسوف  
علیم فقیه مسلم ، صاحب عزت و ریاست و ثروت ، تمجید نموده !

بیچاره عامی بی خبر از جمیع مطالب این ویرانه ی مأوای مار و مور و مسکن دیو و  
هوام را مسجد الحرام الهی و مطاف ملائکه و مهبط نظر مرحمت سبحانی ؛ توهم  
نموده ، گمراه می گردد . عامی از کجا ملتفت گردد که اگر حکیم الهی برای عارفی  
ربانی لوحی نویسد هر آینه آن لوح مشتمل خواهد بود بر کثیری از مطالب معقوله و  
حل بسیاری از مشاکل غامضه که حکمای عصر از فهم آن ها عاجز باشند و از عهده  
ی تدریس و تحصیل آن بر نیایند؟! مگر به شروح و تفاسیری چند که در قرون کثیره  
ی حکمای هر زمانی ، کلمه از کلمات آن را درک نمایند و این نهایت افتضاح و  
رسوایی است که کسی نوشته را لوح حکمت نامد و بر سبیل افتخار در ابتدا و انتهای  
آن به کلمات مندرجه در آن به خود بالد و آن لوح بالمره خالی از مطالب معقوله و  
عاری از مسائل حکمیه بوده باشد ، این چه حکیمی است که از علم حکمت ، بهره ی  
زیاد بر این نداشته که اسامی چند نفر از حکما شنیده باشد که هر کدام از ایشان در  
چه عصر و چه زمان بوده اند !

آیا نمی دانی که صد چندان زیاده بر این در کتب فارسیه و عربیه از حالات ایشان  
نوشته اند؟! و آنهایی که نوشته اند ، به عبارات صحیحه نوشته اند و دعوی الوهیت نه  
، بلکه رسالت ننموده اند . و اگر به خاطر ایشان خطور می کرد که کسی به نوشتن  
اسامی چند نفری از حکما دعوی حکمت نه ، بلکه دعوی الوهیت نماید ، هر آینه از  
این غصه هلاک می شدند . آن هم به این عبارات که مشتمل است بر کثیری از اغلاط

خرافات نامربوطی چند که آن ها را با کلمات بزرگان آمیخته و به الواح سماویه آن ها را مسمی نموده !

خداوند عالم است که اگر هیچ دلیلی بر بطلان دعوی میرزا حسینعلی نبود مگر همین اظهار عجزی که نموده است در این عبارت که نقل آن گذشت که نوشته است : « و لو یری الیوم الحکما العصر ید طولی فی الحکمه و الصنایع و لکن لو ینظر احد و عین البصره لیعلم انهم اخذوا اکثرها من حکماء القبل » تا آخر آنچه سبقت یافت .

هر آینه همین چند کلمه کفایت می نمود و شما نیز فی الجمله در این عبارات تدبر بفرما تا آنکه مانند آفتاب هنگامی که در وسط السماء است ظاهر و آشکار گردد که نویسنده ی این لوح خود را قابل بر این نمی دانسته است که با حکمای زمان خود مکالمه نماید ، چه جای مباحثه و مناظره !

و چنین کسی با این ظهور عجز و نادانی دعوی الوهیت می نماید ، من باب اینکه کسل نشوی عرضه می دارم که در بعض اخبار نوشته شده است که : وقتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن را نزد نمرود بردند ، حضرت خلیل الرحمن مشاهده فرمود که نمرود شخصی است کریه المنظر ، بر تخت سلطنت و پادشاهی نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر ، صف در صف بنده وار اطراف تخت وی ایستاده اند ، سؤال فرمود : این کیست ؟ گفتند : این خدای همه است . گفت : این ها کیستند ؟ گفتند : این ها بندگان اویند ! پس حضرت خلیل رو را به نمرود نمود و فرمود : چگونه است که تو بندگان را بهتر از خود خلق نموده !؟

اکنون باید از میرزا حسینعلی سؤال نمود که چگونه است که حکمای زمان شما ید طولایی در حکمت دارند و شما که دعوی «انی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی» می نمایی از آن بی بهره و بی نصیب مانده اید. چنین می نماید که در عالم خلاقیت شما علم و حکمت منافی ندارد از این جهت خود را از آن ها عری و بری داشته اید .

و بالجمله اگر این فقیر بنا گزارد بر اینکه آنچه از خرافات و اغلاط در نوشتجات میرزا حسینعلی موجود است متعرض گردد هر آینه این مختصر فی المثل هفتاد من کاغذ شود!

اظهار دعوت نمود و در شعبان سنه یک هزار و دویست و شصت و شش کشته شد و در سنه شصت و هفت و هشت میرزا یحیی و میرزا حسینعلی اتفاق بر اضلال خلق نمودند و میرزا یحیی به دعوی نیابت از باب در لباس دراویش در آمد سر به صحرا گذارد و خود را از انظار مستور نمود و میرزا حسینعلی بنای بر جمع آوری تفرقه بابیه گذارد و در اواخر سنه یک هزار و دویست و شصت و هشت او را تحت المحفاظه از خاک ایران خارج نمودند و در بغداد ساکن گردید چنانکه سیاح بهائی در صفحه ۹۰ از کتاب خودش که طائفه بهائیه آن را از تواریخ معتبره می دانند نوشته است که بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و مازون سفر عتبات عالیات شد . چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نمود از افق عالم دمید و بالجمله بعد از آن در سنه یک هزار و دویست و هشتاد ایشان را از بغداد به اسلامبول جلب نمودند . چنانکه سیاح در صفحه ۱۲۷ نوشته است که یازده سال و چیزی بهاء الله در عراق عرب اقامت نمود . انتهى .

و پس از اینکه میرزا حسینعلی را به مشاورت و وزرای دارالشوری از اسلامبول به اردن فرستادند . در اواخر سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک بنای تاسیس دعوت به نام خویش کرد و میرزا یحیی که آن زمان مسلماً در نزد ایشان نائب باب بود به اردن رفت و فیما بین این دو برادر در اردن در امر ریاست مشاجرت واقع گردید .

چنانکه سیاح در صفحه ۱۳۳ مجملی از قصه این مشاجرت را نوشته است و در این کتاب مستطاب در باب اول از همین مقصد مفصلاً سبقت یافته است .

مقصود از این تفصیل در این مقام آن است که بر حسب آنچه صریح کلمات خود این طائفه می باشد میرزا حسینعلی در سنه یک هزار و دویست و شصت و هفت و هشت که ابتداء امرش بود در طهران و اطراف آن گذرانید و در اواخر سنه شصت و هشت در عراق بود تا سنه هشتاد که یازده ... سال و چیزی می شود و در این مدتی که در عراق بود تا سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک بلکه هشتاد و دو امر تازه و دعوت تازه نداشت بلکه بر یک نظم و یک نسق گذرانید و ابتداء دعوی که برای خود

در اغلاط میرزا حسینعلی در کلمات عریضه اش وهم چنین در ایقان ..... ۱۱۹  
نمود آخر سنه هشتاد و یک اول هشتاد و دو بود که میان بابیه در امر ریاست این دو  
برادر مشاجرت واقع بود پس چون متذکر این مقدمه شدی در دو مدعی نظر و تدبیر  
فرما. یکی در تطبیق عدد لفظ مستغاث بر سنه دعوت میرزا حسینعلی چنانکه مدعای  
این طائفه است و دیگر در سبب آنکه چه شد که لفظ مستغاث را این طائفه اخذ  
نمودند اما مدعای اول در کیفیت استدلال و تطبیقی که نموده اند بدان که صاحب  
دلائل العرفان در صفحه ۷۰ از کتاب مذکور نوشته است و سر اینکه جمیع احکام و  
اوامر و نواهی را به نوزده نازل فرمودند آنکه ظهور و بعد از نوزده سنه تجاوز نمی  
نماید و سلطنت آن بزرگوار نوزده سنه است چنان که میفرماید به عدد کاف نمی رسد  
راقم این حروف گوید که: مرادش از این بزرگوار که سلطنتش را نوزده سنه تعیین  
نموده است میرزا علی محمد می باشد. چنان که در عبارت بعدی تصریح به آن می  
نماید. پس بنابراین باید ابتداء دعوت میرزا حسینعلی سنه یک هزار و دویست و  
هفتاد و نه بوده باشد که به سنه هشتاد که نسبت به شصت عدد کافست نرسد و بر  
شما معلوم گردید که ابتداء دعوت این دو برادر یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در  
سنه یک هزار و دویست و شصت و هفت و شصت و هشت بود و ابتداء دعوتی که  
میرزا حسینعلی برای خود در اردن نمود اواخر سنه هشتاد و یک و اوائل هشتاد و دو  
بود و اما سنه هفتاد و نه میرزا حسینعلی در بغداد ساکن بود و هیچ مطلب تازه در آن  
سنه از وی بروز ننمود!

پس کذب این معجزه و این غیب گوئی ظاهر است زیرا که اتفاق جمیع بهائیان بر  
حسب آنچه در کتب خودشان نوشته اند از ابتداء ورود به بغداد تا زمانی که میرزا  
حسینعلی را از بغداد جلب نمودند بر یک نظم و یک وتیره اظهار مطلب می نمودند.  
چنانکه در باب اول از همین مقصد گذشت و اگر کسی گوید که شاید مرادش از آن  
بزرگواری که سلطنتش به نوزده نمی رسد میرزا حسینعلی بوده است جوابش آن است  
که میرزا حسینعلی بیست و چهار سال در عکا فقط توقف داشت چه جای آنچه در

می گردد اگر ممکن بود که غیر صاحب ظهور اظهار ظهور نماید البته می فرمود که فلان علامت را ملاحظه نمایند و فلان آیه را مشاهده کنید و دقت نمایید . انتهى .

بعد از آن بلافاصله از کتاب اسماء بیان این عبارت را نقل نموده است  
فی الباب العاشر من الواحد السابع : فليحرزن كل نفس به هيكل اسم المستغاث الى ان يقول - جل جلاله - و اگر بر عدد اللهم طرح شود واحد واحد عدد واحد ناقص می شود و چون الف و لام بر آن زیاد شود عدد حی زیاد می آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر است . انتهى .

و پس از آن این عبارت را ایضاً بر سبیل شرح نوشته است که صد و شش مرتبه مستغاث را نوزده نوزده طرح نمایند سیزده که عدد احد است کم می آید و با الف و لام هیجده که عدد حی است زیاد می آید و می فرماید آن یوم قیامت است و مظهر آن ظاهر است اگر مقصود این نباشد این بیان لغو و عبث و مهمل و بی معنی خواهد بود . (انتهی عبارات دلایل العرفان).

راقم این حروف گوید که: در این دو فقره از عبارت بیان که نقل و شرح نموده است قدری تدبر فرما تا بطلان این کلمات را چون سایر کلمات این طائفه برای العین مشاهده فرمائی .

اولاً آنکه در عبارت اولی نوشته است که مبدء ظهور تا عدد واحد که نوزده است در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می شود . پس صریح این کلام و صریح شرحی که بر این کلام نمود ریاست که از سنه یک هزار و دویست و شصت که مبدء ظهور است تا هجده سنه ایمان به حروف حی که هجده است ظاهر می شود و در سنه نوزده که سنه عدد واحد است آن شخصی که باید ظاهر شود ظاهر خواهد گردید . پس بر حسب صریح این عبارت از بیان و تصریح صاحب دلایل العرفان سنه ظهور میرزا حسینعلی باید هفتاد و نه بوده باشد و این کلام منافات دارد با عبارت فقره ثانیه بیان که نوشته است مستغاث را بر عدد اللهم طرح نمایند تا آخر آنچه سبقت یافت زیرا که بر حسب عبارت فقره ثانیه سنه ظهور اول سنه هفتاد و هشت می شود زیرا



در بافندگی های طائفه بابیه در عدد مستغاث و حساب بی حساب ایشان ..... ۱۲۳

که سنه شصت خود داخل در حساب است و باقی مانده از مستغاث بر حسب عبارت خودش هجده می باشد و بسیار واضح است که هم چنانیکه عدد یک غیر عدد دو است هم چنین عدد هجده غیر عدد نوزده است و عدد نوزده باقی مانده از عدد المستغاث نمی باشد . و ثانیاً آنکه در عبارت ثانیه بیان که نوشته است که چون الف و لام بر مستغاث زیاد شود عدد حی که هجده است زیاد می آید این سخن بر حسب علم اعداد مزخرف و نامربوط است زیرا که الف و لام داخل در حقیقت کلمه نیست بلکه الف و لام کلمه ای است به نفسه که مفید معنی تعریف است و چون معنی حرفی دارد و مستقل به نفس نیست از این جهت باید او را با کلمه دیگر ذکر نمایند . پس صحیح نیست که عدد آن را در حساب عدد کلمه دیگر که مستغاث است اخذ نمایند چنانکه در عبارت بعد که مذکور خواهد شد صاحب بیان مستغاث را مکرراً ذکر نموده و بدون الف و لام نوشته است . پس چون نظر به عدد حروف مستغاث شود و الف و لام به آن اخذ نشود سیزده عدد ناقص می شود چنانکه خود تصریح نموده است و عدد ناقص لغو و عبث و مهمل و بی معنی است . چنانکه در شرح آن نوشته است و علاوه بر این مطالب گذشت که در سنه هفتاد و هشت و هفتاد و نه که در بغداد بودند از میرزا حسینعلی دعوی تازه و مطلبی جدیدی بروز نمود که منطبق بر این عدد هجده یا نوزده گردد و گفته شود که در سنه مستغاث یا المستغاث فلان مطلب بروز و ظهور نمود . پس این های و هو در این دو فقره تماماً بلا جهت و بدون ثمره می باشد .

و بالجمله در صفحه ۲۱۰ دلائل العرفان از کتاب اسماء بیان این عبارت را نقل می نماید که فی الباب الخامس و العاشر من الواحد الثالث من امن بمن يظهره الله فکانما امن بالله فی کل العوالم ظهور الله در هر ظهور که مراد مشیت اولیه است بهاء الله بوده و هست که کل نزد بهاء اولاً شیء بوده و هست ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحہ ما بین ظهور و ایمان کل من فی البیان فاصله نشود که به قدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بماند اگر احتیاط دامن گیر آن ها نشود که آن احتیاط در نار بوده و

هست اگر چه امید از فضل خداوند عطف رؤف این است که در حین ظهور با او امر عالیه متعالیه خود اهل بیان را از رقد بیدار کند و نگذارد تا امر محکم غیاث یا مستغاث در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست الا الله هر وقت شود باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی به جا آورند اگر چه امید از فضل اوست که تا مستغاث نرسد و کلمه الله از قبل مرتفع شود و انما الدلیل آیاته و الاثبات علی نفسه نفسه اذا لغیر يعرف به و هو لا يعرف بدونه سبحان الله عما یصفون . انتهى .

عبارتی که نسبت به کتاب اسماء بیان داده است مشاهده می فرماید که عبارت به چه مقدار تشویش و اضطراب دارد به قسمی که معنای محصلی از او استفاده نمی گردد .

پس صاحب دلائل العرفان در مقام تفسیر و بیان آن نوشته است چه قدر ابواب قبل و این باب ناطق است و شهادت می دهد که حین ظهور صاحب بیان آفتاب ظهور من یظهره الله جل ذکره مشرق بوده چنانچه از قبل عرض شد اول این نیر قدم سنه تسع بود و نه و ده و یازده سنین مهلت است و در سنه هجده و نوزده حرارت آفتاب ظهور جمیع غمام و حجاب را خرق می فرماید و این باب هم مؤید و اعظم شاهد و اکبر حجت است و سنه مستغاث سنه آن است که به کلی امر را ظاهر می فرماید و پرده من جمیع جهات از وجه کل شیء برداشته می شود و فریاد رسی غیر یظهره الله نبوده و نیست و قبل از سنه ظهور اهل بیان را می فرماید در رقد و نارند و رجا می نماید که با او امر عالیه متعالیه خود اهل بیان را از رقد بیدار کند و نگذارد تا امر محکم غیاث یا مستغاث در نار بمانند غیاث یا مستغاث به لفظ تردید نازلست و محکم صفت در نار بودن اهل بیان است تا آن یوم چه که عجل را من دون الله اخذ کرده بودند تقلیداً او و هما و شهرت و مؤید و مفسر و مؤکد اینکه محکم صفت در نار بودن اهل بیان است آنکه احدی عالم به ظهور نیست الا الله هر وقت شود باید کل قبول نمایند و شکر نمایند و احتیاط در نار است . انتهى .

راقم این حروف گوید که تمام مقصود این طائفه از قیل و قال در عدد مستغاث همین است که در این باب نوشته است .

در بافندگی های طائفه بابیه در عدد مستغاث و حساب بی حساب ایشان ..... ۱۲۵  
پس ملاحظه فرما اگر یک مطلب عقلائی در این باب یافتی احتمال توانی داد که در  
نزد این طائفه یک مطلبی دیگر یافت شود و اگر به جز های و هوی چیز دیگر یافت  
نشد این بیهوده سخن را با این طول و تفصیل که نسبت به کلمه مستغاث داده اند  
ملحق به سایر مزخرفات و هذیانات این طائفه بفرما .

اولاً ملاحظه فرما که در باب قبل از کتاب اسماء نقل نمود و خود صاحب دلائل  
العرفان در تفسیر آن تصریح کرد بر اینکه مستغاث بدون الف و لام سیزده عدد ناقص  
باشد و عدد ناقص لغو و عبث و مهمل و بی معنی خواهد بود و شما خود می بینی  
که در این باب کلمه مستغاث را بدون الف و لام اخذ نموده و آن را اصل قرار داده دو  
مرتبه از عبارت بیان و سه مرتبه از خود این کلمه را بدون الف و لام ذکر نموده گانه  
آن حساب قبل را فراموش نموده .

و ثانیاً آنکه نوشته است که اول طلوع آن نیر قدم سنه تسع بود و نه و ده و یازده سنین  
مهلت است . پس بنابراین که سنه یازده سنه مهلت باشد باید سنه دوازده سنه خارج  
از مهلت باشد یعنی سنه باشد که به کلی امر را ظاهر سازد و حال آنکه نوشته است  
در سنه هجده و نوزده حجاب را خرق می نماید و بعد از آن نوشته است سنه  
مستغاث سنه ای است که به کلی امر را ظاهر می فرماید و پرده من جمیع الجهات از  
وجه کل شیء برداشته می شود و بسیار واضح است که میرزا حسینعلی تا زمانی که  
از اردن عریضه به دربار شاه شهید سعید نور الله مرقدہ عرض نمود که سنه هشتاد و  
پنج بود اصلاً و مطلقاً دعوی لا اله الا انا نکرده بود چنانکه مضامین عریضه اش خود  
گواهی می دهد بر اینکه صاحب این چنین عریضه دعوی لا اله الا انا رب ما یری و  
رب ما لا یری نداشته زیرا که در موردی از عریضه اش نوشته است که ابدأ خلاف  
دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشد و در جای  
دیگر عریضه اش نوشته است بعضی از علما که این بنده را تکفیر نموده اند ابدأ  
ملاقات نموده اند و از این عبارات و عبارات دیگر که نوشته است در حدیث وارد  
است که لا تصدقوا النمام یعنی تصدیق نکنید اشخاصی را که سخن چینی می نمایند

فصل دوم از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۲۶  
در عریضه اش بسیار واضح است که این چنین کسی تا زمان نوشتن این عریضه پرده  
از روی کار بالکلیه بر نداشته بود و حال آنکه زمان این عریضه نگاری بیست و پنج  
سال از اول ظهور میرزا علی محمد گذشته بود و با وصف این مطلب چگونه صحیح  
است که گفته شود سینه مستغاث که سینه هجده است و سینه نوزده از اول ظهور سینه  
ای است که به کلی امر را ظاهر می فرماید و پرده من جمیع الجهات از وجه کل شیء  
برداشته می شود .

بلی در سینه یک هزار و دویست و هشتاد و یک و هشتاد و دو اظهار دعوی برای خود  
نمود و با برادر منازعه کرد آن هم نه به دعوی انی انا الله و سینه هزار و دویست و  
هشتاد و یک دخلی به هزار و دویست و هفتاد و نه که سینه نوزده است ندارد .  
و بالجمله رجوع به کتاب سیاح که از خود ایشان است و از تواریخ معتبره ایشان است  
بفرما تا بر شما معلوم شود که میرزا حسینعلی مادامی که در اردن بود پرده از جمیع  
دعاوی خود بر نداشت و آن دعوی بلند لا اله الا انا رب کل شی را در عکا نمود و آن  
بعد از سینه هشتاد و شش است که بیست و شش سال از اول دعوی میرزا علی محمد  
گذشته بود .

و ثالثاً آنکه در عبارت مذکوره نسبت به بیان داده است که امید از فضل خداوند  
عطوف رؤف این است که در حین ظهور با اوامر عالیه متعالیه خود اهل بیان را از رقد  
نار بیدار کند و نگذارد تا امر محکم غیاث یا مستغاث در نار بمانند و در تفسیر آن  
نوشته است که محکم صفت در نار بودن اهل بیان است تا آن یوم چه که عجل را من  
دون الله خدا اخذ کرده بودند تقلید اودهما و شهرت و مرادش از اینکه اهل بیان تا آن  
یوم در نار بودند و عجل را خدا اخذ کرده بود ندانست که طائفه بابیه تا روزی که  
میرزا حسینعلی از برای خویش دعوت نکرده بود گوساله پرستی می نمودند یعنی  
میرزا یحیی را نائب میرزا علی محمد باب می دانستند و آن گوساله را خدای خود  
قرار داده بودند .

پس قدری چشم دل را باز فرما تا بفهمی که خداوند به چه وضوح کذب کاذبین را

در بافندگی های طائفه بابیه در عدد مستغاث و حساب بی حساب ایشان ..... ۱۲۷

ظاهر و قطع و تین ایشان را فرموده است سنه یک هزار و دویست و هفتاد و دو و هفتاد و سه که میرزا حسینعلی در بغداد ایقان را نوشت همین زمانی است که به اعتقاد این طائفه پنج سال قبل از سنه مستغاث است و این مرد نوشته است که بابی ها در آتش بودند و گوساله پرستی می نمودند زیرا که هنوز از ظهور باب سنه هجده نرسیده بود. میرزا حسینعلی در همین زمان در کمال اهتمام ترویج از میرزا یحیی می نموده است چنانکه در صفحه ۷۳ ایقان نوشته است :

ای عزیز! در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق حفظ یابی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء مبسوط و قائم شده تا آخر آنچه نوشته است پس باید از این طائفه سؤال نمود که این همه مناقضه در اعتقادیات را چگونه شما جائر دانسته اید در این زمان مخصوص که میرزا حسینعلی ایقان را می نوشته است اگر بر حسب آنچه از بیان نقل کرده اید و خود تفسیر آن را نموده اید حقیقت دارد که طائفه بابیه در رقد نار بوده اند و گوساله پرستی می نموده اند پس این چیست که میرزا حسینعلی نوشته است که در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده است آیا در زمان گوساله پرستی مردم صبح ازلی است و انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده پس آنچه نوشتید تمام بر حسب اقتضاء زمان و مصلحت وقت بود و حقیقتی در میان شما نبوده در زمانی که میرزا حسینعلی این عبارت را در ایقان نوشت خود نمی دانست که بعد از این دعوی انی انا الله لا اله الا انا خواهد کرد و با میرزا یحیی معارضه و تعبیر از او به عجل خواهد نمود پس چون بنای دعوی گذارد و معارضه نمود لابد شد که از او به عجل و دجال و غیره تعبیر نماید .

و بالجمله چون مطلع بر مفاسد کلمات و های و هوی بی معنی ایشان شدی در مدعای ثانی تدبیر فرما و سر اینکه این طائفه کلمه مستغاث را اخذ نمودند و این همه واهیات بلا طائل و مناقضه گویی ها را در صفحات متعدده نوشتند بدان و آگاه باش

که چنانکه در باب اول همین مقصد گذشت بعد از کشته شدن باب میرزا یحیی و میرزا حسینعلی با یکدیگر قرارداد نمودند که مطلبی را اختراع نمایند و ریاست باب را برای خویش جلب نمایند. پس بنا بر این گزاردهند که میرزا یحیی به عنوان نیابت باب لباس تفرد پوشد و خود را از انظار مخفی و مستور نماید تا آنکه از خطر جانی محفوظ ماند و گاه گاهی چون صبح نورانی بر بعضی از بابیه به مناسبت وقت و مصلحت جلوه نماید و میرزا حسینعلی در ترویج از میرزا یحیی سعی و کوشش نموده و از او به صبح ازل و جمال ازلی و شمس حقیقی و سلطان حقیقی و مستغاث و غیر این مذکورات از القاب تعبیر نماید. ریاست کلیه ی طائفه بابیه به اسم میرزا یحیی و لکن شخص میرزا یحیی خود در کار نباشد مبادا با وی چنان سلوک شود که با میرزا علی محمد سلوک شد. پس در طغرا وصیت نامه به اسم میرزا یحیی از لسان میرزا علی محمد و خط وی جعل نمودند و میرزا حسینعلی بنا را بر ترویج گزارد و به همین قسم ترویج نمود تا وقتی که از اسلامبول او را به اردن فرستادند. پس در اردن چون از خطر جانی خود را آسوده دید به خیال اینکه دعوت را برای خویش نماید افتاد و میان دو برادر مشاجرت شد و طائفه بابیه در اردن و اسلامبول به دو فرقه شدند و هر یک تکفیر دیگری نمودند. پس آنچه در بغداد میرزا حسینعلی نوشت که در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده تا آخر آن زمانی بود که از میرزا یحیی ترویج می نمود و سعی بلیغ در جمع نمودن طائفه بابیه حول اسم مستغاث و صبح ازل و شمس حقیقت می کرد و کلمه مستغاث بر حسب قرار داد مانند صبح ازل از القاب میرزا یحیی بود و آنکه بعد از افتراق بابیه به دو فرقه و تکفیر یکدیگر نوشتند این عبارات بود که از کتاب اسماء بیان جعل نمودند که طائفه بابیه قبل از این در رقد نار بودند و عجل را من دون الله خدا اخذ کرده بودند و چون مورد این سؤال بودند که این مستغاث و سلطان حقیقت و شمس حقیقی که پیوسته در ایقان از او تمجید می نمودید که بود برای جواب از این اعتراض گفتند که مرادش از شمس حقیقت و سلطان حقیقی خود میرزا حسینعلی بوده و مراد از مستغاث که در

در بافندگی های طائفه باییه در عدد مستغاث و حساب بی حساب ایشان ..... ۱۲۹

کلمات وی بوده شخص خاصی نبوده بلکه مراد عدد خاصی که مطابق با مستغاث می باشد بوده است و چون این مطلب حقیقتی نداشت و عدد لفظ مستغاث با سنه دعوت میرزا حسینعلی مطابقه نمی نمود از این جهت کلمات ایشان در این مقام مختلف گردید در ده مورد و بیست مورد مستغاث را بدون الف و لام ذکر نموده اند و در یک مورد که بنای حساب و تطبیق می شود می گویند که چون مستغاث را بدون الف و لام بر اللهم طرح نمایند سیزده عدد کم می آید و عدد ناقص مهمل و بی معنی است . پس باید الف و لام حساب شود آن وقت هجده عدد زیاد می آید و این اشاره است به سنه ای که پرده از جمیع الجهات از کارها بالکلیه برداشته می شود .

و حال آنکه شما دانستید که در این سنه هجده اصلاً و ابداً بلکه تا چند سال بعد از آن پرده از روی کارها برنداشتی بوده است .

پس از مجموع کلمات ایشان ظاهر کردند که جمیع این افسانه ها من باب این است که حقیقتی در بین ایشان نبوده و در عدد مستغاث اصلاً مطلبی ندارند .

ندیدند حقیقت ره افسانه زدند .

**فصل سوم      از باب سوم**

**از مقصد ثالث**

**از کتاب اسرار العقائد جلد ۴**

### فصل سوم :

بدان که وضع قوانین کلمه به جهت نظام معاش و معاد باید از جانب خلاق عالم - جل جلاله - بوده باشد زیرا که او - جل جلاله - عالم به مصالح و مفسد نفس الامریه است و از غیر او چون کسی احاطه به جمیع مصالح و مفسد ندارد وضع قانون صحیح نیاید و از این سبب است که مشاهده می فرمائی که غالباً قوانینی که عقلاً قرار می دهند با آنکه مدتی مدید وزراء متفطن با تجربه در مجلس شوری نشسته و مشورت کرده اند تا آراء ایشان بر یک قانون قرار گرفته و آن را جعل نموده اند به جزئی ، زمانی که از اجرای آن قانون می گذرد ملتفت به مفسد آن می گردند ، آن قانون را برداشته تغییر می دهند و این نیست مگر به سبب آنکه ایشان التفات و احاطه به جمیع جهات مصلحت و منقصت آن قانون نداشته اند جایی که حال قانون و قرارداد جمعی از وزراء چنین باشد چگونه خواهد بود حال قانونی که یک نفر شخص ریاست طلب هیچ مدان برای امر ریاست خود وضع نماید میرزا حسینعلی به آن دست آویزی که مکرر مذکور گردیده است دعوی الوهیت نموده و علاوه بر آن طلب سجده و بندگی از عباد خدا کرد و به دست آویز آنکه کتاب اسماء بیان را میرزا علی محمد باب در جعبه گذارده و سر آن را مهر نموده و به نزد وی فرستاده آنچه خواست به عنوان اینکه در کتاب اسماء بیان است نوشت و به طبع رسانید و در دست و پای عوام انداخت . من جمله در صفحه ۲۴۰ دلائل العرفان میرزا حیدر علی بهائی از کتاب اسماء بیان نقل می نماید که : در باب سابع از واحد ثامن نوشته است که : جمیع ارواح دون علیین راجع است به باب اول که ساجد نگردد برای او در بیان آنچه بمن یظهره الله ساجد شود ارواح علیین است و اگر نفسی به هم رسد که ساجد نشود اوست کل دون علیین . **انتهی عبارت دلائل العرفان**

و ایضاً در صفحه ۲۴۵ از همان کتاب از باب رابع از واحد تاسع کتاب اسماء، نقل می نماید که :

فلتراقبن انفسکم و تسجدون یوم القیامه بین یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون



در طلب سجده نمودن میرزا حسینعلی از عباد خدا ونهی جمیع انبیاء از غیر خدا ..... ۱۳۱  
یعنی باید البته البته مراقبت نماید شما نفس های خود را و در روز قیامت یعنی یوم  
ظهور من یظهره الله که مراد میرزا حسینعلی است در پیش روی من یظهره الله سجده  
نمایید! ای ارباب ذکر پرهیزگاری نمایید و در ذیل باب عاشر از واحد تاسع در  
صفحه ۲۵۱ نوشته است :

لیستعدن کل من فی السموات و الارض و ما بینهما لیوم من یظهره الله و لیعرضن کل  
علیه و یشهدن بانه لا اله الا هو کل له یسجدون .

یعنی هر آینه البته البته باید مستعد شوند جمیع کسانی که در آسمان ها و زمینند و  
کسانی که ما بین آسمان و زمین می باشند از برای روز ظهور من یظهره الله که مراد  
میرزا حسینعلی است و هر آینه البته البته جمیع ایشان عرضه داشت بر او خواهند شد  
و همگی شهادت خواهند داد بر اینکه نیست معبود به حقی سوای میرزا حسینعلی و  
تمامی ایشان او را سجده می نمایند . سبحان الله العظیم .

چه بسیار سرکش است نفس انسانی که راضی نمی شود از عباد مگر اینکه او را  
سجده نمایند . سجده عبادت که مختص به ذات پاک اقدس الهی است .

پس ای عزیز! اگر خود را دوست داری قدری تدبر نما تا بصیرت پیدا کنی و سر این  
فرمایش را که تفکر ساعه خیر من عباده سبعین سنه و علی روایه سبعین الف سنه را  
بفهمی و هر چند عامی باشی این مقدار درک نموده ای که تمام همت انبیای عظام  
گرام که از جانب خداوند عالم مبعوث گردیدند مقصود بر همین بود که عباد الهی را  
از ستایش اصنام باز دارند . حضرت خلیل الرحمن را که به نار نمرودی انداختند در  
آیین نمرودیان گناهِش غیر از این نبود که عباد الهی را از ستایش اصنام منع می نمود  
و در روز عید که نمرودیان به صحرا رفتند در بت خانه ی ایشان تشریف فرما شد و  
بت های ایشان را در هم شکست . چنانکه حق تعالی می فرماید :

فراغ الی الهتهم فقال الا تاكلون ما لكم لا تنطقون فراغ عليهم ضرباً باليمين فاقبلوا اليه يزفون قال اتعبدون ما تنحتون و الله خلقكم و ما تعملون قالوا ابنوا له بنياناً فالتقوه فی الجحیم . ۱

و هم چنین است حال انبیای بنی اسرائیل ملاحظه فرمائید اسفار خمسہ تورات و کتاب سموئیل نبی و زبور داود و کتاب اشعیای نبی و ارمیا و خرقیل و سایر کتب عهد قدیم و جدید را تا بدانید که هیچ پیغمبر صاحب شریعتی مبعوث نشد مگر برای نهی از ستایش اصنام و اوثنان . در تورات در باب بیست و ششم سفر لاویان نوشته است برای خود بت ها مسازید و تمثال تراشیده و ستونی خود بر پا می نمائید و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید و در سفر تثئیه تورات در باب پنجم خطاب به بنی اسرائیل فرموده است که :

تو را از زمین مصر از خانه ی بندگی بیرون آوردم تو را به حضور من خدایان دیگر نباشد به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است یا از آنچه پایین در زمین یا آنچه در آنها زیر زمین است مساز آن ها را سجده و عبادت منما زیرا من که یهوه خدای تو هستم غیورم و گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می رسانم و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند و نیز در همین سفر تثئیه در باب سیزدهم نوشته است :

و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد ترا در خفا اغوی کند و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدر تو نشناختید عبادت نمائیم از خدایان امت هایی که به اطراف شما می باشند خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند از اقصای زمین تا اقصای دیگران او را قبول مکن و او را گوش مده و چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان

در طلب سجده نمودن میرزا حسینعلی از عباد خدا ونهی جمیع انبیاء غیر خدا ..... ۱۳۳  
کن و البته او را به قتل رسان . دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی  
قوم او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد چونکه می خواست تو را از یهوه خدایت که  
تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد ، منحرف سازد و جمیع اسرائیلیان چون  
بشنوند خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند  
شد . اگر درباره ی یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد  
خبر یابی که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته ساکنان شهر خود را منحرف  
ساخته گفته اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته اید عبادت نمائیم آنگاه تفحص و  
تجسس نموده نیکو استفسار نما و اینک اگر این امر صحیح و یقین باشد که این  
رجاست در میان تو معمول شده است البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و  
آن را و هر چه در آن است و بهائمش را به دم شمشیر هلاک نما و همه غنیمت آن را  
در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت بالکل  
بسوزان و آن تا ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد . انتهى .

و نیز در سفر تثبیه در باب بیست و نهم پس از اینکه تهدید و وعید و واژگون ساختن  
زمین ها را به بنی اسرائیل می فرماید نوشته است :

پس جمیع امت ها خواهند گفت چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت  
این خشم عظیم از چه سبب است ؟ آن گاه خواهد گفت از این جهت که عهد یهوه  
خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود  
ترک کردند و رفته خدایان غیر را عبادت نموده به آنها سجده کردند . خدایانی را که  
نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته . پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده  
تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است بر آن آورد و خداوند ریشه ی ایشان را  
به غضب و خشم عظیم از زمین ایشان کند . انتهى .

و در کتاب اشعیای نبی در باب چهل و هشتم بنی اسرائیل را تهدید و وعید بسیار  
نموده ، آن گاه نوشته است مبادا بگویی که بت من آن ها را به جا آورده و بت  
تراشیده و ضم ریخته شده من آن ها را امر فرموده است . انتهى .

و در کتاب ارمیای پیغمبر در باب یازدهم نوشته است :

و خداوند مرا گفت: فتنه در میان مردان یهود و ساکنان اورشلیم پیدا شده است .  
خدایان غیر را پیروی نموده ، آن ها را عبادت نمودند و خاندان اسرائیل و خاندان  
یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند . بنابراین این خداوند چنین

می گوید: اینک من بلائی را که از آن نتوانند رست ، بر ایشان خواهم آورد و نزد من  
استغاثه خواهند کرد؛ اما ایشان را اجابت نخواهم کرد و شهرهای یهودا و ساکنان  
اورشلیم رفته نزد خدایانی که برای آن ها بخور می سوزانیدند فریاد خواهند کرد ، اما  
آن ها در وقت مصیبت ایشان را نجات نخواهند داد . زیرا که ای یهودا شماره خدایان  
تو به قدر شهرهای تو می باشد و بر حسب شماره کوچه های اورشلیم مذبحهای  
رسوایی بر پا داشتید . یعنی مذبحها به جهت بخور سوزانیدن برای بعل . پس تو برای  
این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند منما زیرا که چون در  
وقت مصیبت خویش مرا بخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود و در کتاب حزقیل  
پیغمبر در باب ششم نوشته است :

و کلام خداوند بر من نازل شده ، گفت ای پسر انسان نظر خود را بر کوه های  
اسرائیل بدوز و درباره ی آن ها نبوت کن و بگو ای کوه های اسرائیل کلام خداوند  
یهوه را بشنوید . خداوند یهوه به کوه ها و تل ها و وادی ها و درها چنین می فرماید :  
اینک من شمشیری بر شما می آورم و مکان های بلند شما را خراب خواهم کرد و  
مذبحهای شما منهدم و تمثال های شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را  
پیش بت های شما خواهم انداخت و لاشه های بنی اسرائیل را پیش بت های ایشان /  
خواهم گذاشت و استخوان های شما را گرداگرد مذبحهای شما خواهم پاشید و در  
جميع مساکن شما شهرها خراب و مکان های بلند ، ویران خواهد شد تا آنکه  
مذبحهای شما خراب و ویران شود و بت های شما شکسته و نابود گردد و تمثال  
های شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود . **انتهی .**

در طلب سجده نمودن میرزا حسینعلی از عباد خدا ونهی جمیع انبیاء از غیر خدا ..... ۱۳۵  
و سایر کتب انبیای سلف را مطالعه فرما تا بدانی که در هر فصل و هر باب از کتب  
مذکوره نهی از عبادت اوئان شده و آنچه از قتل عام و اسیری و ابتلاء ات عامه بر بنی  
اسرائیل وارد آمده ، بر حسب مضامین کتب مذکوره من باب این بوده است که سخنان  
انبیاء خود را نشنیدند و به پرستش اوئان و بت ها مشغول گردیدند .

و هم چنین جمیع زحماتی که بر حضرت خاتم النبیین ( صلی الله علیه و آله و سلم )  
از قریش وارد آمد برای این بود که ایشان را از عبادت لات و عزی و حبل و سایر  
اصنام منع می فرمود .

و بالجمله انبیا و مرسلین ، همتی به غیر این نمی داشتند که بندگان خدا را به  
خدایپرستی بدارند و از سجده کردن به غیر حق سبحانه و تعالی منع نمایند .  
چنانکه حق تعالی در قرآن حمید مجید اخبار می فرماید بقوله تعالی :

**و لقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت فمنهم من  
هدی الله و منهم من ضلله .<sup>۱</sup>**

و تمام عداوتی که بت پرستان نسبت به ایشان می نمودند من باب همین بود که  
می گفتند : **ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما كان یعبدا بائنا  
فاتونا بسلطان مبین .<sup>۲</sup>**

پس چون بر این مطلب التفات نمودی ، چشم حقیقت بین بگشا تا بینی که پس از  
صدمات و لطمات بسیار که حضرت خاتم انبیا ( صلی الله علیه و آله و سلم ) متحمل  
گردید ، سنگ ها و چوب ها خورد و سختی ها کشیده ، شمشیر زد تا بت ها را از بام  
خانه کعبه به زیر انداخت و شکست . پس به سبب نفوذ کلمه اسلام بت خانه هایی  
که در سایر مواضع حجاز و یثرب و شامات و عراق و سایر ممالک عرب و عجم بود  
، همه خراب گردید . آتشکده ها خاموش شد و مردم به خدایپرستی و عبادت خالق

<sup>۱</sup> - النحل - ۳۶ - ۲ - ابراهیم = ۱۰

فصل سوم از باب سوم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۳۶

آسمان و زمین مشغول گردیدند . شیطان رجیم فتنه انگیزت چنان فتنه که ثانیاً بت خانه ها ساخته گردد و بت پرستی شایع گردد . میرزا حسینعلی را بر این داشت که دعوی نماید بر این که من مظهر رب اعلی هستم . باید عباد خدا مرا سجده نمایند و رفقای وی از کتاب اسماء بیان نقل نمودند که باید در هر خانه یک جایی برای ظهور میرزا حسینعلی خالی بگذارند و بر سلاطین لازم است که آن خانه را که برای ظهور وی می گذارند ، از بلور بسازند و در هر بلدی و قریه و دهکده باید یک خانه برای تجلی میرزا حسینعلی بنا نمایند . چنانکه در صفحه ۲۲۴ دلائل العرفان نوشته است :

ان الله قد حکم بان بینوا فی کل مدینه او قریه بیت حر لعل .

اگر یومی شمس حقیقت بر آن اراضی بگذرد ، مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بنخود نماید!

و در صفحه ۲۴۴ نوشته است فی الباب الاول من الواحد التاسع عز ارض الله است : در هر مقعدی سزاوار است جای یک نفس باقی گذارند برای من یظهره الله چون که نمی شناسند او را و او را لاحترام اسم او ولی او می شناسد و می خندد بر عبادی که بر این اسماء این اعظام و احترام می نمایند . و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب نوشته است فی الباب الثالث من الواحد التاسع : و لله من کل ملک او سلطان بیت من البلور . که اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد اعلای از کل خلق گردد و از این قبیل عبارات در کتب ایشان بسیار است .

پس از روی ادراک و دانایی نظر در احکامی که از روی هوا و هوس نفسانی نموده اند بنما ؛ تا بدانی که دعوی انی انا الله و طلب سجده از عباد نمودن و حکم به این که باید یک خانه برای مدعی مقام الوهیت خالی گذارند ، نتیجه ای سوای بت پرستی و بت خانه ساختن نخواهد داد و در این اوقات برای العین مشاهده می نمایی که هر یک بابی بهائی یک عکسی از عباس افندی در بغل دارد که او را سجده می نماید و عکس میرزا حسینعلی در این منازلی که مختص برای ظهور وی ساخته اند ، گذارده اند و چون داخل در آن منازل می گردند ، برای عبادت خم می شوند و آن عکس را

در اینکه آیین طائفه جدیده عن قریب سحریه بت پرستی خواهد گردید ..... ۱۳۷

سجده می نمایند و بر حسب آنچه مذکور شده است ، صورت میرزا حسینعلی را بعضی از بهائیان به روی طلا نقل نموده اند و اگر خدای نخواستہ این آئین رواج گیرد به قسمی که بتوانند علانیه اظهار عقائد خود را نمایند عن قریب قلم زن ها و حجارهای ماهر پیدا خواهد شد و صورت وی را مجسم از طلا و سنگ تصویر نموده و در این منازلی که برای عبادت ایشان قرار داده اند ، آن صورت ها را نصب نموده ، در صدر هر عبادت خانه صورت میرزا حسینعلی را چون بت هایی که در صدر بت خانه ها می باشد ، منصوب خواهند کرد برای اینکه چون از آن بت خانه داخل شوند او را سجده نمایند .

تمام آنچه تا به حال شده است و آنچه بعد از این گردد من باب این است که سجده برای غیر خدا در این آئین فرض شده و میرزا حسینعلی الا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون گفت و میرزا حیدر علی در صفحه ۲۳۵ از کتابش نوشت که همین قسم که کینونت او مظهر الوهیت و ربوبیت است کلام اوست بر کل کلام ها که اگر انسان می بود می گفت : انی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یاکل الحروف ایای فاتقون .

پس ای عزیز! به هوش بیا و ملتفت شو و حقیقت بت پرستی را از آئین و آداب ایشان هم به چشم ظاهر و هم به دیده ی بصیرت ملاحظه فرما . پس اگر به چشم عقل تعمق در این اوضاع و این اسباب نمائی هر آینه برای العین مشاهده می فرمائی که این همان بت پرستی است که عبده اوئان می گفتند: **هؤلاء شفعاثنا عند الله** و در همین زمان جمیع بت پرستان هندوستان می گویند که تا به حال شش خدا آمده است و گذشته است و یک خدای دیگر خواهد آمد و ما چون از آن خدایانی که آمده اند باید فیض ببریم ، خود ایشان را که نتوانیم ملاقات نمود زیرا که ایشان گذشته اند لهذا صورت های ایشان را در معبد خود گذارده ایم و سجده می نمائیم زیرا که این صورت ها که ما خود ساخته ایم حکایت از آن خدایان گذشته می نمایند .

فصل اول از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۳۸  
راقم این حروف گوید که مضمون این عبارت را خود از شخص بت پرست شنیدم در  
وقتی که سؤال از حقیقت اعتقاد وی نمودم .

پس شخص عاقل چون نظر به این احکام نماید ، بالقطع و یقین ادراک می فرماید که  
این دین و این آئین از جانب خداوند عالم نیست . در دین الهی احکامی که در آن  
سجده به غیر الله جائز باشد نخواهد بود . بلکه این اساس از بناهای محکمه شرک و  
بناهای مستحکمه کفر است که شیطان رجیم با این تسویلات عباد خدا را به بت  
پرستی داشته . چنانکه سالفین از بت پرستان را به همین قبیل مکر و خدعه به ساختن  
بت خانه ها و تراشیدن و سجده نمودن به اصنام وا داشته . بیچاره عوام که خود  
التفات به این معانی ندارند جمعی از بت پرستان پیدا شده اند که برای چهار پاره  
زخارف دنیویه در این باب عبارت ها چنانکه بعضی از آنها مذکور گردید نوشته اند و  
به شیرین زبانی و خوش بیانی این همع رعاع را اغفال داده ، باطل ظاهر البطلان را  
ملبس به لباس حق نموده اند و ایشان را اغوی می نمایند

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.<sup>۱</sup>

## فصل اول از باب چهارم

از مقصد ثالث

کتاب اسرار العقائد جلد ۴



در اینکه آیین طائفه جدیده عن قریب سحرّیه بت پرستی خواهد گردید ..... ۱۳۹

## باب چهارم از مقصد سوم:

در بیان کلمات باطله و اعتقادات سخیفه این طائفه در خصوص قیامت و احوال و اوضاع آن و این باب مبتنی بر چهار فصل است.

### فصل اول:

بدان که اعتقاد به وقوع قیامت و حشر و نشر و اینکه پس از این دار دنیا که دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است دار دیگر می باشد و عالمی غیر از این که باید در آن عالم اشخاصی که در این دار دنیا مکلف بوده اند سزا و جزای اعمال خود را ببینند فی الجمله مطابق با حکم قطعی بتی عقل است با این مقدمات که پس از اینکه عقل بر سبیل قطع ادراک نمود بر اینکه خلاق عالم جل جلاله این عالم را عبث و بازیچه خلق نفرموده است زیرا که از حکیم فعل عبث و لغو صادر نخواهد گردید حکم قطعی می نماید بر اینکه ایجاد نمودن حق تعالی عباد را و عطا نمودن ایشان نفس ناطقه و قوه عاقله را و ارسال رسل و انزال کتب نمودن و عباد را مکلف به تکلیفات چند کردن و به تاکیدات اکیده ایشان را امر به اطاعت و امتثال و نهی از معاصی و سیئات نمودن اگر متعاقب به ثواب و منافی که عاید حال مطیعین شود و عقاب و خسارتی که وارد بر عاصین گردد، نبوده باشد هر آینه جمیع این امور بلا نتیجه و عبث و لغو خواهد بود.

پس چون نظر دیگر نماید و ملاحظه کند که این تکالیف نسبت به هر مکلفی تا آخر عمر او باقی است هر چند ساعت آخر عمرش باشد بلکه هر گاه بر حال قدرت و اختیار باشد تا نفس آخر از روی اطاعت و امتثال می خواهند قطع می نماید بر اینکه آن ثواب و عقاب که نتیجه و ثمره اطاعت و مخالفت است منحصر در منافی که در این دار تکلیف به ایشان می رسد نخواهد بود چه اگر منافع عباد و نتیجه اعمال منحصر در همین منافع دنیویه باشد هر آینه بر اشخاصی که در راه خدا بذل جان نمودند، ظلم خواهد بود. پس بر سبیل قطع و یقین ادراک می نماید و حکم می کند که آن عالم سزا و جزا بعد از گذشتن این عالم تکلیف می باشد که در آن عالم نتایج

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۴۰  
اعمال و منافع اطاعت و امثال و مضار نافرمانی و اعراض در آن عالم به محسنین و  
معرضین واصل گردد تا این مقدار را عقل بر سبیل قطع حکم می نماید و زاید بر این  
موکول است به بیان انبیا و رسل .

### فصل دوم :

بدان که هر یک از انبیا و رسل از عالم آخرت ، عالمی که پس از این دار تکلیف و  
عالم تناکح و تناسل می باشد اخبار داده اند و امت خود را به مقدار همت و استعداد  
خود امت ترغیب و ترهیب به دان نموده اند . از جمله در این توراتی که فعلاً در ید  
یهود است در سفر اول در باب بیست و پنجم در آیه ۸ نوشته است : و ابراهیم جان  
بداد و در کمال شیخوخیت پیر و سیر شده بمرد و به قوم خود ملحق شد . انتهى .

و این عبارت صحیح است در اینکه مرگ موجب فنا و نابود شدن بنی آدم نمی گردد  
بلکه پس از مردن عالمی دیگر هست که اهل آن عالم زنده اند به زندگانی اخروی به  
قسمی که هر یک از ایشان که از این دنیا ارتحال نمایند به آن ها ملحق می گردند و  
در حقیقت به منزل اصلی خود می رسند و هم چنین در همان باب درباره ی اسماعیل  
در آیه ی ۱۷ می نویسد :

و مدت زندگانی اسماعیل صد و سی و هفت سال بود که جان را سپرد؛ بمرد و به  
قوم خود ملحق گشت .

و همچنین در سفر مثنی در باب سی و دوم در ضمن خطابات الهیه به حضرت موسی  
در آیه ۵۰ می نویسد :

و تو در آن کوهی که به آن بر می آئی وفات کرده به قوم خود ملحق شو چنانکه  
برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد .

و در باب هشتم همین سفر مثنی خطاب به بنی اسرائیل می فرماید و در آیه ی ۱۶  
می نویسد که : تو را در بیان با من واخورانید که پدران آن را ندانسته بود تا تو را  
ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان کند . انتهى .

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۴۱

و این صراحت دارد بر اینکه منافع و مضار آزمایش و امتحانات الهیه بر عباد در عالم آخرت به ایشان می رسد و ایضاً در همان سفر ایضاً در باب ۳۲ در آیه ۳۵ می نویسد انتقام و جزا از آن من است؛ هنگامی که پای های ایشان بلغزد زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک شده است و قضای ایشان می شتابد زیرا که خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد چون می بیند که قوت ایشان نابود شده و هیچ کس چه غلام و چه آزاد؛ باقی نیست و خواهد گفت خدایان ایشان کجایند؟ و ضحره ای که بر آن اعتقاد می داشتند، که پیه قربانی های ایشان را می خوردند و شراب هدایای ریختنی ایشان را می نوشیدند، آن ها برخاسته؛ شما را امداد کنند و برای شما ملجأ باشند. الان ببینید که من خود هستم و با من خدای دیگر نیست. من می میرانم و زنده می کنم و شفا می دهم و از دست من رهانده ای نیست زیرا که دست خود را به آسمان بر می افرازم و می گویم که من تا ابد الابد زنده هستم. انتهى.

و این عبارت صریح است در اینکه داوری و شفقت بر عباد و انتقام و جزائی که مسبب از نافرمانی و فساد است بعد از مردن و نابود شدن قوت های ایشان یعنی بعد از انتقال و ارتحال از این دنیا به دار آخرت ثابت می باشد و آیات دیگر در خصوص اسفار خمسه تورات و عموم کتب عهد قدیم در باب عالم آخرت بسیار می باشد و من باب اختصار اکتفا به مقدار مذکور گردید.

و اما در اناجیل اربعه که فعلاً در دست نصاری است امر قیامت و دار آخرت و اینکه آن داری است بعد از این دار تکلیف و خارج از عالم توالد و تناسل اصرح است از آنچه در تورات مسطور است چنانکه سزاوار نیز چنین است که اوضح و اصرح بوده باشد زیرا که روحانیت حضرت عیسی و تکمیل عباد در شریعت آن جناب زیاده از آن است که در شریعت حضرت موسی بوده است.

در باب هشتم انجیل متی درباره یوزباشی در آیه ۱۰ نوشته است :

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۴۲

عیسی چون این سخن را شنید متعجب شده به همراهان خود گفت : هر آینه به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست و در باب دوازدهم همان انجیل در آیه ۳۲ نوشته است :

اما کسی که بر خلاف روح القدس گوید ، در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد و در باب هجدهم انجیل لوقا در آیه ۲۹ نوشته است :

به ایشان گفت هر آینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را به جهت خدا ترک کند بجز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی و در باب بیست و سوم انجیل لوقا درباره یکی از آن دو نفری که نوشته است به همراه عیسی مصلوب شدند در قرب وفاتشان در آیه ۴۲ نوشته است :

پس به عیسی گفت ای خداوند مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خدا آئی . عیسی به وی گفت هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود و هم چنین است آیات بسیار دیگر که در انجیل در باب عالم آخرت و اینکه در آن عالم تناکح و تناسل نیست ، موجود می باشد و داعی بر اینکه در این مختصر زیاده بر آنچه مذکور گردید ثبت و ضبط گردد نمی باشد .

و اما در قرآن حمید مجید؛ پس از آن جایی که این کتاب کریم اتم و اجمع و اکمل از جمیع کتب سماویه است و آنچه در سایر کتب آسمانی به نحو اشاره و اجمال ذکر شده در قرآن شریف به نحو ابسط مبین و مفصل نازل گردیده . خصوصاً در باب مبدا و معاد که چون کسی از روی انصاف و عقل و ادراک تعلیمات فرقان را ملاحظه نماید کالشمس فی رابعه النهار افضلیت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم - را از سایر انبیا مشاهده فرماید . لهذا در باب قیامت و اوضاع آن و رضوان الهی و درجات آن و نیران سخط خدائی و درکات آن در این کتاب کریم به قسمی این امور را معروف و مخفیات آن را مشهود فرموده که از کثرت ظهور در نظر ارباب معرفت و هوش چنان نماید که گوئیا در همین دنیا اهل جنت وارد جنت و اهل نار را در نار

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۴۳

مستقر مشاهده می فرمایند و از آن عالم به تعبیرات مختلفه و اسامی متعدده چون یوم البعث و یوم النشور و یوم المعاد و یوم الجزاء و یوم التناد و یوم الحساب و یوم القیمه و ساعت و محشر و طامه و یوم الموعود و یوم التلاق و یوم الحسره و یوم الجمع و یوم التغابن و یوم الفصل و یوم عظیم و یوم بتلی السرائر و یوم عسیر علی الکافرین الی غیرها من الاسامی که هر یک از آنها را به مناسبتی از مناسبات تعبیر فرمود و به عبارات واضح و بیانات وافیه واقعیت آن را برای اهل عالم تسجیل فرموده .

چنانکه میفرماید: **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارہ اخری<sup>۱</sup>**

یعنی از خاک خلق کردیم شما را و در خاک برمی گردانیم شما را و از خاک بیرون می آوریم شما را .

یک مرتبه ی دیگر بین به چه وضوح و بیان اثبات می فرماید که پس از این مردن و خاک شدن؛ از همین خاک باید بیرون آییم و هم چنین می فرماید :

**الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون<sup>۲</sup>** .

و هم چنین می فرماید :

**و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو و للدار الاخره خیر للذین یتقون افلا تعقلون و قوله تعالی و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا<sup>۳</sup>**

الی غیرها از آیاتی که بر همین مضامین وارد گردیده و منکرین آن را به مضامین مختلفه تعبیر و سرزنش و ملامت فرموده! چنانکه می فرماید :

**قالوا انذا متنا و کنا تراباً و عظاماً انا لمبعوثون<sup>۳</sup>**

۲ - مومنون = ۸۲ و الصافات = ۱۶

۲ - الروم = ۴۰

۱ - طه - ۵۵

لقد وعدنا نحن و آبائنا هذا من قبل<sup>۱</sup>

و قوله تعالى: ايعدكم انكم اذا متم و كنتم تراباً و عظاماً انكم مخرجون<sup>۲</sup>

و قوله تعالى: ائذا كنا عظاماً و رفاقا ائنا لمبعوثون خلقاً جديداً<sup>۳</sup>

و قوله تعالى: ائذا متنا و كنا تراباً و عظاماً ائنا لمبعوثون او ابائنا الاولون

قل نعم و انتم و اخرون و قوله تعالى: ائذا متنا و كنا تراباً و عظاماً ائنا

لمبعوثون او ابائنا الاولون قل ان الاولين و الاخرين لمجموعون الى

ميقات يوم معلوم<sup>۴</sup>

و يقوله تعالى: زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا قل بلى و ربى لتبعثن ثم

لتنبؤن بما عملتم و ذلك على الله يسير<sup>۵</sup>.

الى غيرها من الايات و من باب رفع استبعاد و رفع استعجاب جاحدين که در نظرها

چنین جلوه می دادند که این امری است محال که بعد از مردن و خاک شدن بدن و

پوسیده شدن استخوان ها این اجزای متلاشیه متفرقه جمع گردد و ثانياً افاضه روح بر

آن گردد ، استدلال بر این مطلب عقیلی فرموده که :

منشیء و مخترع هر شیء ، آن کسی که چیزی را در مرتبه اولی انشاء و اختراع

می نماید و از عدم به وجود می آورد ، قدرتش زیاده بر این است که از اجزاء بالیه او

در مرتبه ثانیه همان شیء را انشاء فرماید . چنانکه می فرماید :

و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اھون علیہ .<sup>۶</sup>

۱- النمل - ۶۸ ۲- مومنون = ۲۵ ۳- الاسراء = ۴۹ ۴- الواقعه = ۴۷ تا ۵۰

۵- التغابن = ۷ ۶- الروم = ۲۷

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۴۵  
یعنی خداوند عالم آن کسی است که ابداع نمود و از عدم به وجود آورد خلق را ،  
پس بعد از مردن ایشان عود می دهد و دو مرتبه ایجاد می فرماید و عود دادن آسان تر  
است بر کسی که ابتداءً و بدون مقدمه ایجاد فرماید.

و در سوره ی مبارکه یس می فرماید :

اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هو خصيم مبين و ضرب لنا مثلا  
و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها  
اول مره و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا  
فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان  
یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئاً ان یقوله کن  
فیكون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون .<sup>۱</sup>

و این آیات شریفه در وقتی نازل شد که ابی بن خلف به مجلس حضرت رسالت پناه  
- صلی الله علیه و آله و سلم - در آمد و جمعی از صناید قریش حاضر بودند . پس  
استخوان پوسیده را به دست مالید تا خورد و خاک شد و بر باد داد و گفت کیست که  
این اجزای متفرقه را جمع ساخته ، دیگر باره زنده کند ؟ ! حضرت رسالت پناه  
- صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود که :

آفریدگار من این اجزای متفرقه را جمع ساخته ، دیگر بار زنده کند و در قیامت او را  
مبعوث فرماید و تو را مبعوث کرده به دوزخ برد .

و ایضاً از قصص سالفین چون قصه پیغمبر بنی اسرائیل که مرور نمود بر قریه ای در  
حالتی که آن قریه افتاده بود بر سقف های خودش یعنی اول سقف های آن افتاده و  
بعد از آن دیوارهایش خراب شده به روی سقف ها افتاده بود . پس آن پیغمبر تعجب  
نمود و گفت چگونه زنده خواهد فرمود حق تعالی اهل این قریه را پس از مردن  
ایشان و خراب شدن اماکن و مساکن آن ؟ ! پس میرانید خداوند او را و حمار سواری

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۴۶

آن را قبل از زوال ظهر و تا صد سال او را مرده گذاشت . پس او را زنده فرمود در هنگامی که آفتاب روی به مغرب کردن داشت . آن گاه از وی سؤال فرمود که چه قدر درنگ نمودی ؟ او ندانست که مرده است و صد سال از وفاتش گذشته و ثانیاً زنده شده است . عرض کرد یک روز یا بعض از یک روز! . پس خداوند حمار او را که گوشتش خاک شده و استخوان های او پوسیده شده بود ، به او نمود و او را متنبه فرمود و در حضور وی برای اینکه برای العین مشاهده نماید حمار او را زنده کرد به این قسم که استخوان های آن حمار را بلند گردانید و گوشت بر آن ها پوشانید تا بداند که خلاق عالم چگونه مردگان را زنده خواهد نمود و ایشان را مبعوث خواهد فرمود . در قران حمید مجید این قصه را نیز برای رفع استبعادی که مردم از بعث و حشر جسمانی می نمودند بیان فرموده است بقوله تعالی :

او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوماً او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک و لنجعلک ایه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحمًا فلما تبین له قال ان الله علی کل شیء قدیر .<sup>۱</sup>

و از آنجایی که بعض شبها در باب قیامت و حشر اجساد در نظرها جلوه می نماید مثل آنکه پس از مردن خلایق و پوسیده شدن استخوان ها و خاک شدن اجزای خاک آبدان ایشان مخلوط و ممزوج با یکدیگر خواهد گردید و لابد به مرور ایام و گذشتن قرون و دهور؛ خاک های آبدان گرد و غبار خواهد گردید و هر ذره از ذرات غبار آنها به کوهی و صحرائی و دریایی متفرق و ممزوج با خاک صحرا و آب دریا خواهد شد . پس چگونه برای حشر اجساد هر ذره از ذرات غبار آبدان که گرد و غبار شده و به ته دریاها فرو رفته از آنچه ممزوج به آن شده جدا خواهد گردید و ثانیاً این اجزای از



در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۴۷  
مشارق ارض و مغارب آن در نزد یکدیگر جمع می شود تا آنکه ابدان عباد ثانیاً  
ساخته و پرداخته گردد و ارواح معاودت بابدان نماید .

لهذا حق تعالی -جل جلاله- قصه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن را در قران برای رفع  
این گونه استبعاد و شبهات بیان می فرماید و حاصل آن قصه آن است که؛

خلیل الرحمن با آنکه اعتقاد به معاد داشت از خداوند مسئلت نمود که خداوند عالم  
نماید به او کیفیت زنده کردن مردگان را تا آنکه برای العین مشاهده نماید و بر یقینش  
افزوده گردد و حق تعالی او را امر فرمود بر اینکه چهار مرغ را بگیرد و آن ها را به  
سوی خود گرفته خوب در آن ها در حال زندگی آن ها نظر نماید . پس آن ها را  
کشته و اجزای آن ها را از خون و گوشت و پوست و استخوان و پر و بال به هم  
آمیخته و اجزای هر یک از طیور مختلفه را با یکدیگر ممزوج و مخلوط نموده . پس  
آن اجزای مختلفه را منقسم ساخته و هر جزئی و قسمی را بر سر کوهی قرار دهد .  
پس بعد از آن هر یک از مرغ ها را با اسم خود آن مرغ بخواند و طلب نماید تا برای  
العین مشاهده نماید که اجزای آن ها چگونه از یکدیگر جدا می شود و آن اجزا از سر  
کوه های دور آنچه بر هر کوهی است متصل به آنچه بر کوه های دیگر می باشد می  
گردد و ثانیاً جسدان چهار مرغ ساخته و پرداخته گردیده و زنده شده به سوی  
حضرت خلیل بشتابند . حق تعالی -جل جلاله- این قصه را تذکار فرموده است.

بقوله تعالی **و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم  
تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن  
الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء ثم ادعهن یاتینک سعياً واعلم  
ان الله عزیز حکیم .<sup>۱</sup>**

مشاهده می فرماید که معاد جسمانی و بعث از قبور و حشر و نشر را به قسمی بر  
اهل عالم ظاهر فرموده که گوئیا امت حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - و

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۴۸  
سلم) روز قیامت و برخاستن خلایق را از قبور برای العین مشاهده می نمایند و آنچه در تاویلات این آیات شریفه مسطور گردیده است منافاتی با ظاهر آیه ندارد زیرا که تاویلات از بطون آیات است و هر آیه از آیات که ظاهری داشته و بطون آن تا هفتاد بطن از او اراده شده باشد لابد ظاهر آن هم مراد است. چنین نیست که بطن بدون ظاهر اراده شده باشد.

و بالجمله با وصف این چنین، امت را به حال خود وانگذاشته و اسباب اماته و احیاء و اوضاع قیامت و حساب و کتاب و میزان و صراط و جنت و نار هر یک را به کرات و مراتب در آیات شریفه تذکار و تکرار فرموده. به قسمی که هر بنده ای از بندگان الهی در هر حال متذکر آن بوده باشد و غفلت ننماید و در مقدمه قیامت که باید یک مرتبه مردم دنیا بمیرند و هلاک شوند به قسمی که در این دار دنیا که دار تولد و تناسل است کسی باقی نماند مگرراً از کیفیت نفخ صور اخبار فرموده است و در سوره نمل می فرماید:

**و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و کل اتوه داخرین<sup>۱</sup>.**

یعنی به خاطر بیاور و یاد کن روزی را که دمیده می شود در صور. پس به فزع در آیند و بترسند از هیبت آن هر که در آسمان ها باشد و هر کس در زمین است مگر کسانی را که خواسته باشد خداوند و در خبر وارد است که من شاء الله چهار ملک مقرب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل است که صاحب صور است و عزرائیل و جمیع مردگان می آیند به محضر حساب الهی در حالتی که خار و ذلیل بوده باشند و در سوره زمر چنین می فرماید: دمیده شود در صور پس نفخه و صدای صور چنان عظیم و مهیب باشد که صاعقه زند و بمیراند اهل آسمان ها و زمین را الا من شاء الله که بر حسب اخبار چهار ملک مقربند چنانچه سبقت یافت.

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۴۹

قال الله تعالى: **و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض**

**الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون** .<sup>۱</sup>

و در سوره مبارکه یس از شدت و مهابت و ناگهانی آن نفخه و زیادتی شدت فزعی که بر مردم وارد می آید چنین اخبار می فرماید که :

صیحه آن نفخه می گیرد مردم را در حالتی که مشغول به معامله و مخاصمه می باشند چنان سخت گیرد که هر کس هر جا باشد چه در متاجر و چه در شوارع یک مرتبه بمیرند به قسمی که نتوانند به منازل و اهل خود ، خود را برسانند و قوه و استطاعت وصیت کردن نداشته باشند .

قال الله تعالى: **ما ینظرون الا صیحه واحده تاخذهم و هم یخصمون فلا**

**یستطیعون توصیه و لا الی اهلهم یرجعون و نفخ فی الصور فاذا هم من**

**الاجداث الی ربهم ینسلون** .<sup>۲</sup>

و اما نفخه احیاء هم چنانی است که در آیه اولی فرموده است :

**و ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون** و در آیه ثانیه فرموده است :

**و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون** .

و در اخبار وارد است که فاصله میان نفخه اماته که نفخه اولی است و این نفخه ثانیه

که نفخه احیاء و من الاجداث الی ربهم ینسلون است ، چهل سال خواهد بود . پس

چون از قبرها بیرون آیند از روی تعجب و بیچارگی و درماندگی گویند :

**یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون** !

<sup>۱</sup>- الزمر - ۶۷ - ۲ - یس = ۴۹

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۵۰

الی غیرها من الایات و از زلزله شدن قیامت اخبار می فرماید به قوله تعالی :

اذا زلزله الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها .<sup>۲</sup>

و بقوله تعالی : و اذا القبور بعثت علمت نفس ما قدمت و اخرت<sup>۳</sup>

و قوله تعالی : یوم ترجف الراجفه تتبعها الرادفه<sup>۴</sup> و قوله تعالی :

ان زلزله الساعه شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما ارضعت و

تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و

لکن عذاب الله شدید .<sup>۵</sup>

و از کیفیت بیرون آمدن خلائق از قبور هر کس به حالتی که مناسب با اعتقاد و اعمال

خودش بوده باشد اعلان می فرماید . بقوله تعالی :

یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و

من یعمل مثقال ذره شراً یره<sup>۶</sup> و بقوله تعالی :

افلا یعلم اذا بعث ما فی القبور و حصل ما فی الصدور<sup>۷</sup> و قوله تعالی :

یوم یكون الناس كالفرش المبثوث و تكون الجبال كالعهن المنفوش<sup>۸</sup>

---

<sup>۱</sup> - یس - ۵۲    <sup>۲</sup> - زلزال = ۲    <sup>۳</sup> - انفطار = ۴    <sup>۴</sup> - النازعات = ۶    <sup>۵</sup> - حج = ۲

<sup>۶</sup> - الزلزله = ۷    <sup>۷</sup> - العادیات = ۷ و ۸    <sup>۸</sup> - القارعه = ۴ و ۵

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۵۱

و قوله تعالى: **الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس**<sup>۱</sup> و قوله تعالى: **وترى الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید.** الی غیرها من الایات و از شدت وحشت و دهشت روز قیامت خبر می دهد

بقوله تعالى: **قلوب یومئذ راجفه ابصارها خاشعه** و بقوله تعالى:

**یوم یفر المرء من اخیه و امه و ایه و صاحبته و بنیه لكل امرء منهم یومئذ شان یغنیه وجوه یومئذ مسفرة ضاحکه مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قتره اولئك هم الکفرة الفجرة**<sup>۲</sup> و قوله تعالى:

**و انذرهم یوم الازقه اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع**<sup>۳</sup> الی غیرها من الایات . و از نشر صحائف ذکر می فرماید؛ بقوله تعالى **فاما من اوتی کتابه بیمینه فبقول هاءم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حساییه فهو فی عیشه راضیه فی جنه عالیه و اما من اوتی کتابه بشماله فبقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حساییه یا لیتها کانت القاضیه هلک عنی سلطانیه**<sup>۴</sup> و قوله تعالى **فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً و ینقلب الی اهله سروراً و اما من اوتی کتابه وراء ظهره سوف یدعو ثبوراً و یصلی سعیراً انه کان فی اهله مسروراً.**<sup>۵</sup> الی غیرها من الایات .

- بقره = ۲۷۵

<sup>۲</sup> - عبس = ۲۴ تا ۴۲

<sup>۳</sup> - غافر = ۱۸

<sup>۴</sup> - الحاقه = ۲۰ تا ۲۹

<sup>۵</sup> - انشقاق = ۷ تا ۱۲

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۵۲

و از ایستادن در وقف حساب و سؤال و جواب در محضر الهی اخبار می فرماید .

بقوله تعالى : و قفوا انهم مسئولون ما لكم لا تنصرون<sup>۱</sup> و قوله تعالى :

اولئك يعرضون على ربهم و يقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم

الا لعنه الله على الظالمين . الذين يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجاً

و هم بالآخره هم كافرون<sup>۲</sup> و قوله تعالى :

و لو ترى اذ وقفوا على ربهم قال اليس هذا بالحق قالوا بلى و ربنا قال

فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون<sup>۳</sup> و قوله تعالى :

و لو ترى اذا الظالمون موقوفون عند ربهم يرجع بعضهم الى بعض القول

يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا لو لا انتم لكانا مؤمنين<sup>۴</sup> و قوله تعالى

و لو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا

فارجعنا نعمل صالحاً انا موقنون<sup>۵</sup> . و از وضع میزان اخبار می فرماید بقوله تعالى

و نضع موازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئاً و ان كان مثقال

حبه من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين<sup>۶</sup> و قوله تعالى : والوزن يومئذ الحق

فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك

الذين خسروا انفسهم<sup>۷</sup> { في جهنم خالدون }<sup>۸</sup> تلفح في وجوههم النار و فيها

كالحون الم تكن اياتي تتلى عليكم فكنتم بها تكذبون قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و

كنا قوماً ضالين<sup>۸</sup> الى غيرها من الايات .

۱ - صافات = ۲۵      ۲ - اعراف = ۴۵      ۳ - انعام = ۲۰      ۴ - سباء = ۲۱      ۵ - سجده = ۱۲

۶ - انبياء = ۴۷      ۷ - اعراف = ۸ و ۹      ۸ - مومنون = ۱۰۲ تا ۱۰۶

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۵۳  
و از کیفیت ورود اهل جهنم بر جهنم هنگامی که ایشان را عرضه بر آتش می دارند  
اخبار می فرماید . بقوله تعالی :

و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و  
نکون من المؤمنین<sup>۱</sup> و قوله تعالی :

و یوم یرض الذین کفروا علی النار اذ هبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و  
استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کتتم تستکبرون فی الارض  
بغیر الحق و بما کتتم تفسقون<sup>۲</sup> و بقوله تعالی :

و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها و ما یجدوا عنها مصرفا<sup>۳</sup> و قوله تعالی :  
و تری الظالمین لما راوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل و تریهم یرضون  
علیها خاشعین من الذل ینظرون من طرف خفی و قال الذین امنوا ان الخاسرین  
الذین خسروا انفسهم و اهلیم یوم القیمه الا ان الظالمین فی عذاب مقیم<sup>۴</sup> .  
الی غیرها من الایات .

و از بیچارگی و درمندی منافقین و سوء حال ایشان در روز قیامت اخبار می فرماید  
بقوله تعالی : یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین امنوا انظرونا نقبس من نورکم  
قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له با باطنه فیہ الرحمه و  
ظاهره من قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوالی لکنکم فنتتم انفسکم و  
الامانی و غرکم ربصتم و ارتبتم و غرتکم بالله الغرور<sup>۵</sup> و قوله تعالی :

---

۱= انعام = ۲۷      ۲- اخفاف = ۲۰      ۳- کف = ۵۲      ۴- شوری = ۴۵      ۵- حدید = ۱۴

و يوم يعرض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلاً يا ويلتا ليتني  
اتخذ فلاناً خليلاً<sup>۱</sup> و قوله تعالى: و نحشره {يوم القيامة} اعمى قال رب لم  
حشرتني اعمى و قد كنت بصيراً قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها و كذلك اليوم  
تنسى<sup>۲</sup>. الى غيرها من الايات .

و در باب استراحت و آسودگی و تنعم اهل بهشت اعلام می فرماید . بقوله تعالى :  
ان المتقين في جنات و نعيم فاكهين بما اتهم ربهم و وفيهم ربهم عذاب الجحيم  
كلوا و اشربوا هنثياً بما كنتم تعملون متكئين على سرر مصفوفة و زوجناهم بحور  
عين و الذين امنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم و ما التناهم من عملهم  
من شيء كل امرء بما كسب رهين و امددنا هم بفاكهه و لحم مما يشتهون  
يتنازعون فيها كاساً لا لغو فيها و لا تأثيم<sup>۳</sup> و قوله تعالى : ان الابرار يشربون من  
كاس كان مزاجها كافوراً عيناً يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيراً<sup>۴</sup> و قوله تعالى

متكئين فيها على الارائك لا يرون فيها شمساً و لا زمهريراً و دانيه عليهم ظلالها و  
ذلت قطوفها تذليلاً يطاف عليهم بانيه من فضه و اكواب كانت قواريراً قواريراً من  
فضه قدروها تقديراً و يسقون فيها كاساً كان مزاجها زنجبيلاً عيناً فيها تسمى  
سلسبيلاً و يطوف عليهم ولدان رايتهم حسبهم لؤلؤاً مثوراً و مخلدون اذا رايت  
ثم رايت نعيماً و ملكاً كبيراً عاليهم ثياب سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من  
فضه و سقيهم ربهم شراباً طهوراً ان هذا كانا لكم جزاء و كان سعيكم مشكوراً  
الى غيرها من الايات .

۱ - فرقان = ۲۷ و ۲۸ ۲ - طه ۱۲۵ و ۱۲۶ ۳ - الطور = ۱۷ تا ۲۳ ۴ - انسان ۵ و ۶ ، ۱۲ تا ۲۳



در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۵۵  
و از حال اهل نار و شدائد و سختی های عذاب بر ایشان اخبار می فرماید :  
بقوله تعالى : **فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ  
الْحَمِيمُ يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ** كلما  
ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعيدوا فيها وذوقوا عذاب الحريق<sup>۱</sup>  
وقوله تعالى :

**ان الذين كفروا باياتنا سوف نصليهم ناراً كلما نضجت جلودهم بدلناهم  
جلوداً غيرها ليدوقوا العذاب ان الله كان عزيزاً حكيماً<sup>۲</sup>** . قوله تعالى :  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ  
مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ** و هم يصطرخون فيها ربنا اخرجنا  
نعمل صالحا غير الذي كنا نعمل او لم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر و  
جائكم النذير فذوقوا فما للظالمين من نصير<sup>۳</sup> و قوله تعالى :  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** اذا القوا فيها سمعوا لها  
شهيقاً و هي تفور تكاد تميز من الغيظ كلما القى فيها فوج سألهم خزنتها  
الم ياتكم نذير قالوا بلى قد جائنا نذير فكذبنا و قلنا ما نزل الله من شيء  
ان انتم الا في ضلال كبير و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير  
فاعترفوا بذنبيهم فسحقاً لاصحاب السعير<sup>۴</sup>

و قوله تعالى : **ان جهنم كانت مرصاداً للطاغين مآباً لا بشين فيها احقاباً لا  
يدوقون فيها برداً و لا شراباً الا حميماً و غساقاً جزاءً وفاقاً انهم كانوا لا**

۱- حج = ۱۹ تا ۲۲ ۲- نساء = ۵۶ ۳- فاطر = ۲۶ و ۲۷ ۴- الملك = ۶ تا ۱۰

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۵۶

یرجون حساباً و کذبوا بایاتنا کذاباً و کل شیء احصیناه کتاباً فذوقوا  
فلن نزیدکم الا عذاباً<sup>۱</sup> . الی غیرها من الایات .

و بسیار واضح است که آنچه در این مختصر از کیفیات و شدائد و عظمت و بزرگی  
روز قیامت مذکور گردید اقل قلیلی است از کثیر آنچه حق تعالی جل جلاله در قران  
حمید مجید عباد خود را من باب ترغیب و ترهیب و وعد و وعید متذکر احوال قیامت  
و حشر و نشر و ایستادن در موقف حساب در محضر خداوند قهار جبار که در نزد  
مهابت و عظمتش جبال عالم مندرک و زیر و زبر خواهد گردید. فرموده :

و وحشت و دهشت عباد در آن روز به قسمی است که اولیاء کاملین و مقربین  
درگاهش چون به نحو قطع و یقین مطلع بر آن شدائد بودند به مقداری تضرع و زاری  
می کردند که از کثرت ابتهال کراراً مراراً غش می کردند .

امیر المؤمنین - علیه السلام - با آن همه زهد از دنیا و آن همه زحمات و مشقاتی که  
در دین خدا کشیده ، در غایت خضوع و خشوع و گریه و ندبه عرض کرد :

یا رب و انت تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا و عقوباتها و ما یجری فیها من  
المکاره علی اهلها علی ان ذلک بلاء و مکروه قلیل مکثه یسیر بقائه قصیر مدته  
فکیف احتمالی لبلاء الاخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و  
یدوم مقامه و لا ینخف عن امله لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و  
سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض یا سیدی فکیف بی و انا عبدک  
الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین

یا الهی و ربی و سیدی و مولای! لای الامور الیک اشکوا و لما منها اصبج و ابکی  
لالیم العذاب و شدته ام لطول البلاء و مدته .

و هم چنین هر یک از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - از احوال و شدائد  
قیامت گریه ها نمودند .

در اینکه قیامت کبری پس از این دار تکلیف و عالم توالد و تناسل است ..... ۱۵۷  
حضرت امام حسن - علیه السلام - با آنکه به نص رسول خدا سید شباب اهل الجنة بود در وقت ارتحال از هول مطلع گریه می نمود .

حضرت سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین - سلام الله علیه - در دعاء مشهور معروف؛ در کمال تضرع و گریه خطاب به نفس شریف خود می نمود  
و می فرمود: **فمالي لا ابكي ابكي لخروج نفسي ابكي لظلمه قبری ابكي لضيق لحدی ابكي لسؤال منكر و نكير ایای ابكي لخروجی من قبری عربانا ذليلاً حاملاً ثقبلی علی ظهري انظر مرة عن يمينی و اخرى عن شمالي اذ الخلائق يومئذ فی شان غير شانی لكل امرء منهم يومئذ شان يغنيه وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة و وجوه يومئذ علیها غبرة ترهقها قتره و ذله .**

پس در کمال خضوع و خشوع در همان دعا به درگاه الهی عرض می نماید:  
الهی ارحمني اذا انقطعت حجتی و کل عن جوابک لسانی و طاش عند سؤالک ایای لبی . تا آنکه عرض می کند:

ارحم فی هذا الدنيا غربتی و عند الموت کربتی و فی الفبر و حدتی و فی اللحد و حشتی و اذا نشرت للحساب بین یدیک ذل موقفی و اغفرلی ما خفی علی الادمیین من عملی . الی غیرها..

از گریه ها و دعاها و ندبه ها که از ائمه طاهرین و رؤسای دین مبین و اوصیاء حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله و سلم - در هر جا و هر مکان به سبب خوف و حشت ایشان از ایستادن در موقف حساب در آن روز عظیم ظاهر گردیده .

والحاصل آنکه بر پا شدن قیامت و حشر جسمانی که عبارت از معاودت ارواح بابدان بوده باشد در عالمی که دار تولد و تناسل نبوده باشد بلکه دار حساب و دار ثواب و عقاب است از ضروریات دین اسلام است و منکران بر حسب حکم دین قویم حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - کافر نجس العین می باشد و هم چنین کثیری از اوضاع قیامت چون خروج و بعث از قبور و نشر صحائف اعمال و

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۵۸

وضع میزان و صراط و جنت و نار جسمانی جمعاً از ضروریات دین مبین و عقائد حقه قطعیه کافه مسلمین و منکر هر یک از این ها داخل در زمره کفار و منافقین است . بل بعض از اوضاع قیامت چون کیفیت وضع میزان و چگونگی آن چون صاحب شریعت تصریح بر آن نفرموده است بلکه بر سبیل اجمال به لفظ و نضع موازین القسط لیوم القیمه و امثال آن ذکر فرموده است .

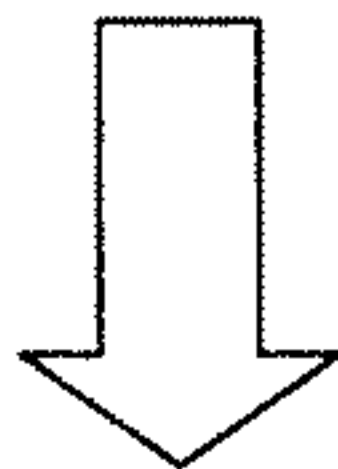
لهذا چگونگی آن به دست نیست و به همین مقدار از اعتقاد که میزان تعدیل میان اعمال از جانب خداوند عالم بر پا می شود و جزای جمیع اعمال از خیر و شر به هر کس می رسد و هر حقی از جانب خداوند عالم در آن روز عظیم به صاحبش خواهد رسید کفایت می کند و علاوه بر بیان صاحب شریعت به همین مقدار نیز عقل حکم قطعی می نماید و ادراک می کند که دیان یوم الدین حکم به عدل و قسط می نماید و هر ذی حقی را به حق خودش می رساند و معلوم است که رسانیدن هر حقی به صاحب آن به هرج و مرج و بدون میزان نخواهد بود و بسیار واضح است که این میزان مشتمل بر چوب یا آهن و ریسمان نیست . چنانیکه منکرین معاد و قیامت بر سبیل سخریه و استهزاء با این قبیل اباطیل طعن به اهل اسلام می زنند و معلوم نبودن حقیقت و چگونگی آن بر بعض امت اسلامی به هیچ وجه ضرری به اعتقاد به وجود آن نمی رساند . چنانکه ندانستن حقیقت نفس ناطقه ضرری به دانستن اینکه انسان مرکب است از نفس و بدن ، نخواهد رسانید .

فصل سوم

از باب چهارم

اسرار العقائد جلد ۴

مقصد ثالث



## فصل سوم :

بدان که از آنجایی که اهل هر لسان و هر محاوره در نزد اظهار مطالب خود تشبیهاتی دارند و استعاراتی که عند التکلم اعمال می نمایند چنانکه صورت خوب و اتشیه به آفتاب و ماه می نمایند میگویند: آفتاب جمال فلان طالع و روی نورانی فلان چون ماه شب چهارده می درخشید .

لهذا چون حادثه و امر عظیمی بر کسی روی دهد که کار بر وی سخت و بسیار دشوار گردد! آن امر را تشبیه به قیامت نموده می گویند: قیامت بر فلان شخص قائم گردید چنانکه شعرای عرب و عجم قضیه صحرای کربلا را تشبیه به قیامت نموده .

مرحوم بحرالعلوم می فرماید :

*قامت قیامه اهل البیت و انکسرت      سفر النجاه و فیها العلم و العمل .*

و اگر کسی فتنه پر آشوب و شری نماید! می گویند: قیامتی بر پا نمود . این طائفه بایه از روی جهالتی که دارند آن قیامت و حشر و نشر اصلی را انکار نموده ، دو دستی چسبیده اند به این قیامتی که بر حسب تشبیه اهل لسان در محاورات خود از امور شاقه تعبیر از آن می نمایند می گویند مراد از قیامتی که در قران شریف -حق تعالی - اخبار از آن فرموده ، آن است که در این دار دنیا و همین عالم توالد و تناسل یکی از مظاهر امر الله به امر الهی قیام نماید و آئین تازه و شریعتی جدید در میان مردم قرار دهد و مراد از نفخه صور دعوت اوست که خلق را به سوی ایمان به خود دعوت می نماید! پس از آنجایی که خود اعتقاد به خدا و روز معاد نداشتند امور الهیه را بازیچه پنداشتند و آیات الهیه را به بازیچه تاویل و توجیه نمودند و گفتند چون میرزا علی محمد باب بنای دعوت گذارد؛ قیامت او بر پا شد و چون میرزا حسینعلی دعوی مظهریت الوهیت و ربوبیت نمود آن قیامت کبری و حشر و نشری که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله -اخبار به وقوع آن داده بود واقع گردید و جمیع اوضاع قیامت نیز واقع شد و گذشت خلایق از قبرها مبعوث شدند و حساب خلایق کرده

فصل دوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۶۰

شد و میزان اعمال بر پا گردید اهل بهشت در بهشت متنعم به نعمت های بهشت گردیدند و اهل نار؛ معذب به انواع عذاب شدند .

پس در هر یک از این امور و آیات که مذکور گردید؛ توجیهاات و تاویلاتی نموده اند که انسان عاقل چون ملتفت بر آن تاویلات می گردد از قباحت و سخافت آن اقوال و طراری اشخاصی که به چنین سخنان تکلم نمودند و سفاهت آن اشخاصی که چنین مزخرفات بدیهی البطلان را از ایشان قبول نموده اند متعجب می گردد !!

از آن جمله: در کیفیت نفخ صور؛ صاحب دلائل العرفان بهائی در صفحه ۹۰ از کتاب مذکور که آن را به طبع رسانیده و در دست و پای عوام بیچاره انداخته نوشته است دمیده شد در صور و منصعق شدند کسانی که در آسمان ها و زمینند مگر کسانی را که خداوند خواسته خبر از ظهور اول که باب الله و باب بقیه الله و ذکر الله و نقطه اولی باشد؛ فرموده که ندایش عالم و امم را فرا گرفت و بشارتش را به ظهور اعظم من فی البلاد دانستند و مؤمنین به ظهور او مگر معدودی که من شاء الله فرموده کل مدهوش و مجذوب و منصعق بودند چنانکه از احوال و اطوار و اخلاقشان ظاهر و باهر بود که عاشق و مجذوب بودند پس دمیده شد در صور مرة اخری پس در این وقت بر خواستند یعنی منصعقین در حالتی که نظر می کنند از ظهور مبارک اعظم خبر فرموده که مقلبین به کمال هوش و کوش و دانش و بینش و احسن و اجمل اعمال و الین اقوال به طراز تقوی و انقطاع ظاهر و مزین و منور شدند و روشن شد زمین به نور پروردگارش . انتهى .

راقم این حروف گوید : اندکی به هوش بیا و نظر در آیاتی که در فصل سابق نوشته شده بنما و فی الجملة تدبر فرما بین چه مقدار قبیح است این تاویل که نفخه اماته که حق تعالی از عظمت وی اخبار می فرماید بر اینکه: جمیع اهل آسمان ها و زمین از صاعقه آن نفخه بمیرند و هلاک گردند مگر من شاء الله که بر حسب اخبار اهل البیت دانستی که مراد چهار نفر ملک می باشند و اهل زمین در بازارها و شوارع بیفتند و بمیرند . **فلا یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم یرجعون** (یس = ۵۰).

در عقائد طائفه بابیه و اباطیل میرزا حسینعلی در باب قیامت کبری ..... ۱۶۱  
چنین امر عظیم را تاویل نموده است بر عمل میرزا علی محمد باب که آن بند را  
بوشهر دعوت نمود و معدود قلیلی از عوام اهل ایران را اغوا کرد این همان صور  
اسرافیل بود **سبحان الله العظیم**! چه مقدار جرات بر خدا و رسول می خواهد که  
آیات قهر الهی با این سطوت و مهابت را که صاعقه بر اهل آسمان ها و زمین گردد  
بازیچه بشمرند و توجیه بر این نمایند که آنهایی که پیروی میرزا علی محمد را نمودند  
از بشارتی که وی به آمدن حسینعلی داد همه عاشق و مجذوب وی گردیدند این  
همان صاعقه الهی است بر اهل آسمان و زمین که اهل زمین در هر جا باشند.

**لا یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم یرجعون** (یس = ۵۰) و نیز از نفخه احیاء که مردگان  
در قیامت بر پا خیزند در حالتی که چشمهای ایشان خیره باشد. چنانکه می فرماید:  
**فاذا هم قیام ینظرون و هم چنین می فرماید:**

**و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید.**

و چون مردگان از قبور بر آیند می گویند ای وای بر ما!

**من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون.**

تاویل نمایند این هذیان که! چون میرزا حسینعلی دعوت نمود آنهایی که از بشارت  
میرزا علی محمد عاشق و مجذوب شده بودند به حال آمدند این است قیامتی که از  
اصول دین طائفه بابیه بهائیه است ملاحظه فرما که چه مقدار سفاهت و نادانی می  
خواهد که انسان به این چنین اراجیف و مزخرفات ایمان آورد! نامربوط هایی که هیچ  
عاقل راضی نمی شود که کلام سفها را تاویل به این قبیل مطالب نمایند چه جای کلام  
الله تعالی که در قران حمید مجید منزل بر حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله  
و سلم - شده است و اعجب از همه این است که میرزا حسینعلی در ایقان آیات  
قیامت و معاد و شدائد حشر و نشر را حمل بر این بازیچه و عقائد سخیفه رکیکه کرده  
و از آن قیامتی که اولیاء کاملین و اوصیاء طاهرین حضرت خاتم النبیین صلی الله  
علیه و آله و سلم - از خوف و سطوت قهار جبار السموات و الارضین و ایستادن در  
موقف حساب و محضر عدل الهی به آن قسمی که در فصل سابق مسطور گردید؛

ملاحظه فرما در این موضع از کلام الهی چون و نفخ فی الصور به لفظ ماضی ذکر شده است آن را تاویل نموده است به قیامت قیام حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله و سلم - برای اینکه در آیه دیگر که یوم ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض به لفظ مضارع ذکر شده است حمل نماید بر نفخه دعوت میرزا علی محمد و نفخه احیاء بر دعوت خودش و مردم را اغفال داده از آنچه آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه مراد قیامتی است که بعد از این دنیا و دار تکلیف خواهد آمد بیچاره عامی از کجا بفهمد که اگر مراد از آیه شریفه امورات واقعه در همین دار دنیا بوده باشد دیگر **معها سائق و شهید** معنی ندارد و شهادت فائده نمی بخشد! زیرا که جزا و عقاب قائم به نفوس خلایق بدون سوق و شهادت شاهد می باشد و در صفحه ۱۱۶ ایقان نوشته است .

لذا هر کس که به این انوار مضمیئه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه دارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند به آن حال! ملاحظه فرمایید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم تر تصور می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه می شود که انسان به حرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مایوس گردد؟! تا آنکه می نویسد:

ای برادر! معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرف های این مردم مردود پاک فرما اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می دهد که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است این یوم از جزای



در عقائد طائفه بابیه و اباطیل میرزا حسینعلی در باب قیامت کبری ..... ۱۶۵  
محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از  
فیض او بالمره محجوب ماندند . انتهی عبارت ایقان .

راقم این حروف گوید که : جهالت و نادانی را ملاحظه فرمایید به چه اندازه است  
که در همین عبارت که انکار قیامت کبری می نماید و مسلمین را که معتقد به دار  
آخرت و دار سزا و جزا می باشند به چنین عبارت سخیفه که لایق خود اوست چون  
متوهمین ظانین و مردود و همج رعاع نسبت می دهد! خود از جهالتی که دارد به قلم  
خویش اثبات یوم عظیم می نماید! زیرا که اگر عالمی وراء این عالم نبوده باشد عمل  
یک روز مقابل با اعمال صد هزار سنه بودن هیچ معنی ندارد چه اگر دار جزائی غیر از  
این روز نبوده باشد آن کس که مؤمن به مظهر امرالله می باشد که فائز است به لقاء او  
دیگر عمل او نفعی زائد بر لقاء محبوب نخواهد نمود و مفروض این است که آن هم  
حاصل است به نفس ایمان و اطاعت او . پس خاصیت عمل غیر قبول سخن محبوب  
چیزی نخواهد بود و آن کس که محروم از فیض ایمان به اوست حرمانش او را کافی  
است پس نبودن عمل برای او نقصانی نخواهد بود .

و بالجمله یک عمل مقابل اعمال صد هزار سنه بودن دلیل است بر اینکه ایمان و  
اعمال برای دار دیگر بر حسب مراتب اعمال نفع می بخشد و کفر و مخالفت نیز در  
دار دیگر ضررش به کافر می رسد و با اقرار به چنین داری انکار قیامت عین سفاهت  
است و اعظم و اکبر بودن دار جزا از یوم عمل بر هر ذی شعوری واضح است .

و در دلائل العرفان سؤال و جوابی از میرزا حسینعلی نقل می نماید که سؤال را از  
لسان مسلمین و جواب را میرزا حسینعلی از لسان خودش نوشته است در آن سؤال و  
جواب نوشته است :

هل اتيت الساعة بل مضت و مظهر البينات هل القيمه قامت بل القيوم بملكوت الايات  
يقول الناقد هل نفخ في الصور قل بلى و سلطان الظهور قال اين الجنة و النار قل  
الاولى لقائي و الاخرى نفسك يا ايها المشرك المرتاب .

مشاهده می فرمایی که سؤال را از قول مسلمان چنین نوشته است که آیا قیامت آمد و جواب را چنین نوشته است که بلکه گذشت قیامت قسم به ظاهر نماینده بینات و هم چنین سؤال را از قول مسلمان چنین نوشته که آیا قیامت بر پا شد جواب را بر حسب آنچه خود خواسته است بنویسد! غلط نوشته و حاصل جوابش این است که بلکه آن قیوم به ملکوت آیات پس نوشته است مسلمان گفت بهشت و جهنم چه شد و کجاست جواب را چنین نوشته که بهشت لقاء من است و جهنم نفس خودت می باشد ای کسی که مشرک هستی و شک نماینده می باشی .

و الحاصل آنکه: اصول دین و اعتقاد طائفه بابیه بهائیه که میرزا حسینعلی در این مدت چهل سال عمر خود آن اصول را در قلب این طائفه راسخ نموده این است که مراد از قیامت قیام نمودن مظاهر امر الله می باشد به ! امر الهیه و آن قیامت کبری که حضرت خاتم النبیین محمد بن عبد الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در قران اخبار به آن فرموده مقصود از آن ظهور مظهر نفس الله میرزا حسینعلی بوده است و به قیام وی آن قیامت بر پا شد و گذشت نفخه صور اولش که نفخه امامت است دعوت میرزا علی محمد باب بود و نفخه صور دومش که نفخه احیاء بود دعوت میرزا حسینعلی بود و مقصود از مبعوث و برانگیخته شدن خلایق از قبورشان ایمان آوردن به میرزا حسینعلی و مراد از قبور ابدان خلایق بود که هر کس ایمان به وی آورد با ایمانش زنده شد و هر کس ایمان نیاورد ، در قبر بدنش مرده باقی ماند و مقصود از بهشتی که در قران مجید خبر از آن داده جنت لقاء میرزا حسینعلی است و مراد از جهنم و عذاب آن نار نفس و هوای اشخاصی است که ایمان نیاوردند . پس اهل بهشت در همین دنیا در بهشت لقاء میرزا حسینعلی ساکن شدند و اهل جهنم در نار نفس خویش معذب گردیدند . این است تفصیل اعتقادات این طائفه در خصوص قیامت کبری و موت و حیات و مبعوث شدن از قبور و بهشت و جهنم که می گویند در همین دار دنیا آمد و گشت . ای عزیز! هر چند عامی باشی اگر خود را دوست داری قدری تفکر نما تا بدانی که اشخاصی هیچ مدان که از بدو امر و عمر خود اعتقاد به خدا و روز جزا

در عقائد طائفه بابیه و اباطیل میرزا حسینعلی در باب قیامت کبری ..... ۱۶۷

نداشتند به چه دست آویز دعوی انا الله لا اله الا انا رب ما یری و رب ما لا یری نمودند و کمر همت بر تخریب دین مبین حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله و سلم - محکم بسته و به جد و جهد تمام در تغییر و تبدیل معانی آیات شریفه قرآنیه کوشش نمودند و کلمات سخیفه رکیکه چند را به هم بافته و آن ها را با صدر و عجز به آیات قرآنیه و معانی مجازیه و تشبیهات و استعاراتی که در کلمات عرفا و شعرای مسلمین یافته اند ، با هم آمیخته مجموع مرکب را به الواح الهیه مسمی نمودند باطل بدیهی البطلان را در نظر عوام کالانعام به صورت حق جلوه داده! عباد خدا را از طریقه مستقیمه الهیه منحرف ساختند .

پس اولاً رجوع به عقل خود نما و ببین که اگر بعث و حشر و نشر و میزان و صراط و جنت و نار منحصر باشد در همین اموری که در این عالم تکلیف این طائفه تصور نموده اند؟! بهشت جاودانی منحصر در لقاء میرزا حسینعلی و جحیم و عذاب الیم منحصر در نار نفوسی باشد که از وی اعراض نمودند هر آینه عجز الهی در انتقام کشیدن از کفار ظاهر خواهد بود . زیرا که برای العین مشاهده می نمایی که آن اشخاصی که از خدا اعراض داشته اند در کمال خرمی و نهایت خرسندی و غایت شغف و سرور از عقائدی که آن را حق پنداشته اند عمر دنیای خود را گذرانیده اند آیا عذاب خدایی در روز جزا و انتقام و سخط و غضب الهی به این مقدار بی اثر خواهد بود که اعداء الله در آن یومی که حق تعالی می فرماید:

**یوم عسیر علی الکافرین** در کمال شغف و سرور عذاب را چون شهد و شکر نوش جان نمایند و در نهایت استراحت و آرامی خاطر بساط عیش و عشرت در آن گسترده به انواع لذات و اقسام کیفیات نفسانیه از آن متلذذ گردند این است آن شدائد قیامت که اوصیاء حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم چون امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولاد طاهرین طیبین آن جناب سلام الله علیهم اجمعین از خوف و خشیت آن به آن قسم که مسطور گردید گریه ها و ندبه ها می نمودند این لذات و عیش و عشرت ها همان شرمندگی و درمندگی روز قیامت است که حق تعالی از آن

فصل سوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۶۸

اخبار می فرماید بقوله تعالی : *و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً انا موقنون*<sup>۱</sup>

یا آن شهقه و صرخ های اهل جهنم که از شدت و الم عذاب می کشند !  
چنانکه می فرماید : *فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها*  
*مادامت السموات و الارض الا ما شاء الله ربک ان ربک فعال لما یرید*<sup>۲</sup>  
و آن مغلول و بستگی به زنجیرهای آتشین و لباس های از قطران جهنم و آتش هایی که حق تعالی از آن اخبار می فرماید بقوله :

*و تری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سراپیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار*<sup>۳</sup> . و آن بدبختی هایی که در جهنم بر ایشان است که عرض میکنند :

*ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون و جوابشان : اخصثوا فیها و لا تکلمون*<sup>۴</sup>

می رسد و آن انواع عذابها که از بالای سر و پایین پا بر ایشان می ریزد چنانکه می فرماید : *یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و یقول ذوقوا ما کتتم تعملون*<sup>۵</sup> آن سختی ها و عذاب ها همین میز و صندلی و باغ و بساتین و نشستن در کالسکه ها و جهازات و بالون ها و نشستن هر روز و شبهای ماه هر کدام با چند نفر از دوستان در زورقها و کشتی های نجار کوچک بر روی صندلی هایی که به اطراف زورق ها و کشتی ها نصب کرده اند در کنار شطها و دریاها کیف کردن و به انواع نغمه ها و آوازاها و خوشی صحبتها و نواختن آلات لهو تا غروب آفتاب و نیمه شب خوش گذراندن می باشد .

۱- سجده - ۱۲      ۲- هود ۶۶

۲- ابراهیم - ۴۹      ۴- مومنون = ۱۰۷ و ۱۰۸      ۵- عنکبوت = ۵۵

در عقائد طائفه بابیه و اباطیل میرزا حسینعلی در باب قیامت کبری ..... ۱۶۹

پس به عقل خود تدبر فرما و بفهم که اگر آن روزی که انتقام از کفار باید کشیده شود در عقب این خوش گذرانی ها و اعراض از خدا و رسول بوده باشد چنانکه مسلمین قائلند پس همان روز موعود روز حسرت و تاسف و درماندگی و روز عذاب و همان روز عظیم و یوم عسیر علی الکافرین است! و اگر آن روز انتقام الهی را انکار نمایی و اعتقاد کنی که روز جزا منحصر است در همین کون در دنیا و چنین دانی که قیامتی بزرگتر نیست از این رو خوش گذرانی ایشان چنانکه اعتقاد این طائفه جدیده است پس اف بر این اعتقاد که خداوند قادر متعال قاصم الجبارین و قهار السموات و الارضین را عاجز از این می دانی که انتقام و سخط و غضبش به مقدار غضب یک کدخدای دهقانی تاثیر نماید. زیرا که رئیس ده چون بر کسی غضب نماید، مقصر خود را در حجره گذارده ساعتی درب حجره را بر وی می بندد. پس آن مقصر به سبب بسته شدن درب حجره فی الجمله متاثر می گردد و متالم می شود و لکن نفوس دشمنان خدا در عین انتقام و سخط و غضب الهی در قصور و بساتین دنیا با انواع و اقسام مشتبهات و ملتذات مشغول می باشند و سخط و عذاب الهی بر نفوس ایشان بالمره تاثیر نمی نماید از پشه ای که بر بدن انسان بنشیند متالم می شوند و از آتش جهنم الهی با خبر نمی گردند استغفر الله العظیم از این جسارت آیا خلق بر خالق غالب می آید که در حین قیام قیامت و عذاب الهی با انواع منکرات و ناز نعمت و اقسام معاصی و ساز و صحبت و لهو و لعب و نواختن آلات طرب مشغول بوده باشند تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً تتمه و هر چند که امر قیامت و عالم آخرت اوضح و اظهر از آن است که انسان زیاده بر آنچه مذکور گردید تفصیل در آن دهد الا آنکه چون مردم عوام سخت گرفتار به دام شکوک و شبهات طائفه بابیه می باشند، لهذا این فقیر بر خود لازم دانست که به چند کلمه تکرار مطلب کند و در اثبات مطالب حقه و نقض و ابرام در این مدعی این مختصر را زیاده بر این مزین نماید تا آنکه جمیع عوام از آن متمتع و بهره مند گردند. بدان که این طائفه در کمال وضوح و صراحت اقرار به نبوت و صدق حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبد الله صلی الله

فصل سوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۷۰  
علیه و آله و سلم و تصدیق به حجیت و حقیقت قران حمید مجید و منزل بودن آن از  
جانب پروردگار رؤف رحیم نموده و می نمایند .

چنانکه در صفحه ۲۱ ایقان نوشته است و علماء انجیل چون عارف به معانی این  
بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند لهذا از  
شریعت فیض محمدیه و سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند و در صفحه ۲۳ نوشته  
است که خاتم انبیا و سید اوصیا دین مرتفع در قران را تشبیه به سما فرموده اند به  
علت علو رفعت و عظمت و احاطه آن بر جمیع ادیان .

و در صفحه ۴۰ نوشته است ملاحظه فرمایید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی  
از مشرق بطحا به یثرب رو به بیت المقدس توجه می فرمود در وقت صلوه تا آنکه  
یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند .

و در صفحه ۱۶۴ نوشته است چنانکه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که انی تارک  
فیکم ا لثقلین کتاب الله و عترتی . با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن  
هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم  
و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد .

حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمایید که در کتاب خدا که  
مسلم بین طرفین است از عامه و خاصه چرا حجت برای معرفت عباد قرار فرموده  
باید بنده و شما و کل من علی الارض به نوران تمسک جسته حق را از باطل و  
ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شد به دو یکی  
کتاب و دیگر عترت و عترت که از میان رفته پس منحصر شد به کتاب و اول کتاب /  
می فرماید **الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین .** ( بقره ۱ )

در حروف مقطعه فرقان ؛ اسرار هویت مسطور گشته و لثالی احدیت در صدف این  
حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه و لکن بر حسب ظاهر مقصود خود  
آن حضرت است که به او خطاب می فرماید :

در رد<sup>۱</sup> بر طائفه بابیه و اثبات دار آخرت بعد از این عالم دنیا ..... ۱۷۱  
یا محمد! این کتاب منزل از سماء احدیت ربیبی و شکی در آن نیست هدایتی است  
برای پرهیزگاران .

ملاحظه فرمایید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی  
السموات و الارض و به نفسه آن ذات احدیت و غیب هویت شهادت داده بر آنکه  
شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم المعاد .

آیا انصاف است که ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت آن داده و حکم بر  
حقیقت آن فرموده ؛ این عباد در آن شک نمایند و یا شبهه کنند؟! و یا امری را که او  
سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر دیگر  
طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر  
نشده و حال آنکه اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت  
خلق بود البته در آیه مذکور می شد . انتهى عبارت ایقان .

پس نظر فرما آیات شریفه این کتاب خدایی که ، میرزا حسینعلی خود به این وضوح  
اقرار به حجیت آن نموده است ! ببین که در این کتاب الهی از حال مؤمنین و سلطنت  
و رفاه و آسودگی و سرور و خوشدلی ایشان در آخرت اخبار می فرماید . بقوله تعالی:  
**جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤاً و لباسهم  
فیها حریر و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور  
الذی احلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها  
لغوب .<sup>۱</sup> و هم چنین می فرماید :**

**و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون .  
فرحين بما ایتهم الله من فضله یتبشرون بالذی لم یلحقوا بهم من  
خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون<sup>۲</sup>**

فصل سوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۷۲

و هم چنین می فرماید :

الذین هاجروا و اخرجوا من ديارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا  
لا کفرن عنهم سیئاتهم و لا دخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثواباً من  
عند الله و الله عنده حسن الثواب<sup>۱</sup> . و درباره ی کفار می فرماید :

لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قليل ثم مأواهم جهنم و بس  
المهاد<sup>۲</sup> هم چنین می فرماید :

و لو ترى اذیتوفی الذین کفروا الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم و  
ذوقوا عذاب الحریق . ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید<sup>۳</sup>

پس کلمات و اعتقادات این طائفه را که منکر دار آخرت می باشند و عالم دیگری پس  
از این دار ، تکلیف نمی دانند و نفخ صور و حشر و نشر و جنت و نار را تمام مقصور  
همین دنیا می دانند بسنج و موازنه فرما با آیات مذکوره از قران حمید مجید که  
تصدیق بر حقیقت و حجیت آن نموده اند .

پس ملاحظه ی حال مشتقات و زحمات مؤمنین و استراحت و رفاه و آسودگی کفار  
را در این دنیا در زمان میرزا حسینعلی که این طائفه آن را قیامت کبری می دانند بنما ،  
بین مضمون این آیات و آیات دیگر که درباره ی مؤمنین نازل شده است که ایشان در  
بهشت و درجات عالیه ی جنان متعلی به حلیه های طلا و مروارید و ملبس به البسه  
ی حریر و استبرق می گردند و از روی خرسندی که دارند حمد می کنند خداوند  
عالم را که ایشان را از فضل خود در دار السلامه و دار السرور و دار المقامه که در آن  
نصب و تعب و مشقت یافت نمی شود و حسرت و درماندگی در آن راه ندارد  
چنانکه در آیه ی شریفه از قول ایشان نقل می فرماید :

۱- آل عمران - ۱۹۵    ۲ - آل عمران - ۱۹۶    ۳- انفال = ۵۰



در رد<sup>۱</sup> بر طائفه بابیه و اثبات دار آخرت بعد از این عالم دنیا ..... ۱۷۳

## لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب<sup>۱</sup>.

آیا ممکن است که گفته شود این دارالسرور و دارالسلامه و دارالمقامه و دارالخلد که در آیات قرآنی نازل است در همین دنیا برای مؤمنین که تا نفس آخر در نصب و تعب و مشقت عبادت و اطاعت می گذرانند بوده باشد و هم چنین اشخاصی که در تمام عمر خود به مظلومیت و مقهوریت و حبس و قید و زنجیر گذرانیدند و آخر الامر در راه خدا کشته شدند آیا ممکن است که گفته شود که قیامت این اشخاص در همین دار دنیا است؟!

و پس از کشته شدن : *احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله<sup>۲</sup>*، نبوده باشند؟!

و هم چنین اشخاصی که در تعب و مشقت مهاجرت با رسول خدا افتادند و ایشان را کفار از خانه ها و شهرهای خودشان بیرون کردند و انواع اذیت ها و آزارها در راه خدا کشیدند تا آنکه مقاتله در راه خدا کردند و در غزوات در رکاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - کشته شدند آیا ممکن است که اجر و مزدشان در همین دار تکلیف به ایشان رسیده باشد و داری دیگر که در آن استراحت نمایند برای ایشان نبوده باشد؟!

و هم چنین ملاحظه ی حال کفار و منافقین را بفرما ، آن طغات و بغات و کفاری که تا آخر عمرشان در نای و نوش و ناز و نعمت و لهو و لعب و خوش گذرانی و خونریزی مشغول بودند و حق تعالی در این آیات شریفه و آیات دیگر اخبار می فرماید بر اینکه : فریب ندهد و مغرور نسازد شما را این تقلب و آمد و شد و خوش گذرانی ایشان در بلاد ، این ها متاع قلیلی است پس مأوای ایشان جهنم است و بد مهد و جایگاهی است جهنم ! و هم چنین آیات دیگر از قبیل :

<sup>۱</sup> - فاطر = ۲۵ - ۲ - آل عمران = ۱۹۶

فصل سوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۷۴  
خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً  
فاسلكوه انه كان لا يؤمن بالله العظيم و لا يحض على طعام المسكين  
فليس له اليوم هاهنا حميم و لا طعام الا من غسلين لا ياكله الا الخاطئون<sup>۱</sup>.

آیا ممکن است که گفته شود؟ که بر حسب مضامین این آیات شریفه دار انتقام از این کفار منحصر در همین دنیا است که روز عشرت و عیش ایشان است و در عقب این روز، روز عسرت و روز درماندگی و عذاب و انتقامی که حق تعالی می ترساند ایشان را از آن روز، بقوله تعالی :

يوم ينظر المرء با قدمت يده و يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً<sup>۲</sup>

نبوده باشد و بالجمله شما هر چند عامی باشی بعد از اینکه اقوال سخیفه و عقاید فاسده این طائفه را موازنه با آیات قرآنی فرمودی در کمال وضوح و بداهت قطع و یقین می نمایی بر اینکه میرزا حسینعلی در آنچه در ایقان از حجیت قرآن و اینکه آن کتاب الهی میزان حق و باطل است ذکر نمود و نوشت که باید بنده و شما و کل من علی الارض به نور آن تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم . تا آخر آنچه نوشته است تمام آن را از باب طراری و عوام فریبی نوشته است . و من باب مشتبه ساختن بر عوام از این قبیل کلمات حقه را با مطالب باطله ی خود به هم آمیخته اقرار به حجیت قرآن را مقدمه ی اضلال مسلمین و تخریب دین مبین و شریعت متین حضرت مرسلین ( صلی الله علیه و آله و سلم ) قرار داده . و در حقیقت آنچه در حقیقت قرآن نوشته تمام حجت بر خودش ، رد بر خودش می باشد که خداوند بر قلمش جاری ساخته زیرا که بر حسب صریح جمیع آیات قرآنی دار قیامت و آخرت غیر این دار دنیا و دار تناکح و تناسل که کفار و مشرکین و فساق و منافقین در آن عیش ها و عشرت ها می نمایند زمان مهلت و دار امتحان

در رد<sup>۱</sup> بر طائفه بابیه و اثبات دار آخرت بعد از این عالم دنیا ..... ۱۷۵  
ایشان است تا آنکه بر خود ایشان واضح گردد که با آنکه حجت خالق آسمان و زمین  
بر ایشان تمام بود، بی اعتنایی به انبیا و رسل نمودند و دست از تقلید آبا و امهات  
خود، در پرستش اصنام و عبادت لات و عزی و هبل برداشتند و یغوث و یعوق را  
بر حق حقیق به تصدیق ترجیح دادند و مؤمنین به خدا و رسول را به انواع و اقسام  
اذیت و آزار به درجه رفیع شهادت رسانیدند. چنانکه حق تعالی می فرماید:

وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمُ إِلَىٰ  
أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ  
و هم چنین می فرماید:

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا اسْأَلُوا الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ  
كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ الْأَسَاءَ مَا يَزِدُّونَ  
و هم چنین می فرماید:

و قُلْ أَعْمَلُوا فَسِيرَ اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ  
الشَّهَادَةِ فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. <sup>۲</sup> آلی غیرها من الایات مثل قوله تعالی:

وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ مَا نَمْلِكُ لَهُمْ خَيْرًا لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِكُ لَهُمْ  
لِيَزِدَّوْا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. <sup>۳</sup> و قوله تعالی: وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ  
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّفُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ <sup>۴</sup>

سبحان الله العظيم!! ای عزیز! هر چند عامی باشی تو را چه شد که به این خیال  
نیفتادی که اگر قیامت کبری برای این اشخاصی که در زمان میرزا حسینعلی بودند

فصل سوم از باب چهارم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۷۶

همین بود که بر پا شد آن تهدید و وعیدها که حق تعالی به کفار و منافقین که در زمان

انبیاء سلف و هم چنین به کفار و مشرکین که در زمان حضرت خاتم النبیین

- صلی الله علیه و آله و سلم - بودند فرموده: برای چیست و اگر برای آنها دار

قیامتی و دار آخرتی نبوده باشد ثمره و فائده آن آیات چه خواهد بود و چه معنی

خواهد داشت فرمایش الهی؟! که از حضرت نوح نقل می فرماید که قوم خود را

تهدید می فرمود به عذاب یوم عظیم . چنانکه می فرماید :

**لقد ارسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره انى**

**اخاف عليكم عذاب يوم عظيم ۱**

این یوم عظیم چه یومی است که حضرت نوح اخبار از آن داده است و هم چنین

حضرت هود و صالح اخبار از آن داده اند و انذار به آن فرموده اند . بقوله تعالی :

**واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و**

**من خلفه الا تعبدوا الا الله انى اخاف عليكم عذاب يوم عظیم ۲ .**

و هم چنین خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم اخبار از آن فرموده است . بقوله

تعالی : **قل الله يحييكم ثم يميتكم ثم يجمعكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ۲**

و بقوله تعالی : **و لتنظر نفس ما قدمت لغد ۳ .**

این غد که به معنی فردا است چگونه در همین دار دنیا است؟! و علاوه بر این آیات

شریفه چه گمان می کنی درباره ی آنهايي که در زمان انبیا بودند و تا نفس آخر

عمرشان کفر و عتو و غلو داشتند آیا این ها بر خدا غالب آمدند و دار انتقامی برای

ایشان نخواهد بود؟! و بر حسب اعتقاد سخیفه خود این طائفه که میرزا حسینعلی در

صفحه ۲۹۲ مبین نوشته است :

در رد بر طائفه بایه و اثبات دار آخرت بعد از این عالم دنیا ..... ۱۷۷

ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظر الی احد من احبائه ان هذا الا لظلم مبین .  
باید آن کسی که در کمال عیش و خوش دلی و سرور این خدای دروغی ایشان را  
محبوس نمود و تا آخر عمر خود در اذیت و آزار وی کوتاهی ننمود سزا و جزائی از  
خیر و شر نداشته باشد زیرا که بر حسب اعتقاد فاسد ایشان بعد از مردن این چنین  
شخصی دار آخرتی برای وی نخواهد بود این لازم کلام خود این طائفه است که منکر  
دار آخرت می باشند و آن را قیامت موهوم می دانند .

## فصل چهارم :

بدان که خداوند عالم از آنجایی که قدرتش عموم و احاطه بر جمیع اشیاء دارد قطع و  
تین کاذبین و مبطلین را به نوک قلم خودشان می نماید محالست که در مسئله ای از  
مسائل کسی در مقام اضلال و گمراه نمودن عباد خدا بر آید و خداوند عالم کذب او  
را در ضمن مطالب خودش بر خلق ظاهر نفرماید ! میرزا حسینعلی که جمیع همت  
خود را در انکار قیامت کبری مصروف داشت و در ایقان قول به اینکه قیامت در  
عالمی غیر از این عالم بوده باشد از آن جمله موهومات نگاشت!  
خود در صفحه ۱۶۹ ایقان نوشته است :

چنانچه الیوم میشنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد و گویا پست  
ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد  
بود بگو با ایشان ای بی خبران می گوید آنچه را که قبل پدران شما گفتند اگر ایشان  
ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عن قریب با آبای خود در  
نار مقرر خواهید یافت! فالنار موهوم فبئس مثنوی للظالمین . انتهى عبارت ایقان .

راقم این حروف گوید که : مشاهده جهل و نادانی نویسنده این عبارات را که منکر  
معاد است بفرما ببین که به چه صراحت اعتراف نموده است بر اینکه معرضین از  
سابقین در نار می باشند و اشخاصی که در این زمان اعراض دارند عن قریب به آباء  
خود ملحق خواهند شد و در نار مقرر خواهند یافت! .

پس باید از وی سؤال نمود که آیا پدران ایشان به دنیا می آیند و با فرزندان خویش در نار مقرر نمایند یا آنکه چنانچه صریح این عبارت است فرزندان که از این دار دنیا می روند با پدران خود در نار مقرر خواهند یافت؟! اگر چنین است که عن قریب فرزندان از این دار غرور ارتحال نموده با آباء خود در نار مقرر نمایند این صریح است در اینکه داری و عالمی پس از این دار دنیا هست که فرزندان به پدران خود ملحق می شوند و به سزای خود و جزای اعمال خود می رسند و با وصف این اعتراف انکار قیامت در خارج این عالم دنیا سفاهت و جنون است و اگر گویی دار آخرت و دار سزا و جزا در عقب این دار دنیا هست که بعد از مفارقت نفوس از این ابدان دنیوی در معاد خلایق جزای اعمال خود را خواهند یافت و لکن آن دار سزا و جزا شمس قیامت نیست. این سخن لایق خود میرزا حسینعلی است و قول بر اینکه این یوم که یوم عبادت و یوم معصیت است از آن روزی که مؤمنین در جنت و معرضین در نار مقرر یابند اعظم و اکبر است هذیان و مزخرف خواهد بود زیرا که هرگز زمان مهلت از زمان انتقام و سخط الهی اکبر و اعظم نخواهد شد.

### فالمعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تهلمون

**تنبیه:** بدان که از کلمات این طائفه چنین استفاده می گردد که عباس افندی فرزند میرزا حسینعلی پس از ارتحال پدر خود در زمانی که ریاست پدر به او مفوض شد قائل به معاد و دار آخرت گردید به این بیان که به دانچه پدرش گفته است غیر از انکار معاد ثابت ماند و گفت علاوه بر این قیامت هایی که به قیام هر مظهري از مظاهر امر الله قائم گردیده یک قیامتی است در عالم آخرت که داری است غیر این دار تکلیف و در حقیقت چون دانست که انکار معاد و قول بر اینکه قیامتی غیر از این عالم بر پا نخواهد شد امری است که هر عاقلی که قائل به وجود صانع عادل حکیم باشد بطلان آن را می داند لهذا تدبیری که به خاطرش رسید آن است که بگوید پدرم میرزا حسینعلی راست گفت در آنچه نوشت و گفت که به قیام هر پیغمبری قیامتی بر پا شده و قیامت کبری آن قیامتی بود که در زمان پدرم میرزا حسینعلی بود و لکن

در اعتراف عباس افندی به قیامت در دار آخرت بعد از این دار دنیا..... ۱۷۹

علاوه بر همه این قیامت ها یک قیامتی است که پس از این دار تکلیف و دار دنیا که دار توالد و تناسل است بر پا خواهد گردید و غافل گردید از اینکه این سخن در حقیقت تکذیب میرزا حسینعلی پدر خودش می باشد زیرا که آنچه پیغمبران خبر دادند از همان قیامتی که پس از این دار تکلیف است خبر دادند و آنچه عباد خدا را بشارت به بهشت و فردوس دادند بشارت به بهشت و فردوس که در آن عالم آخرت می باشد دادند و آنچه تهدید و وعید نمودند مردم را از میزان و صراط و عذاب و جهنم دار آخرت ترسانیدند و آنچه انبیاء عظام و اولیاء کرام گریه کردند از وحشت و دهشت ایستادن در موقف در محضر حضرت اقدس اله - جل جلاله - از عالم آخرت ترسیدند و میرزا حسینعلی این قیامت آخرت را انکار نموده و تصریح نمود بر اینکه این قیامت موهوم است و قیامت کبری و یوم عظیم همین است که مردم در زمان من محشورند! آیا نمی بینی که تصریح می نماید بر اینکه نفخ صور شد و خلق آسمان و زمین منصعق شدند و نفخه احیاء شد و مردم از قبور بیرون آمدند و قیامت قائم شد میزان بر پا شد صراط ممدود شد بهشت لقاء من است جهنم نفس کسی است که شک در مدعای من داشته و آن یوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین که در قرآن است همین یومی است که من قائم شده ام و یومی اعظم از این یوم نیست.

پس کسی که اعتقاد کند و بگوید که پس از این دار تکلیف؛ عالم دیگر هست که خلق اولین و آخرین در آن عالم به سزا و جزای اعمال خود در آن عالم می رسند و بهشتی و جهنمی در آن عالم می باشد که جایگاه اهل عبادت و اهل معصیت می باشد! چنین کسی محتاج به این تاویلات رکیکه که میرزا حسینعلی در امور قیامت نموده نمی باشد و در حقیقت آنچه را که وی گفته است از واهیات و مزخرفات و اکاذیب خواهد شمرد و فرمایشات انبیا و اولیاء عظام را تصدیق نموده است و می داند که روزی اعظم از آن روز نخواهد بود که خلق اولین و آخرین محشور شوند و در محضر عدل الهی در موقف حساب و سؤال بایستند تا آخر آنچه حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین .

بسم الله الرحمن الرحيم

## باب پنجم از مقصد ثالث :

بدان که طریق محاوره صحیح که با آن تمیز حق از باطل داده می شود آن است که چون شخص متکلم در مطلبی تکلم نماید مخاطب در خصوص همان مطلب بحث و فحص تام و تمام نماید تا وقتی که صحت و سقم کلام بر وی ظاهر و معلوم گردد . پس چون صحت و سقم کلام بر وی معلوم گردید آن وقت مقصود متکلم را می فهمد که آیا به راستی می خواهد او را هدایت و ارشاد نماید یا به طراری خواهد او را گمراه و اضلال کند . چنانچه ملاحظه می فرمایی حال اهل معامله و تجارت را که طریق صحیح در نزد ایشان آن است که در محاسبات و دفاتر هر معامله را که ثبت و ضبط می نمایند تنخواهی را که در آن معامله داده اند تام تمام می نویسند و ثمنی را که به عوض همان تنخواه مخصوص گرفته اند بدون کم و زیاد می نویسند و مخارجی که در خصوص همان معامله شده می نویسند آن گاه حساب جمع و خرج آن معامله را نموده نفع و ضرر آن را تمیز می دهند .

و همین طریق صحیح عقلانی به عینه در نزد اهل علم مرسوم می باشد که در مطالب علمیه هر مطلبی را در فصلی جداگانه ایراد می نمایند و در آن فصل آنچه متعلق به خصوص همان مطلب است در همان فصل خودش بحث می نمایند و مطالب صحیحیه را از سقیمه تمیز می دهند . پس اگر کسی بر خلاف این طریقه صحیحیه سلوک نماید مثلاً تاجری در دفتر خود مخارج مختص به معامله را در جمع و خرج معامله دیگر نویسد یا عالمی مطلب متعلق به فصلی را در فصل دیگر ایراد نماید حساب آن مختل و بحث این معطل خواهد شد .

پس مرد عاقل کسی است که! در امر دین خود که اعز اشیاء است این طریق عقلانی را از کف ندهد و در امور جزئی و کلیه مبدء و معاد؛ به همین طریق عقلانی حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهد و اگر کسی هنگام محاوره با غیر به این طریق مکالمات وی را سنجید هر چند عامی باشی هرگز گمراه نگردد . اینکه می بینی عوام به خارزار ضلالت و



در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۸۱

گمراهی می افتند به سبب آن است که ملتفت موازین عقلائی نیستند و رند و طراری که مصاحب با ایشان است مطالب را درهم و برهم ریخته، زشت و زیبا را به هم آمیخته! حق و باطل را با یکدیگر تلفیق می نماید می گوید: در تورات چنین مکتوب و در انجیل چنان مرقوم و در قرآن این آیه نازل و در حدیث به این قسم ماثور است. موسی چنین کرد و عیسی این طریق سلوک نمود و خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمود و در ضمن اشعار عرفا را می خواند. عنکبوت وار پیوسته بر وی می تند تا وقتی که بیچاره عامی مبهوت گردد. پس اگر مرد عامی از مطالبی که این صیاد ذکر می نماید یک مطلب مخصوص را اخذ نماید و در همان مطلب مخصوص فحص بحث کند و تا حق و باطل آن بر وی مکشوف نشود دست بر ندارد به هر مقدار که کند فهم باشد دست و پا بسته آن صیاد نگردد مثلاً از شخص بابی می شنود که مقصود خدای تعالی که اخبار از عصای موسی و اژدها شدن آن داده است این عصای ظاهری و چوب دست و آن اژدها که ماری عظیم باشد نیست و حضرت موسی چنین معجزه نداشته بلکه مراد از عصا چنانچه در ایقان است امر الهی است که با آن ماموریت یافت که فرعون را دعوت نماید پس اگر در همین یک مطلب فحص و تفتیش نماید و ترجمه تورات را که به لسان فارسی نوشته شده است و نسخه آن بسیار فراوان است که هر کس استطاعت دارد به دست آورد و خواندن آن بر هر عجم زبانی سهل و آسان است مطالعه نماید و این تورات و انجیلی که فعلاً در دست یهود و نصاری است هر چه هست کثیری از حالات و گزارشات حضرت موسی و عیسی را بر سبیل تاریخ نویسی بیان می نمایند و بالجمله در مدت پنج روز که از ابتداء سفر دوم تورات را تا انتهاء آن را بخواند! کذب شخص بابی مانند آفتاب در وقتی که در وسط السماء باشد بر وی ظاهر گردد آن وقت قوه و استطاعت آن را دارد که شخص بابی را به عین عبارات تورات جواب گوید و ملزم نماید پس توانایی یافته است بر اینکه ایقان میرزا حسینعلی را که طائفه بابیه آن را کتاب آسمانی دانند در همین مطلب رد نماید.

و هم چنین است حال در شفا دادن حضرت عیسی بیماران و روشن کردن کوران و زنده

فصل اول از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۸۲  
کردن مردگان را که این طائفه انکار این چنین معجزات را می نمایند . گویند روشن کردن کور ظاهری نبوده و شفا دادن از بیماری ظاهری جسمانی و زنده کردن مردگان ظاهر نبوده بلکه مراد آن است که عیسی بیماران مبتلای به کفر را شفا می داده و کوردلان کفر را به روشنایی ایمان روشن میکرده و مردگان به مردن کفر را به حیوه ایمانی زنده می کرده است .

اگر شخص عامی همین یک مدعا را که می شنود در خصوص همین یک مدعا فحص و بحث نماید و در ترجمه های انجیل نصاری که ایضاً فراوان است نظر نماید در اندک زمانی بطلان سخنان این طائفه چنان بر وی ظاهر گردد که بابتی رند به فرسخ ها از وی بگریزد و هرگز پیرامون چنین شخصی نگردد و بر همین قیاس است حال نسبت به آیات قرآنی و اخبار و آثار مرویه از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - که باید از ماخذ صحیح در هر یک از آیات و اخبار فحص و بحث نماید تا حقیقت واقع بر وی مکشوف گردد عیب کار اینجاست که شخص طرار در یک مجلس کثیری از مطالب زشت و زیبا را با یکدیگر عجین می نماید و مرد عامی هم التفات بر این ندارد که یکی یکی از مطالب وی را اخذ نموده و در هر مطلبی که داخل شود تا حقیقت حال بر وی مکشوف نگردد داخل در مطلب دیگر نگردد از این جهت پریشان می گردد و بالاخره ایمانش از کف می رود و در سابق بر این در نظر این فقیر چنین جلوه می نمود که رساله مختصری جداگانه مشتمل بر اوراقی چند در سیر و سلوک این طائفه نسبت به اشخاصی که می خواهند آنها را فریب دهند رقم نماید تا آنکه عوام ملتفت به طریق سؤال و جواب با ایشان بوده باشند و در این اوقات به نظر ثانی چنین یافتیم که رساله به آن اختصار کائل عقاید سخیفه و قوال رکیکه این طائفه نخواهد بود و بدون کتاب اسرار العقاید چندان ثمری به حال عوام ندارد لهذا انساب آن است که مطالب همان رساله به عنوان بابی از ابواب ملحق به خود این کتاب گردد و هر چند که کیفیت طراری و مکالمات شخص بابی با عوام دهقانی یا بازاری خود خالی از استهجان و رکاکت نخواهد بود بلکه موجب سستی مطالب کتاب در نظر اواسط ناس فضلا عن الخواص خواهد بود و علاوه بر این موجب تکرار جمله از

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۸۳  
مطالب ابواب سابقه خواهد گردید و لکن از آنجایی که راقم این حروف در تسطیر این  
سطور بالمره ملاحظه شتون کتاب نویسی و عبارت پردازی و سایر اموری که موجب  
جلوه این رساله در نظر خواص باشد ننمود بلکه اقتضار نمود بر واقع گویی و حقیقت  
نویسی و تنزل دادن مطالب علمیه به قسمی که عوام درک مطالب عالیه آن را نمایند و از  
وادی حیرت و سرگردانی به فضل الله بیرون آیند و شیاطین انسیه را نیز از خود دور نمایند  
لهذا آنچه منظور از آن رساله مختصر بود در این باب در ضمن پنج فصل بیان نمود.

**فصل :** مخفی نماید که در ضمن ابواب سابقه عرض شده است که طریق صحیح  
عقلانی در دعوت عباد به سوی حضرت اقدس اله - جل جلاله - که انبیاء عظام و سفراء  
کرام عباد خدا را بر طبق آن دعوت نموده اند ، آن است که از کسی که واسطه ما بین  
خدا و خلق باشد ابتداءً در نزد اشخاصی که مامور به تبلیغ ایشان باشد اظهار مرتبه  
خویش را علانیه می نماید و ایشان را از دعوت و مقام و مرتبه خود اخبار و اعلام می  
فرماید . پس در میان اشخاصی که دعوت وی را شنیده اند هر کس طالب حق و سالک  
سبیل معرفت باشد لابد در مقام فحص و تفتیش خواهد برآمد در این وقت بر آن شخص  
واسطه به حکم عقل و نقل لازم است که مطابق دعوی خویش و مناسب با حال  
اشخاصی که مامور به تبلیغ ایشان است از جانب خداوند اظهار علم و قدرت نماید تا  
آنکه شاهد بر صدق دعوی وی بوده باشد و در باب سوم همین مقصد گذشت که علم و  
قدرت ملازم با مرتبه ولایت است از قبیل لازم مساوی نسبت به ملزوم خودش و انبیاء  
کرام در این مقام اظهار علم را مقدم بر اظهار قدرت داشته اند چنانکه در محاورات انبیای  
سلف مشاهده می فرمایی که با هر طائفه از طواف که تکلم نموده اند انهار علوم و  
معارف از اطراف و جوانب کلمات ایشان جاری بوده است . بین حضرت خلیل الرحمن  
را که با اشخاصی که عبادت کواکب می نموده اند چگونه مواجه فرموده و با افول و  
غروب کواکب که لازمه تغیر و تبدل و حدوث آنهاست استدلال بر امکان و مخلوق بودن  
آنها فرموده .

قال الله تعالى : فلما جن عليه الليل رای كوكباً قال هذا ربی فلما اقل قال لا احب الافلین فلما رای القمر بازغاً قال هذا ربی فلما اقل قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغاً قال هذا ربی هذا اکبر فلما اقلت قال یا قوم انی بریثی مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین<sup>۱</sup>.

و این نحو از استدلال و برهان عقلی از آثار نبوت و لوازم ولایت مطلقه حضرت خلیل الرحمن تا قیام قیامت باقی و برقرار است و هم چنین بوده است حال حضرت موسی و هر چند که آن جناب از بدو امر متحمل زحمات و مشقات مجادله با متکبری جبار مثل فرعون بود که دستگاه سلطنت آن طاغی مانع از محاوره و مباحثه علمیه بود الا آنکه در سفر اول همین توراتی که فعلاً در دست یهود که سفر آفرینش است نظر فرما ببین به چه مقدار از کیفیت بدو آفرینش و اخبار اوائل خلقت تعلیم امت خود فرموده که آن علوم نیز تا قیام قیامت از آن جناب در میان عباد الهی باقی و برقرار خواهد بود .

و اوضح از این است حال حضرت عیسی چنانکه در باب دوم انجیل لوقاست که چون سن مبارکش به دوازده سالگی رسید مریم مادرش در هنگام عید به رسم حضرات یهود او را به ارشلیم یعنی بیت المقدس برد تا آداب شریعت را به جا آورد . پس از فراغ از آداب مادرش با همراهان که مراجعت نمودند آن حضرت با ایشان رفت چون در قافله جستجو نمودند او را نیافتند . پس مراجعت به ارشلیم نمودند دیدند آن جناب در میان معلمان نشسته گفت و شنود می نماید و هر که سخن او را می شنود از فهم و جواب های او متحیر می گردد .

و در باب اول انجیل مرقس نوشته است چون وارد کفرناحوم شدند بی تامل در رون سبت به کنیسه در آمده به تعلیم دادن شروع کرد به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می داد نه مانند کاتبان .

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۸۵  
و در باب سیزدهم انجیل متی نوشته و چون به وطن خویش آمد ایشان را در کنیسه  
ایشان تعلیم داد به قسمی که متعجب شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و  
معجزات را بهم رسانید .

و در باب بیست و یکم همان انجیل نوشته است و چون به هیکل در آمد تعلیم می داد  
رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمدند گفتند به چه قدرت این اعمال را می نمایی و  
کیست که این قدرت را به تو داده است ؟ عیسی در جواب ایشان گفت :

من نیز از شما سخنی می پرسم اگر آن را به من بگویید من هم به شما می گویم که این  
اعمال را به چه قدرت می نمایم . تمعید یحیی از کجا بود ؟ از آسمان یا از انسان ؟  
ایشان با خود تفکر کرده گفتند که اگر بگوییم از آسمان بود هر آینه گوید چرا به وی  
ایمان نیاوردید و اگر بگوییم از انسان بود از مردم می ترسیم زیرا که همه یحیی را نبی می  
دانند . پس در جواب عیسی گفتند نمی دانیم !.

و اما حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - پس با آنکه آن جناب در مکه  
متولد و نشو و نما فرمود و در آن زمان مردمان مکه مشغول به ستایش اصنام بودند و نه  
همین بس که آن جناب به مکتب نرفت و خط نوشت و تحصیل علم در نزد کسی نکرد  
بلکه در آن زمان در مکه سوای آداب و رسوم جاهلیه؛ امری دیگر رواج نمی داشت طواف  
خانه و نماز مینمودند لکن به صغیر کشیدن و کف بر کف زدن و جست و خیز نمودن !.  
قال الله تعالی : **و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه**<sup>۱</sup> .

این فصحا و بلغاء حجاز! که وصف آن ها را می شنوی و در فصاحت و بلاغت بر  
یکدیگر تفاخر می نمودند تمام لات و عزی و هبل و یعوق و یغوٹ و نسر و سایر اصنام  
را عبادت می نمودند! و هم چنین در سایر بلاد؛ نصاری بودند که قائل به ثلیث بودند  
یعنی خدا را سه اقنوم یعنی سه وجود می دانستند !. اب و ابن و روح القدس !. چنانچه  
در همین زمان اعتقاد ایشان چنین است و عیسی را پسر خدا می دانسته و می دانند !.

فصل اول از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۸۶  
چنانچه در باب اول انجیل یوحنا در آیه ۱۴ نوشته است از خدا تولد یافتند و طائفه یهود بودند که قائل بر این بودند که عزیز پسر خداست و حضرات مجوس بودند که قایل به یزدان و اهرمن بودند .

و بالجمله در آن زمان اسمی از توحید در بین نبود . پس آن حضرت اول کلمه که به آن دعوت نمود کلمه توحید بود . فرمود : **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** .

و در قبال عبده اوثنان و یهود و مجوس و نصاری اثبات صانع و توحید ذات و صفات و افعال فرمود و چنان نشر توحید فرمود و ادله ساطعه و براهین قاطعه بر آن اقامه فرمود که در اندک زمانی نور توحید آفاق را فرا گرفت .

مشاهده می فرمایی آیات شریفه قرآنی را که به چه اندازه بیان معارف الهیه در آن شده است که محال است احدی به نفسه حق معرفت علوم و معارف آن را تواند تحصیل نماید هر چند که قرن های بی شمار عمر نماید و سال های سال تحصیل کند بلکه آنچه بیشتر زحمت کشد بیشتر ملتفت به قصور خویش می گردد .

و بالجمله محال است که صاحب شریعتی از جانب خداوند دعوت به دین جدید نماید و جمیع علماء عصر وی عاجز از مناظره با وی نبوده باشند و اما قدرت .

پس در فصل بعد - ان شاء الله تعالی - پاره ای از مطالب سابقه من باب التفات عوام به حال این طائفه تکرار خواهد گردید .

پس چون مطلع بر مطالب معروضه شدی؛ بدان و آگاه باش که سیر و سلوک این طائفه جدید آن است که اشخاصی را که می خواهند به دام آورند ابتداءً به لسان نرم لین دعوت می نمایند . پس چون سؤال از علم و قدرت از ایشان می شود در نزد عامی هیچ مدان؛ اظهار می دارند که میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی هر یک عالم به جمیع ما کان و ما یکون بودند و علوم جمیع انبیا در نزد علم ایشان چون قطره است نسبت به دریا و اشعاری چند عاشقانه و عارفانه می خوانند . بیچاره شخص عامی که خبر از جایی ندارد و مبهوت می شود زیرا که التفات بر این ندارد که سؤال نماید که در جمیع این هفت سال که میرزا علی محمد باب در ممالک محروسه ایران از بندر ابوشهر و شیراز و اصفهان و جهریق و تبریز بود و هم چنین در جمیع آن چهل سال که میرزا

در بیان سیر و سلوک این طائفه بایبیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند.....۱۸۷  
حسینعلی در بغداد و اسلامبول و اردن و عکا به سر برد سبب چیست که واقع نشد در  
این چهل و هفت سال یکی از این دو نفر با عالمی از علماء اسلام یک مطلب از مطالب  
علمیه در میان آورده و گفت و شنودی با وی نموده باشند که امروز طائفه بایبیه بتوانند آن  
مطلب علمی را از ایشان نقل نمایند؟! آیا نه چنین است که میرزا علی محمد باب را در  
مجالس امتحان در شیراز و اصفهان و تبریز با علما حاضر ساختند و در آن مجالس علما  
با وی گفتگو نمودند و به جز عجز و جهالت چیزی از وی بروز نمود؟!

و آیا نه چنین است که میرزا حسینعلی یازده سال و چیزی در عراق و بغداد در کمال  
آسایش و آسودگی به سر برد به این معنی که اصلاً و مطلقاً قید و حبسی بر وی نبود؟! با  
هر عالمی از علما که می خواست مراوده و آمد و شد نماید می نمود! چه شد وی را که  
یک ساعت بر سیل تفرج یا امتحان و در حقیقت برای اظهار علم خویش در مجلس  
مباحثه یکی از علماء شیعه و سنی یا مجلس مباحثه یک طلبه از طلاب نرفت که در آن  
مطلبی که آن عالم یا طلبه بحث می نماید یک کلمه علمیه از آن مبحث با وی تکلم نماید  
و آن کلمه امروز در میان بابیان باقی باشد که بتوانند بگویند که فلان عالم یا فلان طلبه  
هنگامی که چنین صحبت داشت میرزا حسینعلی این سؤال را از وی نمود یا آنکه این  
جواب را به وی داد و با آنکه رسم است که علمای عصر سخنانی را که با یکدیگر در  
مطلب علمیه صحبت می دارند به عنوان قال: فلان کذا و انا اقول: کذا؛ می نویسند و  
تحقیقی که خود دارند اظهار می دارند چه شد که در این چهل و هفت سال این دو نفر  
در یک مبحث از مباحث اصول و فروع نتوانستند یک مطلبی را رد کنند یا اثبات نمایند.  
بلی چیزی را که طائفه بایبیه از مجلس محاوره با علما اخبار می نمایند سیاح بهائی از  
مجلس تکلم علماء اصفهان با میرزا علی محمد خبر می دهد و چون دیده است که در آن  
مجلس معلوم شد که چیزی نمی داند؛ سیاح نوشته است که: آن مجلس حاصلی نبخشید  
و از مجلس صحبت با علماء تبریز اخبار می نماید و چون می بیند که میرزا علی محمد  
در آن مجلس به سبب بی علمی بسیار مفتضح و رسوا شد و در یک مجلس خود مکرر  
اظهار عجز و نادانی نمود سیاح نوشته است که: سطوت تشریح چنان بود که جوان که  
سهل است کوه البرز مقاومت نمی نمود پس تصدیق مینماید که غلط نحوی از وی گرفتند

فصل اول از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۸۸  
 و بالجمله چون از این قبیل سخنان با این طائفه جدیده در میان آید می بینی که این طائفه بنا می گذارند بر جزاف گویی که کتاب بیان از حضرت نقطه اولی چندین هزار بیت است و الواح منزله بر حضرت ابهی از حد و احصا خارج است و در ساعتی چند هزار بیت از معارف و علوم و مواعظ و احکام بر حضرتش نازل می شد مخصوصاً کتاب ایقان از قلم رحمان مانند قران بر آن حضرت نازل شده پس اگر شخص مسلمان گوید: ای عزیز! در عبارت اول ایقان که میرزا حسینعلی میخواهد از بیان میرزا علی محمد نقل نماید نوشته است: *الباب المذكور فی بیان! و این غلط است باید بیان را با الف و لام ذکر نماید چنانکه قران و تورات و انجیل با اینکه هر یک علم هستند با الف و لام ذکر می شوند* قال الله تعالی: *طه ما انزلنا علیک القرآن لتشفی.*

و من باب تیمن و تبرک؛ چند کلمه از بیان نقل نموده و من جمله آن ها این است:  
 لعل تصلن الی المقام و اگر میرزا حسینعلی به این عبارت در حضور طلبه تکلم می نمود آن طلبه از غلط گفتن آن بر وی میخندید این ایقان چگونه کتاب آسمانی است که موجب سخریه و استهزاء شنونده بر گوینده ی آن شود؟! آیا خداوند رحمان می خواسته است قدری علما و طلاب را بخنداند که چنین دو نفر واسطه را که از علم عاری بودند مامور و چنین عباراتی غلط را نازل فرموده است و در این هنگام می بینی بابی بهائی را سر به زیر انداخته دست به پشت گردن خود می گذارد لبخنده ای می زند و گوید غلط نحوی را می گویی پس دو شعر عاشقانه می خواند و مطلب دیگر در میان می آورد دیگر آنچه بگویی. ای عزیز! آیا خداوند عاجز از این بود که بفرماید: *الباب المذكور فی البیان؟! و آیا قادر بر این نبود که به جای لعل تصلن عبارتی که بر حسب قواعد غلط نباشد؛ در سطر اول و سوم کتابش نازل فرماید؟! می بینی شخص بهائی بالمره التفات به این قبیل سخنان ننموده و تا آخر مجلس اشعار عارفانه می خواند و پیوسته از موسی و عیسی سخن می گوید.!* گوئیا از این مبحث سخنی بالمره نشنیده است! این است وضع سیر و سلوک این طائفه در باب علم رئیسشان!



در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۸۹  
و اما حال رؤسای این طائفه نسبت به سایر عباد خداوند پس چون که خود از حلیه ی  
علم عری و بری بودند و ملتفت این معنا نیز بودند که کذب دعاوی ایشان در نزد علما  
چون آفتاب در وسط سماء مکشوف می باشد و عوام نیز به سبب وجود علما مطالب  
قیحیه ی رکیکه ایشان را قبول نمی نمایند لهذا پیوسته در مذمت علم و علما کوشیدند و  
هر عامی که به دستشان آمد او را به فهم خودش مغرور نمودند و از تحصیل علم منعش  
کردند . میرزا حسینعلی در این ایقانی که نوشته و او را کتاب آسمانی نامیده در این باب  
چه بسیار سعی و کوشش نموده و بی انصافی را به مرتبه ی نهایت رسانیده و به عوض  
اینکه بنویسد که علما ورثه ی انبیا می باشند . *و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء*  
نوشته است علما همیشه دشمنان انبیا بوده و می باشند و به عوض اینکه بنویسد به نور  
علم است که جمیع اشیاء موجوده در عالم ملک و ملکوت مشهود می گردد و هر خیری  
که در دنیا و آخرت به انسان برسد به سبب علم است ، نوشته است آنچه فساد در دنیا  
واقع شده به سبب وجود علما بوده است نمی گوید مطالبی را که حضرت خلیل الرحمن  
استدلال به آن می فرمود تمام ادله و براهین علمیه بود و آن حضرت را به سبب قساوت  
و عداوت نمرود به آتش انداختند ! بلکه می نویسد که :

حضرت خلیل الرحمن را که به نار نمرودی انداختند به سبب وجود علما بود نمی گوید  
راه نجات برای احدی مفتوح نخواهد شد مگر به سبب علم و متابعت نمودن علما و اگر  
به سبب وجود علما نبود هر آینه مردم در ظلمات جهل و نادانی و تیه ضلالت و گمراهی  
و لجج حیرت و سرگردانی گرفتار بودند و به این سبب انبیای عظام کرام از آدم تا خاتم  
- علیهم السلام - همه ی مردم را امر به تحصیل علم می نمودند بلکه می نویسد :

آنچه بر جمیع انبیا وارد آمد تمام به سبب وجود علما بود ! عیسی را به دار نکشیدند مگر  
به سبب علما ! و بر حضرت خاتم الانبیا ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آنچه اذیت و آزار  
و صدمه وارد آمد همه به سبب وجود علما بود !

الحاصل در این ایقان گاهی مانند رؤسای صوفیه که جهله ی قوم را مغرور به مقام کشف  
و شهود می نمایند به کلمات عاشقانه ی عارفانه ، عوام را از جاده ی مستقیمه ی الهیه  
بیرون می برد و علم را حجاب و موجب گمراهی و ضلال می خواند !

فصل اول از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۹۰  
چنانکه مقدمه ی ترتیب می دهد و بسیاری از مفاسد امور را می نویسد آنگاه نوشته است  
این نیست مگر از رؤسای ناس در دین ! یعنی آنهایی که به جز هوا اخذ نکرده اند و به  
غیر ذهب مذهبی نیافته اند و به حجبات علم محتجب گشته اند و به ضلالت آن گمراه  
گردیده اند ! **اشهدکم بالله** ! انصاف دهید آیا کسی که بندگان خدا را دعوت به سوی  
خدای نماید چنین مزخرفات را بر صفحه ی کاغذ می نویسد و نسبت آن را به قلم  
اعلای الهی می دهد؟! و در جای دیگر از ایقان نوشته است :

الیوم منغمسان بحر صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی از تحصیل این گونه علوم نهی  
می فرمایند و صدور منیرشان بحمد الله منزله از این اشارات است و مقدس از این  
حجبات حجاب اکبر را که می فرماید : العلم حجاب الاکبر . به نار محبت یار سوختیم و  
خیمه ی دیگر بر افراختیم . و گاهی می نویسد که البته باید مرآت قلب را از نقوش این  
علوم غبار گرفته ، پاک و منزله نمود تا اسرار الهی در مرآت قلب تجلی نماید !

این است طریق سیر و سلوک این طائفه که بر خلاف جمیع انبیا و مرسلین عباد خدا را  
از تحصیل علوم نهی می نمایند و به چنین کلمات عاشقانه و تسویلات شیطانیه ، عباد  
خدا را مغرور به جهل و عشق می نمایند ! و چنین کتابی که جز عوام فریبی در آن نیست  
نام آن را کتاب آسمانی نهادند !!

ای برادر ! مقصود از نگارش این فصل آن است که التفات به حال خویش داشته باشی و  
بدانی که هر کس می خواهد تو را از تحصیل علوم دینیہ منع نماید در نزد تو شیطنت می  
کند و دشمن دین تو می باشد ! زیرا که علم فی حد نفسه و عند الله ؛ مطلوب است و  
طالب آن در نزد خدا و جمیع انبیاء الهی محبوب . زنهار! فریب ایشان را نخوری که می  
خواهند بر سر تو بیاورند آنچه بر سر برادرانت آوردند . قال الله تعالی :

فلولا نفر من کل فرقه طائفه لیتفقہوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا  
رجعوا الیهم لعلهم یحذرون .<sup>۱</sup>

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۹۱  
 و فی الکافی : قال الصادق - علیه السلام - قال رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم -  
 من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة و ان الملائکه لتضع  
 اجتهتها الطالب العلم رضا به و انه یتغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی  
 الارض حتی الحوت فی البحار و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر  
 النجوم لیلہ البدر و ان العلماء ورثه الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً و  
 لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بخط وافر.<sup>۱</sup> الی غیر ذلك .

از آیات قرآنی و احادیث و اخبار مرویه از جمیع معصومین که عباد الهی را تحریر و  
 ترغیب بر تحصیل علم می نمودند! و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

## فصل :

و از جمله سیر و سلوک این طائفه جدیده و کیفیت مکالماتشان آن است که : اگر کسی  
 از ایشان سؤال نماید که در این مدت چهل و هفت سال که میرزا علی محمد و میرزا  
 حسینعلی دعوت نمودند آیا سراغ دارید که کوری را روشن کرده باشند ؟ یا بیماری را  
 شفا داده باشند !؟

و هم چنین از خارق عادات امری از ایشان ظاهر شده باشد که دلالت کند بر اینکه ایشان  
 مظهر علم و قدرت خداوند عالم می باشند !؟

می بینی شخص بابی بهائی را که ابتداءً اظهار تعجب می نماید از اینکه این چه سؤالی  
 است که می نمایی ؟ شما که خبر از جایی ندارید چه می دانید بیاید بشنوید و ببینید که  
 عالم علم مردمانی که چشم دل ایشان کور بود به نور ایمان روشن شدند و انبوه انبوه  
 خلائق که به بیماری کفر مبتلا بودند آن ها را شفا بخشیدند و چه بسیار از مردگان را که  
 از قبور ، تن بیرون آوردند به زندگانی ابدی آن ها را حیات تازه بخشیدند ! تعجب آن  
 است که شما از حال اشخاصی سؤال می نمایید که جمیع کلمات و حرکات و سکانات  
 ایشان معجزه و خارق عادت بوده است بلی چون نیامدید و ندیدید تقصیر ندارید ،

فصل دوم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۹۲

تقصیر همین است که چرا نیاید و نبینید آنهایی که آمدند بسیار بسیار از آیات خدا مشاهده نمودند و به قسمی یقین نمودند که از ما سوا اعراض نمودند!

آیا نشنیده اید که هزارها مردمان با آبرو، دست از مال و جان و عزت و اعتبار شستند و از روی شعف و سرور جان شیرین در سیلش ایثار نمودند، قسم به خدا که اگر نبود هیچ شاهد و دلیلی بر صدق این مدعا، مگر همین که نه یک نفر و نه دو نفر بلکه خلق کثیری که آن‌ها را غیر از خدا نمی‌داند در این راه سر بر کف گرفتند و در کمال شوق و ذوق و جد کنان، در راه محبتش شربت شهادت چشیدند. همین مقدار کفایت بر حقیقت این مدعا می‌نمود، پس اگر شهادت این گونه اشخاص بر حقیقت این مدعا قبول نباشد، سخن دیگران چگونه قبول خواهد کرد؟!

بیچاره عامی هیچ مدان! چون این سخنان می‌شنود مبهوت گردد و بسا هست که به همین قبیل کلمات، دست از دین الهی برداشته فریفته می‌گردد!.

پس اگر رحمت الهیه شامل حالش گردد که بفهمد و بگوید که ای عزیز! این از طریقه‌ی عقل بعید است بلکه عین سفاهت می‌باشد که کسی به مجرد اینکه بشنود و بداند که اهل دین و آیینی در راه دین خود جان نثار نمودند بدون فحص و تفتیش که آیا بر حق بودند یا باطل دست از دین خود برداشته متدین به دین و آیین ایشان گردد این تقلید بلکه اقبیح و جوه تقلید است و در اعتقادات تقلید به کار نمی‌خورد.

آیا نمی‌دانی که شخص عاقل کسی است که تا خود به رأی العین آیات الهیه را مشاهده ننموده و معجزات باهرات، به چشم خویش ندیده یا یقین به وقوع آنها ننموده، گردن به زیر بار اطاعت کسی ننهد. چگونه من ایمان آورم به اشخاصی که دعوی نمودند که ما مظهر علم و قدرت رب اعلی می‌باشیم و چهل و هفت سال در میان عباد خدا به سر بردند و در تمام این مدت به معجزه و خارق عادت بندی از پای مرغی باز ننمودند! پس اگر مراد شما طائفه بابیه، از این معجزات و آیات بینات که می‌گویید مجرد همین کلماتی است که از میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی نقل می‌نمایند، این کلمات با قطع نظر از این که تمام علما می‌گویند غلط و مزخرف و نامربوط است و عوام نیز این

در بیان سیر و سلوک این طائفه بایبیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند.....۱۹۲  
مقدار می فهمند که اغلب و اکثر آنها برداشته شده از صدر و عجز آیات قرآنی است و  
اگر مراد شما از معجزات ، غیر این کلمات است بسم الله ! بنمایید که در جایی از ایشان  
به معجزه و خارق عادت و لا اقل به دعای ایشان مریضی شفا یافته باشد ! در تمام دنیا  
یک مورد مرا کفایت می نماید که اثبات نماید که خارق عادت از ایشان ظاهر شده باشد  
. در این وقت شخص بهائی در جواب گوید :

مطلب به دست شما نیست . شما می شنوید که حضرت موسی عصایی انداخت ازدها  
می شد و ید و بیضا می نمود و حضرت عیسی کوران روشن می کرد و بیماران شفا می  
داد و مردگان زنده می کرد ، لکن اینها معانی دارد که شما از آن معانی مطلع نیستید و  
بسیاری از مردم هم مانند شما به همین سخن های ظاهری که شنیدند قانع شدند و به  
حقیقت آن ها نرسیدند پس بنا می کند به اشعار عارفانه خواندن ، اشعاری که مشتمل بر  
این مضامین باشد که فهم حقایق نصیب هر کس نشود و اسرار الهیه را به هر کس  
نیاموزند ، هر مطلبی اهلی دارد همه کس اهلیت دانستن هر مطلبی ندارند ، انقدر از این  
سخنان گوید و در ضمن تبسم و لبخنده نماید که بیچاره عامی میل نماید که واقعیات این  
امور را بفهمد . پس خواهش می نماید که حقیقت این امور را آنچه می دانی برای من  
بیان نما . در این وقت شخص بابی گوید : حقایق این معجزات آن است که شخصی که  
از جانب خداوند مامور به تبلیغ است بر حسب ماموریتی که دارد کلمات الهیه را بر خلق  
القا می نماید . پس در میان عباد الهی ، آن کس که سعادت شامل حالش باشد به سبب  
نفوذ و غلبه ی کلام الهی ایمان به آن کلمات می آورد . پس چون ایمان به کلمات الهیه  
آورد ، چشم دلش روشن می گردد و کوری کفر از وی زائل ، باطنش نورانیت به نور  
الهی و از مرض و برص کفر و شقاوت دو جهانی شفا یافته و به روح حیات جاودانی ،  
زنده گردیده ، از قبر ، تن نجات می یابد و اگر کلام الهی را قبول ننمود و اعراض کرد به  
شقاوت و برص بیماری واقعی باطنی و کوری دل گرفتار و در شدت جهنم هوای نفس  
در قبر تن ، دل مرده معذب به انواع عذاب است !!

فصل دوم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۹۴

پس چون کلام الهی را شنیده و اعراض نموده همان زیادتی شقاوتی که به این سبب پیدا نموده ازدهایی است عظیم که او را هلاک نموده پس مراد از آن عصایی که شنیده ، عصای امر الهی است و مراد از ازدها ، ازدهای شوکت و سطوت ربانی است.

چنانکه در ایقان شریف حق تعالی می فرماید که :

موسی به عصای امر و بیضای معرفت از نار آن محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ی ظهور ظاهر شد .

این است شمه ای از حقایق این معجزات که اشاره به آن شد . نه آنچه مردم گمان می کنند که کسی بیاید و از مظاهر امر الهی خواهش نماید . گوید اگر تو پیغمبری باشی ، یک درخت خرمایی در پشت شتر من به معجزه برویان ! یا به این چوب دستی برای من ماری بساز تا من ایمان به تو آورم !

و در اینجا مطالب بسیار می باشد که اکنون شما استعداد زیاده بر این ندارید . پس بنا می گذارد به اشعار عاشقانه خواندن تا عامی بیچاره ، مبهوت گردد . پس اگر رحمت الهیه شامل حال شخص عامی باشد و ملتفت باشد و گوید ای عزیز ! این چه سخنان است که می گویی؟! آیا می شود که شخص عاقل به مجرد اینکه کسی دعوت کند و کلامی را نسبت به خالق دهد بدون بینه و برهان از وی قبول نموده و ایمان به وی آورد؟! پس اگر چنین باشد ، باید این همه اشخاصی که به کذب ، دعوی نبوت کردند و هر یک کلماتی را اظهار نمودند و نسبت آن ها را به وحی الهی دادند جمیع ایشان تصدیق شوند و آنهایی که به آنها گرویدند ایمان صحیح و مطابق با واقع داشته باشند و چگونه می شود که در امر دنیا هیچ دعوی بدون شاهد و بینه قبول از مدعی آن نشود و لکن در امر دین که اعز اشیا است بدون شاهد و دلیلی که دلالت بر صدق مدعی نماید قبول باشد ! و آیا می شود که شخص با اینکه شک دارد و نمی داند که این شخص مدعی صادق است یا کاذب ؟ خداوند بر وی واجب گرداند که ایمان آورد و تصدیق به راستی او نماید و آیا خداوند عاجز است از اینکه حجت خود را بر خلق تمام نماید؟! و علاوه بر اینها خود

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۹۵  
شما طائفه ی بابیه ، مکرراً در کتب و نوشتجات خودتان ، تصدیق بر معجزاتی که دلیل بر  
صدق نبوات و ولایات بوده باشد نموده اید !

میرزا حسینعلی در صفحه ۷۸ ایقان درباره ی خون حضرت سید الشهداء - ارواحنا له  
الفداء - نوشته است :

ملاحظه فرمایید غلبه ی ترشح دم آن حضرت را که بر تراب ، ترشح نموده و به شرافت  
و غلبه ی آن دم ، تراب چگونه غلبه و تصرف در احشاء و ارواح ناس فرموده ، چنانکه  
هر نفسی برای استشفاء به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت . انتهى .

آیا صحیح است که گفته شود که چون مردم از خاک کربلا و تربت حضرت حسینی  
استشفاء نمایند ، از خاک مرقد آن جناب چنین معجزات باهرات ظاهر می گردد ؟ و در  
هر سال هزارها علاج امراض مزمنه از آن تربت مقدس می شود و لکن اگر کسی همین  
طلب شفا را از نفس مقدس خود حضرت سید الشهداء حسین بن علی ( علیهما السلام )  
می نمود این معجزه ظاهر نمی شد . این است اعتقاد شما ! آیا خجالت نمی کشید از  
اینکه می نویسید هر بیماری به ذره ای از خاک کربلا مرزوق شد شفا یافته ، نمی توانید  
بگویید که در این مدت چهل و هفت سال که این دو نفر دعوت نمودند یک نفر بیماری  
را شفا دادند ! و مع ذلک می گوید ایشان صاحب ولایت مطلقه بودند . و نیز میرزا  
حسینعلی در صفحه ۹۱ ایقان از معجزه هایبیل و آمدن آتش از آسمان و سوزانیدن قربانی  
آن اخبار می نماید . و هم چنین ابوالفضل گلپایگانی در صفحه ۸۶ فرائد ، از معجزات  
انبیا اخبار نموده و کلام الهی را که صریح در آن است چون

قوله تعالی : **و اتینا ثمود الناقه مبصره فظلموا بها** .<sup>۱</sup> استشهاد بر آن آورده!

و هم چنین در صفحه ۹۴ همان کتاب آیه شریفه : **ان الذین قالوا ان الله عهد الینا**

**ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان ناکله النار قل قد جاء کم رسل من**

**قبلی بالبینات و بالذی قلم فلم قتلتموهم ان کتم صادقین** .<sup>۲</sup>

فصل دوم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۱۹۶  
را نوشته ، پس در ترجمه ی آن نوشته که این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل  
فرزند آدم و حادثه محاکمه ایلای نبی یعنی الیاس یا انبیای وثنی بود چنانکه در فصل  
هجدهم کتاب اول ملوک از کتب تورات مذکور است که ایلای ( علیه السلام ) در  
حضور اهاب ملک با انبیای بعل که از اوئان مدینه شومرون بودند بر این معاهده کردند  
که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند مسئلت نمایند تا آنکه صادق  
است آتشی از غیب بیاید و قربانی او را بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور  
مسطور است قربانی ایلای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رد شد و کذب ایشان  
ظاهر گشت .

و بالجمله چون این معجزه را از حضرت رسول ( صلی الله علیه و آله و سلم ) طلبیدند  
خداوند تبارک و تعالی در جواب ایشان فرمود بگو که پیغمبران پیش از من با بینات و با  
همین معجزه آمدند اگر راست می گوید که به ظهور این معجزه ایمان می آورید چرا  
ایشان را کشتید؟! . انتهی عبارت ابوالفضل .

ملاحظه فرما که به چه تفصیل و چه صراحت ! اعتراف به معجزات انبیاء ( علیه السلام )  
می نماید و هم در آن کتاب ابوالفضل اعتراف به معجزات کثیری از انبیا نموده است  
مخصوصاً اقرار به عصا و چوب دست ظاهری حضرت موسی می کند و صاحب دلائل  
العرفان که بهائی است در صفحه ۷۳ کتاب مذکور نوشته است که در زمان حضرت  
موسی افتخار به سحر بود و در عصر حضرت عیسی به طب و در ایام اشراق نیر بطحا  
به فصاحت و بلاغت به او عصا و به حضرت عیسی احیاء اموات و به حضرت رسول  
روح ما سواه فداه قران داده شد این است کلمات رؤسای شما طائفه بایه که به این  
صراحت اقرار و اعتراف به معجزات انبیا ( علیهم السلام ) از هر قبیل معجزات می نمایند  
و مع ذلک چون سؤال می شود که آخر این دو نفر در این مدت چهل و هفت سال کدام  
درد دل را به خارق عادت علاج نمودند به زودی انکار معجزات از جمیع انبیا ( علیهم  
السلام ) می نمایند و این وقت می بینی شخص بابی بهائی را که سر به زیر انداخته پس  
از مدتی سر بلند می نماید می گوید بلی در زمان مرحوم شیخ مرتضی



در بیان سیر و سلوک این طائفه بایه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۱۹۷

- اعلی الله مقامه - مرحمت پناه شیخ عبد الحسین طهرانی مجلسی منعقد نمود و جمعی را در آن مجلس مجتمع ساخت برای اینکه به صلاح و صواب دید یکدیگر معجزه از میرزا حسینعلی خواهش نمایند و به وی بنویسند تا به صحابت پست و تلگراف آن معجزه را اظهار نماید پس چون در آن مجلس پرده از مقصود برداشتند مرحوم شیخ مرتضی - رحمه الله علیه - از مجلس برخواست و مطلب انجام نگرفت و هم چنین در زمان امیر کبیر هم چنین مجلسی منعقد نمودند که به وساطت پست و تلگراف معجزه سؤال نمایند و لکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای مذهب مانع از طلب نمودن ایشان گردید چنانکه صاحب فرائد همین دو مضمون را در کتاب خود درج نموده این را می گوید و بر می خیزد از پی کار خود می رود این است حال سیر و سلوک این طائفه جدیده نسبت به اشخاصی که می خواهند آنها را فریب دهند پس باید شخص فی الجمله تدبر نماید و ملتفت این معنی گردد که اگر این دو نفری که این طائفه واسطه میان خدا و خلق می دانند به اندازه یک آخوند دعا نویسی قدرت می داشتند که در شب یک شنبه یا چهارشنبه یک مصروعی را از حالت صرع نجات دهند هر آینه این را معجزه و خارق عادت می نامیدند و هزار گونه های و هوی در این باب می نمودند . اشهدکم بالله .

انصاف دهید اگر کسی صاحب معجزه و خارق عادت باشد محتاج بر این است که در بلاد بعیده مجلسی منعقد گردد و از وی طلب معجزه نمایند آیا در بغداد و سایر بلاد عباد خدا نبودند که یک نفر از مشایخ طائفه را به خارق عادت مسخر خود نماید تا خود آن شیخ و تمام طائفه اش ایمان به وی آورند آیا هیچ طفلی از کسی قبول می نماید که صاحب معجزه و خارق عادت مدت چهار سال دعوت نماید و در این مدت چهار سال که در میان عباد خدا در دیغا زندگانی کرده تا وقتی که ارتحال نماید یک معجزه و خارق عادت از او ظاهر نگردد !

پس ای برادر ! مطالب این فصل را حفظ نما تا آنکه اگر گرفتار به شخصی از این طائفه گردی اسیر و دستگیر وی نگردی بلکه در دین الهی ثابت و راسخ باشی.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

فصل سوم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۰۰

بطلان آیین این طائفه نبود سوای اینکه می گویند مراد از اورشلیم و بیت المقدس و هم چنین مراد از مسجد الحرام و بیت الله الحرام عکا است همین کذب صریح در ثبوت کذب دعاوی ایشان کفایت می نمود و حال آنکه عکا به مراحل از بیت المقدس بعید و ابعد بنا داری است که به ساحل دریا واقع است نسبت به بنادر بیت المقدس و این طائفه چون دیدند که در بعض کتب صاری است که چون حضرت عیسی از آسمان نزول فرماید با هزار هزار مقدس در اورشلیم نزول نماید و از یمینش شریعت آتشین به ایشان عطا فرماید لهذا صاحب دلائل العرفان در صفحه ۲۶۶ آن کتاب تفصیلی می دهد که حاصلش این است که مراد از اورشلیم مدینه منوره عکا است که میرزا حسینعلی با هزار هزار مقدس در آن نزول نموده به ایشان شریعت آتشین عطا فرمود . اشهدکم بالله . انصاف دهید آیا این کتابی است که برای ارشاد و هدایت عباد الهی نوشته شده باشد یا مسخره و یا بازیچه ی اطفال یا این کلام از حيله عقلانیت خارج نیست که مطلبی را که این مقدار در نزد نصاری اهمیت و عظم دارد و موافق آن در اخبار و اهل بیت وارد است که در هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور فرماید و در شام انبوه انبوه خلائق طوایف امم با آن حضرت بیعت نمایند که از اردن که سر حد شام است تا برسد به دریاچه طبریه طبقات امم به روی یکدیگر متابعت آن جناب را نمایند و هنگامی که حضرت مهدی در بیت المقدس مشغول نماز باشد حضرت عیسی از آسمان فرود آید چنین مطلب به اعظم و شانی را تاویل نماید بر اینکه به امر امنای دولت عثمانی میرزا حسینعلی را با چند نفر بابی از حبس آورند تحت الحفظه به حبس عکا نقل دادند و تا مدتی مدید احدی از دوستان میرزا حسینعلی را اذن نمی دادند که در عکا وی را ملاقات نماید میرزا حسینعلی همان عیسی و آن چند نفر بابی هزار هزار مقدس و اورشلیم عکا بود و این است از جمله مطالب این طائفه جدیده که پیوسته می گویند و می نویسند که عیسی چنین خبر داد تورات چنین انجیل چنان و بر جمیع متبعین در اخبار معلوم است که مراد از مسجد الحرام مسجدی است که در مکه مطاف اهل اسلام است و از مسجد الاقصی که حق تعالی به تمجید از آن و حول آن فرموده است . بقوله تعالی :

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۰۱

سبحان الذی اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى مسجد الاقصى الذی بارکنا حوله مقصود مسجدی است که در بیت المقدس معبد یهود و نصاری و قبله ایشان می باشد . این طائفه در بسیاری از مواضع کتب خود نوشته اند که مراد از مسجد الحرام و مسجد الاقصى عکا است و مراد از حول مسجد الاقصى ایضاً عکا است و ابوالفضل گلپایگانی در صفحه ۳۳۸ فرزند پس از اینکه کلام حضرت ابی جعفر امام محمد باقر - علیه السلام - را نقل می نماید که حضرت مهدی در روز اول ظهور بین الرکن و المقام از مردم اخذ بیعت می نماید و ترجمه خبر شریف تفصیلی می نویسد که حاصلش این است که مراد از آن بیعت ما بین رکن و مقام ندای میرزا حسینعلی است که در عکا بلند شد . ملاحظه فرما که دعوی مهدویت میرزا علی محمد باب در بوشهر و سایر بلاد ایران کجا؟! و دعوی الوهیت و میرزا حسینعلی در عکا کجا؟! و بین الرکن و المقام که حضرت مهدی - علیه السلام - اخذ بیعت می فرماید کجا!؟

آیا هیچ مناسبتی که قابل توجیه باشد بین این مطالب یافت می شود ، که شخص عاقل در کتاب دینی برای ارشاد خلق نویسد؟! و در اخبار اهل بیت وارد است که ارواح مؤمنین قبل از قیامت در وادی السلام می باشند که صاحب فرائد در صفحه ۱۰۶ کتاب مذکور نوشته است که مراد از وادی السلام که در اخبار مسطور است عکا است و آن ارض اقدس که حق تعالی می فرماید : و ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم . نوشته است که مقصود عکا است و در صفحه ۱۰۷ کتاب مذکور نوشته است که آن وادی

مقدس که حق تعالی به کلیم خود فرمود: **انک بالواد المقدس طوی .**

مراد از آن عکا است . و مقصود از طور سینا عکا است . و به شرافت عکا بود که حق

تعالی به موسی فرمود: **فاخلع نعلیک !**

و اگر بالفرض و تقدیر کسی به یکی از رؤسای این طائفه گوید که در پشت کتابی به خط یکی از علما دیدم که نوشته است مردی جلیل عظیم المقدار در پشت کوه قاف خلقی را به سوی خدا دعوت خواهد نمود! آن شخصی فوراً جواب گوید که بلی مراد از

فصل سوم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۰۲

پشت کوه قاف عکا است! آیا نمی بینی که در حروف تهجی که کاف را در عقب سر قاف می نویسند و تداول این توجیها توجیهات قبیحه که در بین ایشان است به سبب آن است که رؤسای این طائفه به اصل اول از اصول دین که وجود صانع باشد اعتقاد ندارند و جمیع آیات کتب سماوی را بازیچه می دانند و گمان می کنند که انبیا مردم را به این مطالب بازی دادند. لهذا خود این بازی را برای عوام گرم کرده اند و باب توجه و تاویل بر حسب مقصود خویش بر جمیع آیات و اخبار مفتوح ساخته اند و این خصلت شیوه ثمره ایشان است که در باب توجیه و تاویل میزانی ضرور نمی دانند بلکه هنر خود را مقصور بر این می دانند که در مقام گفتن و نوشتن مقصود و مرام خویش را انجام دهند به هر توجیه و هر بیان که بوده باشد و از این جهت است که در زمانی که تمجید از کسی می نمایند آنچه بر قلم ایشان جاری شود می نویسند و در زمانی که قدح از کسی می کنند کذلک ملاحظه فرما که در هنگامی که از میرزا یحیای صبح ازل برادر میرزا حسینعلی تمجید می نمودند چنانکه در صفحه ۱۱۳ دلائل العرفان است. تعبیر از وی بالوحید الاکبر می نمودند و هم چنین به صبح ازلی و صبح نورانی و سلطان حقیقی و سلطان السلاطین و حمامه ازلی و جمال ازلی و صرف ازلی و مستغاث و امثال این عبارات که ایقان مملو از آن است تعبیر می نمودند و هنگامی که بنا گذارند از وی بدگویی نمایند در صفحه ۲۵۳ دلائل العرفان نوشت که در فارق بین حق و باطل و حزینه و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین از اعراض و اعتراض این مرات که نامیده شده در مقامی به وحید و مقامی به ازل خبر فرموده بقوله تعالی:

فأد نقر فی الناقور فذلک عسیر علی الکافرین غیر یسیزدری و خلقت وحیداً . من

اشهدکم بالله! انصاف دهید که این مرد به چه مقدار بازیچه شمرده است کلام الهی را و در حقیقت سخریه و استهزاء به آیات کتاب خداوند نموده زیرا که حق تعالی در آیه شریف در مقام اظهار عظمت و کربایی و قهاریت خود در قیامت و اخبار از حال وحدانیت خود در زمان خلقت تعبیر از خود به وحید فرموده این مرد در مقام ذم از میرزا یحیی همان کلمه وحید را تاویل به میرزا یحیی نموده است پس چند آیه دیگر به هوای

در بیان سیر و سلوک این طائفه بایه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۰۳  
نفس خود بعد از آیه مذکوره می نویسد آن گاه می نویسد که وحید را به ابلیس تفسیر  
فرموده اند پس تفصیلی می دهند تا آنکه سخن را به اینجا می کشاند که در صفحه ۲۵۹  
می نویسد که در تورات و انجیل و قران و بیان خبر فرموده و گذشت که به اسم دجال و  
سفیان و ناعق و شیطان و طاغوت و امثالها و نفی و سجين مذکور است . انتهى .

پس ای عزیز ملتفت به حال خویش باش . آیا ندیده ای که اطفال در بازی خود طفلی بی  
خبر از انجام بازی را به دست می آورند و استاد بازی به سایر اطفال پیوسته گوید  
چشمش را و گوشش را دستش را ببند پایش را ببند و آن طفل بیچاره چون بی خبر  
است از مقصود ایشان تن در می دهد تا چشم و گوش و دست و پایش را می بندند .  
آنگاه اطفال از اطراف بر وی هجوم می آورند و هر یک از طرفی اذیت و آزار به وی می  
رسانند و او را استهزا می نمایند بر اینکه او را چنین فریب دادند . بیچاره اذیت می کشد  
ولی چشمش بسته نمی داند که او را می زند و که بر وی می خندد و دست و پایش  
بسته نمی تواند فرار نماید .

این طائفه بر سر عوام بیچاره همین بلا را می آورند . چشم و گوش او را می بندند به  
اینکه به مقداری از اشعار عارفانه عاشقانه بر وی می خوانند که او را با لکلیه از تحصیل  
معالم دین خود غافل و منصرف می گردانند و به فهم خودش مغرورش می سازند و  
دستهایشان را می بندند به اینکه این قدر بدگویی از علمای اعلام در نزد وی می نمایند  
که چنان بی اعتماد بر رؤسای دین خود می گردد که اگر مطلبی بشنود رجوع به ایشان  
نمی نماید که حقیقت آن بر وی مکشوف گردد و آنگاه به هر سخن باطلی که بتواند او را  
از دین الهی خارج می نمایند! این است یکی از طرق سیر و سلوک این طائفه ! پس  
دانستی که مقصود از وضع و نگارش این باب و این فصل آن است که تو از حال ایشان  
با اطلاع باشی و نگذاری چشم و گوش و دست و پای تو را ببندند . یعنی مطلبی را که  
بر تو القا می نمایند آن مطلب را بر عالمی متدین و بی غرض عرضه بداری تا از حقیقت  
آن مطلب آگاه گردی و بی سبب و بلا جهت دست و پا بسته دزدان! او چشم و گوش  
بسته گرگان نگردي !  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين .

## فصل چهارم :

بدان که از جمله سیر و سلوک این طائفه در ممالک محروسه ایران آن است که در مواطن همج رعاع یعنی در مواضع خالی از علما در نهایت پنهانی عوام را دعوت می نمایند از آن جمله در قراء و دهکده و قصبه جات به نزد کد خدا و خان کلانتر یا شخص زراعت پیشه می روند و از بدو امر بدون عقیدت خویش طرح الفت و مودت با وی می اندازند و اگر در شهرستان دعوت نمایند در نهایت خفا و پنهانی کسی را که بالمره از اصول عقاید خود خبری ندارد به دست آورده مراودت و الفت به وی می نمایند . پس چون مدتی با وی آمیزش و اظهار اتحاد و یگانگی نمودند خرده خرده سؤال از اصول عقاید وی می نمایند و غالباً سؤال می کنند که از کجا دانستی و یقین به دین اسلام نمودی و از چه فهمیدی که قران معجزه است ؟

معلوم است که عامی دهقانی یا شهرستانی که در امر دین مانند دهقانی است از این گونه اموری که سؤال نموده است بی خبر صرف است لابد جواب گوید که علمای ما دیده اند و دانسته اند و فهمیده اند ما هم به طریقه ی ایشان مشی می نمایم . پس شخص بابی رند به طراری اظهار می دارد که شاید این علما برای تعمیر دنیای خود این سخنان را گفته باشند و شاید که ایشان مطالب دیگر هم بدانند و به شما عوام اظهار ننمایند .

پس اگر رحمت الهی شامل این شخص عامی بشود در این حال ملتفت می شود که این قبیل سخنان از دشمنان دین مبین و راهزنان آیین حضرت سید المرسلین است و او را طرد نموده از خود دور می نماید چنانکه به کرات و مرات خوانین و کلانتران قصبه جات بلکه برزگران هر آبادی اشخاص متعدده از این طائفه را از آمد و شد در آبادی خود منع نموده اند پس از مدتی که شخص بابی زحمت کشیده که برزگری را به دام آورد از آن آبادی مطرود و دورانده شده است و اگر شخص عامی دهقانی ملتفت نشد که عرض این شخص چیست پس از اینکه گفت شاید علما چیز دیگر هم

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۰۵ بدانند و به شما اظهار نمایند لابد گوید که به گردن خود علما ماها که خبر از جایی نداریم . آنگاه شخص بابی بنابر موعظت و نصیحت می گذارد و به لسان چرب شیرین مواعظ شافیه و نصایح کافیه می نماید که انسان نباید از امر دین بی خبر صرف بوده باشد بلکه هر چند عامی باشد باید در امر دین بصیر و بینا بوده باشد و از طریق عقل بسیار بعید است که کسی انسان به دنیا بیاید و پنجاه سال به صورت انسانیت در دنیا زیست نماید چون از دنیا می رود بهره ای از انسانیت نداشته باشد .

و بالجمله این قدر از مواضع و نصایح در نزد وی می خواند و خود را بی غرض جلوه می دهد که شخص عامی فریفته گفتار وی می گردد . پس چون او را فریفته نمود اظهار می دارد که در هر عصری هادی و مرشدی و پیغمبری لازم است که خلق را هدایت نماید و هر پیغمبری صاحب کتاب و شریعت که به دنیا آمد و رفت پس از مدت زمانی که از ارتحال وی بگذرد لابد خرده خرده آثار او را زائل می گردد تا آنکه باقی نمی ماند از دین او مگر اسمی! و نه از شرایع و آداب او مگر رسمی! چنانکه در اخبار وارد است که : الاسلام بدء غریباً و سيعود علی ما کان غریباً فطوبی للغرباء .

و هم چنین خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده است که :

سیناتی علی الناس زمان لا یبقی من الاسلام الا اسم و لا من القران الا رسمه . تا آخر و اشعاری چند از مثنوی مولوی و سایر عرفا می خواند . چنان زشت و زیبا یا یکدیگر آمیزد که شخص عامی شیفته و متعبد به کلمات وی و اشعار مثنوی و سایر عرفا می گردد و در مصاحبت با وی حیاتی تازه و روحانیتی بی اندازه در خود مشاهده می نماید که آنچه را که از وی می شنود مطابق با حاق حقیقت واقع داند بلکه انفاس وی را عین نفحات روح القدس و مائده منزله من السماء پندارد . پس شخص بابی چون اینها را در وی مشاهده نمود بنا را بر طراری صرف می گذارد . ابتدا در ذم علمای زمان خود چنانچه سابقاً مذکور گردید چندان مبالغه نماید که علاوه بر سلب اعتقاد این مرد از علما الداعداء ایشان می گردد پس کثیری از اخبار و احادیث که در شان امام دوازدهم طائفه شیعه صاحب الزمان حضرت حجه بن حسن

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۰۶

عسکری - علیه السلام - وارد شده است بر این نابینای تازه به دام افتاده می خواند و به اندازه ای تکرار می نماید که این اخبار مرتکر بر ذهن وی می گردد و مجملات و کلمات متشابهه از آن اخبار را که فهمیدن معانی آنها متوقف است بر اینکه شخص مدتی تتبع در اخبار اهل بیت - علیهم السلام - نماید - در شان میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی توجیه و تاویل می نماید و در نظر این صیدی که تازه به دام خود آورده چنین جلوه می دهد که علمای زمان این مطالب را در شان میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی می دانند ولکن از حق گویی اغماض می نمایند . بیچاره عامی که غیر از کلمات این شخص بابی در امر دین سخنی نشنیده از کجا فهم معانی اخبار نماید و از چه طریق ظواهر الفاظ اخبار را از مجملات و متشابهات تمیز دهد و با اینکه اعراض تام از علمای زمان خویش دارد و سبیلی به سوی حق تعالی غیر از قبول سخنان این مرد تصور نمی نماید چگونه احتمال دهد که این اخبار را که این شخص نقل می نماید هر یک از این ها صدر و عجز دارد و در ضمن صدر و عجز اینها قراین و مطالبی موجود است که تمام آنها صراحت در حالات امام دوازدهم شیعه صاحب العصر و الزمان حضرت حجت بن الحسن - علیه السلام - دارد و این طائفه از ابتدا و وسط و آخر خبر جمیع آن قراین را انداخته اند فقط دو کلمه جمله متشابهه آن را که بیانش در خود آن خبر و در غیر آن خبر از معصوم رسیده است ذکر می نمایند و عامی را غریب می دهند هر که چنین احتمال نمی دهد من جمله اخباری که در نزد وی مکرر می خواند و دست و پای این صید تازه خود را به آن می بندد آن است که مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه در مجلد غیبت بحار الانوار از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت نموده است که فرمود :

فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السماء علی العرب شدید .

و برای وی؛ معنی می نماید که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - در حالات



در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۰۷  
قائم - علیه السلام - فرموده است :

قسم به خدا که گویا نظر می کنم به سوی قائم و می بینم او را که در میان رکن و مقام بیعت می کرد از مردم به امر تازه و کتاب تازه و سلطنت تازه که از آسمان به جهت آن جناب مقرر شده است و مقصود از امر جدید و کتاب جدید که از آسمان بر آن حضرت باید نازل شود کتاب بیان است که بر نقطه اولی عز اسمه الاعلی و کتاب مستطاب ایقان است که بر حضرت ابهی نازل شده است و مراد از سلطنت ، سلطنت باطنی الهی است که انبیا و رسل - علیهم السلام - داشته اند و مقصود از بین الرکن و المقام مدینه منوره عکا است .

بیچاره عامی بی خبر از اخبار اهل بیت - علیهم السلام - اسم کتاب تازه و امر تازه و سلطنت تازه آسمانی می شنود قطع و یقین می نماید بر اینکه باید حضرت مهدی

- علیه السلام - دین تازه بیاورد و کتاب تازه در میان مردم منتشر سازد . پس تعجب از حال علما می نماید که با وجود بودن این اخبار چرا نشان این مطالب را در مجالس و محافل و علی الرؤس المنابر گوشزد خواص و عوام نمودند و از مرشد خود از روی تعجب سؤال می نمایند که این علما ظاهری این خبر را دیده اند و به مردم اظهار ننموده اند . مرشد بابی رند در جواب گوید مگر همین یک خبر است هزاران اخبار از این قبیل را مرحوم مجلسی و دیگران ذکر نموده اند و تمام دلالت دارد بر اینکه حضرت مهدی - علیه السلام - دین تازه ای می آورد. از آن جمله در اخبار است که:

### یظهر من بنی هاشم صبی .

در کتاب جدید الی القال و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر حضرت صادق

- علیه السلام - فرموده است : و لقد یظهر من بنی هاشم و یامر الناس بیعته و هو ذو کتاب جدید بیایع الناس به کتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه . و ایضاً در مجلد غیبت بحار الانوار مجلسی - رحمه الله - از حضرت صادق - علیه السلام - روایت می نماید که فرمود :

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۰۸  
كيف انتم لو ضرب اصحاب القائم الفساطيط في مسجد كوفان ثم يخرج اليهم المثل المستانف  
امر جديد على العرب شديد .

پس می گوید: این علمایی که می بینی تمام برای اینکه مبادا ریاست ظاهریه از کف  
ایشان بیرون رود این مطالب را از مردم پنهان نمودند و الا از این واضح تر اخبار  
دارند و به کسی اظهار نمی دارند .

مجلسی ( ره ) در غیبت بحار الانوار از پیغمبر روایت می نماید که :

**ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوماً عند  
ربک کالف سنه مما تعدون .<sup>۱</sup>**

یعنی اگر صالح باشد امت من؛ پس دین من تا یک روز باقی می ماند و اگر فاسد  
باشند تا نصف روز و روز در نزد پروردگار تو هزار سال از سالهایی که شما شماره  
می نمایید جایی که پیغمبر خود اخبار نموده باشد که دین من بعد از من زیاده از هزار  
سال باقی نمی ماند! دیگر چه احتیاج است بر اینکه این همه گفت و شنود نمایند باید  
پس از وفات حضرت امام حسن عسکری که در سنه دویست و شصت واقع گردید  
هزار سال شماره نمایند آن وقت ملاحظه شود که در سنه یک هزار و دویست و  
شصت کدام آفتاب از سماء مشیه طالع و عالم امر و نهی الهی به نور وجود که روشن  
و منور گردیده هر کس در آن سنه خلق را به سوی خدا دعوت نموده باید اطاعت او  
را نمود در این وقت این مرد عامی سر تا پا یک قطعه از آتش گردد و چنان مشتعل  
شود که اگر ملاحظه در پدیری اطفال و بی کسی عیال خود را نمی نمود هر آینه  
شمشیر می گرفت و بدون مقدمه آنچه می توانست از علمای اعلام را به قتل می  
رسانید . پس کثیری از این اخبار را که شنیده ضبط و حفظ نماید و پیوسته در نزد  
مرشد خود التماس نماید که بیا برویم و با این اخبار با علما محاجه و مخاصمه نماییم  
من باک ندارم از اینکه مرا پاره پاره و قطعه قطعه نمایند .

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۰۹  
کهنه بابی رند او را به ظاهر تسلی دهد که عزیز من آرام باش . این طائفه مردمانی  
هستند که برای امر دنیا دست از دین برداشته اند و چه بسیار از اخبارا برار؛ را که در  
واقعه نیریز و زنجان و آذربایجان به قتل رسانیدند و اجساد طیبه طاهره ایشان را  
سوزانیدند . این را در ظاهر می گوید و لکن در نفس خویش بر وی می خندد؛ زیرا  
که می بیند وی را نیکو فریب داده و به تلبیس و مشتبه کاری ایمان او را از وی ربوده  
و با اخباری که دلیل بر بقای دین اسلام است او را از اسلام خارج نموده .

راقم این حروف گوید: چه قریحه لطیفه و سرعت انتقال ظاهر گردید از شخص عامی  
هنگامی که صحبت از این قبیل در میان بود گفت ما فرض می کنیم که علمای عصر  
میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی تا این زمان که شصت سال و چیزی می گذرد  
همه اهل دنیا و ریاست طلب بودند اگر در این اخباری که مرحوم مجلسی و دیگران  
نقل می نمایند دلالتی بود بر اینکه حضرت مهدی - علیه السلام - چون ظهور فرماید  
آداب و شریعت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - را نسخ می  
فرماید و دین تازه در میان مردم رواج می دهد چرا آن مرحوم و سایر علمایی که قبل  
از آن بودند در همین کتبی که از ایشان باقی مانده است اخبار نداده اند و نوشتند که  
چون آن حضرت ظهور فرماید دین حضرت ختمی مرتبت را نسخ می نماید؟! بلکه  
تمامی ایشان مکرراً تصریح نمودند که آن حضرت به احکام و آداب قران عمل می  
نماید و دین جدش را رواج می دهد . آنها که در زمان میرزا علی محمد نبودند که از  
ریاست خود بترسند و دیگر آنکه اگر این طائفه بابیه راست می گفتند که در این اخبار  
دلالتی بر انقراض دین حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - بود چرا  
ایشان در تاریکی به نزد یک نفر و دو نفر از عوام می روند و این اخبار را می خوانند  
چرا علانیه در مجمع علما و در نزد طلاب و اشخاصی که فهم معانی اخبار دارند نمی  
خوانند تا آنکه از ده نفر از علما و صد نفر از طلاب لا اقل نصف ایشان تصدیق قول  
این طائفه را نمایند . آیا این اخبار برای خصوص عوام کالانعام وارد شده است که

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۱۰  
برای دیگران نباید بخوانند؟! پس از همین مثنی در تاریکی معلوم می شود که شغل  
و عمل ایشان دزدی است نه حقیقت گویی!

راقم این حروف گوید که: چگونه این اخبار را در نزد علما و طلاب و اشخاصی که  
فهم معانی اخبار دارند بخوانند و حال آنکه در هر یک از این اخبار دلالتها بر بطلان  
آیین ایشان می باشد.

اما در خبر اول که از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت شده است پس  
ملاحظه فرما که حضرت؛ قسم یاد می نماید و می فرماید: گویا نظر می کنم به سوی  
او یعنی مهدی - علیه السلام - که در میان رکن و مقام از مردم اخذ بیعت می نماید و  
مقصود حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - واضح است که حضرت مهدی -  
علیه السلام - در روز اول ظهور در مسجد الحرام که پشت به خانه کعبه می دهد و  
مردم را ندا می فرماید در همان مسجد الحرام در میان رکن و مقام از مردم اخذ بیعت  
می نماید. و این مرد بابی رند برای آن کسی که به دام آورده بین الرکن و المقام را  
تاویل نمود و گفت مراد از آن مدینه منوره؛ عکا است! عکا کجا و بین الرکن و  
المقام کجا؟! و علاوه بر این میرزا علی محمد باب که دعوی مهدویت نمود عکا را به  
چشم ندید چه جای اینکه در عکا از مردم بیعت بگیرد و دیگر آنکه در خود همین  
خبر به همین روایت مرحوم مجلسی از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام -

می فرماید: **اما انه لا ترد له رايه ابدأ حتى يموت.**

یعنی آگاه باشید که به درستی که رایت و علمی از آن حضرت هرگز شکست خورده  
بر نمی گردد تا وقتی که آن حضرت از دنیا ارتحال نماید و این فقره صریح است بر  
اینکه آن حضرت جنگ ها خواهد نمود و علم ها بر پا خواهد فرمود و لشگرها به  
اطراف خواهد فرستاد و به هر جنگی که لشگر فرستد فتح و فیروزی از طرف آن  
حضرت خواهد بود و در تمام عمر آن حضرت هرگز شکستی بر لشگر آن حضرت  
واقع نخواهد گردید.

در بیان سیر و سلوک این طائفه بایبیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۱۱

این کهنه رند بابی خواست که آن بیچاره را فریب دهد. این فقره اخیره از خبر را بالمره ذکر نمود! چنانکه ابوالفضل گلپایگانی نیز در صفحه ۲۹۳ از فرائدش؛ همین خبر را از کتاب مجلسی (ره) نقل می نماید و این فقره را از او انداخته است چرا که با این قبیل فقرات که در اخبار بسیار است بطلان آیین این طائفه ظاهر می گردد. بلی چون در این خبر یک لفظ مجملی است که امر جدید باشد و یک لفظی که در نزد عوام عجم متشابه است و آن لفظ کتاب جدید است و عوام عجم زبان نمی دانند که در لغت عرب کتاب اطلاق بر صحیفه و نامه می شود و مراد از این فقره آن است که آن حضرت صحیفه تازه دارد که دخلی به صحائف سایر معصومین (علیه السلام) ندارد. از این جهت فریب می خورند و گمان می کنند که شاید کتاب تازه باشد که قرآن را نسخ نماید. از این جهت رؤسای این طائفه بایبیه عوام عجم را با این دو فقره فریب می دهند و حال آنکه بر هر کس که تتبع در اخبار داشته باشد بسیار واضح است که مراد از امر جدید ماموریت آن حضرت به سیف است و تازه کیش به سبب آن است که پس از حادثه هائله کربلا هیچ یک از معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) مامور به سیف نشدند و از جمله مطالب صحیفه تازه آن حضرت آن است که ابتداء می فرماید به قریش و اولاد بنی شیبه را که خدام مسجد الحرام می باشند به قتل می رساند و دست های ایشان را قطع فرماید و می آویزد و می فرماید که ایشان دزدان خانه خدا می باشند. این است که می بینی در همین خبر مذکور است که سلطنت تازه آن حضرت که از آسمان است بر عرب شدید و بسیار دشوار است و این قرینه دیگر است بر اینکه فقرات این خبر هیچ ربطی و مدخلیتی بامین این طائفه ندارد زیرا که مشاهده می فرمایی که میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی هر دو از دنیا رفتند و تا به حال شصت و پنج سال است که از ابتداء دعوت ایشان می گذرد و به اندازه یک سر ناخنی استیلاء و شدت بر عرب نیافتند. پس با وصف این قراین و این مطالب که در خود خبر موجود است چگونه نزد علما و اشخاصی که فهم معانی اخبار دارند این طایفه این اخبار را بخوانند.

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۱۲  
و اما خبر ثالث پس به ملاحظه اینکه خبر به لفظ صبی یعنی به چه وارد شده است و  
به ملاحظه اینکه در آن لفظ ذو کتاب جدید می باشد و ابتداء دعوت میرزا علی محمد  
باب در سن بیست و سه سالگی بود عوام را فریب دادند که مراد از صبی میرزا علی  
محمد است و حال آنکه اخبار کثیره در بیان مقصود از لفظ صبی وارد شده .

چنانکه مرحوم مجلسی ( ره ) از هروی نقل می فرماید که :

**قال قلت للرضا - ( علیه السلام ) - : ما علامه القائم منكم اذ اخرج قال**

**( علیه السلام ) علامته ان يكون شيخ السن شاب المنظر .<sup>۱</sup>**

یعنی گفت هروی که عرض کردم خدمت حضرت رضا ( علیه السلام ) که چیست  
علامت شناسایی قائم از شما زمانی که خروج فرماید حضرت فرمود : علامت قائم آن  
است که می باشد پیر بر حسب سن و جوان بر حسب منظر .

و ایضاً در خبر دیگر از حضرت رضا - سلام الله علیه - نقل شده است که فرمود :

**و لكن القائم هو الذي اذا فرج في سن الشيوخ و منظر الشبان قوي في بدنه  
حتى لو مد يده الى اعظم شجرة على وجه الارض لقلعها .<sup>۲</sup>**

یعنی و لکن آن قائم معهود او آن چنان کسی است که وقتی خروج فرماید می باشد  
در سن شیوخ و پیران و منظر جوانان؛ قوتمند است بدن آن حضرت؛ به حدی که اگر  
دراز کند دست خود را به سوی بزرگترین درختی که بر روی زمین است هرآینه او را  
میکنند .

و هم چنین است اخبار کثیره دیگر که دلالت دارد بر اینکه تصاریف لیل و نهار در آن  
حضرت تاثیر نکرده و آن جناب را پیر نموده است و عوام چون التفات ندارند بر  
اینکه بیان مجملات اخبار را باید از خود اخبار تعیین نمود زیرا که در هر خبر که لفظ  
مجملی باشد در خبر دیگر بیان آن شده است از این جهت از لفظ صبی فریب می

در بیان سیر و سلوک این طائفه بابیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۱۳  
خورند هم چنانی که به سبب لفظ ذو کتاب جدید فریب خوردند و حال آنکه در  
اخبار کثیره است که مراد صحیفه آن حضرت است که تازگی دارد و در خود این دو  
خبر دلالت و قرائن بسیار موجود است که مقصود از صبی حضرت صاحب الزمان  
حجت بن الحسن - علیه السلام - می باشد.

از کتاب عوالم خبر را مطالعه فرما تا بر شما معلوم گردد و خود میرزا حسینعلی که  
در ایقان این دو خبر را می نویسد اخبار می نماید بر اینکه آن قرائن و دلالت را از  
خبر اول انداخته است زیرا که نوشته است: الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء . یعنی  
امام - علیه السلام - فرمایشاتی می فرماید تا آنکه می فرماید و اکثر اعدائه العلماء  
عامی کم استعداد چه می داند که باید سؤال نماید که آن فرمایشاتی که قبل از این  
عبارت است چیست و آن علمایی که اعداء آن حضرت می باشند چه طائفه از علما  
هستند آیا علمای حقه شیعه می باشند یا آن علمایی که در زمان حضور ائمه طاهرین  
( علیهم السلام ) اظهار عداوت به ایشان می نمودند و شیعیان ایشان را روافض  
نامیدند و فتوای به مهدوریت دم شیعیان می دادند و ایضاً سؤال نماید که آنچه بر  
عرب شدید است چنانکه در خبر ثانی از این دو خبر است چیست ای عزیز انصاف  
ده از جمیع این قرائن و دلالت که قطع نظر کنیم اگر کسی در امر دنیا جماعتی را  
اعلام نماید که در سال های بعد بچه می آید و نامه تازه ای می آورد شما یک قران  
وجه به وی بدهید و این سخن در میان مردم انتشار یابد پس از سالها که بگذرد یک  
آدم بیست و سه ساله ای بیاید و نامه ی تازه ای هم بیاورد آیا شما فوراً یک قران به  
او می دهید یا آنکه احتمال می دهید که شاید مراد از بچه این شخص نباشد و این  
شخص به تردستی بخواهد قران را از من بگیرد . پس به هر مقدار که بتوانی پس  
فحص و تفتیش می نمایی که فریب نخوری در صورتی که برای یک قران وجه در  
امر دنیای خود فحص و تفتیش می نمایی چگونه در امر دین که اعز اشیاء است  
ملاحظه قرائن نمی نمایی و بدون فحص دین الهی را از کف می دهی؟!!

و اما خبر صادقی دیگر که فرمود: **کیف انتم لو ضرب اصحاب القائم  
الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج الیهم المثل المستانف امر جدید  
علی العرب شدید .**

پس در همین خبر و هم چنین اخبار دیگر که به همین مضمون است دلالات و قرائن در بطلان آیین این طائفه موجود است زیرا که این خبر از جمله اخبار کثیره است که در باب سلطنت حضرت قائم (عجل الله فرجه) وارد شده است و آن اخبار صراحت دارد بر اینکه آن جناب مقرر سلطنت خود را کوفه قرار می دهد و کوفه در آن زمان چنان معمور و آباد گردد که به اندازه خوابیدن یک گوسفند مبلغ ها طلا قیمت پیدا نماید و از کثرت جمعیت در کوفه اصحاب حضرت در مسجد خیمه ها بر پا نمایند . پس از جانب حضرت به سوی اصحاب مثال و امر تازه بیرون آید که آن امر تازه بر عرب بسیار دشوار است و آن حکم تازه آن است که اشخاصی را که مخالف با طریقه آباء طیبین و اجداد طاهرین آن جناب دارند تماماً به قتل رسانند . این طائفه جدید به همین لفظ المثل المستانف امر جدید عوام را فریب می دهند و می گویند که مراد آن است که دین تازه می آورد و عوام این مقدار فهم ندارند که بگویند عبارت خبر چنین است که **یخرج الیهم یعنی بیرون می آورد حضرت به سوی همین اصحابی که در مسجد خیمه زده اند مثال تازه و امر جدید را و این معنی ندارد که کسی بگوید به سوی اصحاب خود دین تازه بیرون می آورد زیرا که دین اختصاص به اصحاب و غیر اصحاب ندارد بلکه مراد از مثال و امر تازه چیزی و امری می باشد که مختص به اصحاب آن حضرت باشد و آن کشتن مخالفین است . چنانکه در اخبار دیگر که به همین مضمون است تصریح بر آن شده است .**



در بیان سیر و سلوک این طائفه بایبیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۱۵  
مرحوم مجلسی ( ره ) از رفید روایت می نماید که: حضرت صادق علیه السلام به  
من فرمود:

**یا رفید! کیف انت اذا رایت اصحاب القائم ( علیه السلام ) قد ضربوا  
نساطیطهم فی مسجد الکوفه ثم اخرج المثل الجدید علی العرب شدید . قال  
قلت جعلت فداک و ما هو قال الذبح .<sup>۱</sup>**

یعنی ای رفید چگونه خواهی بود هر گاه ببینی که اصحاب قائم ( علیه السلام ) خیمه  
های خود را در مسجد کوفه زده اند پس بیرون می آورد آن حضرت یک حکم تازه  
که عرب بسیار دشوار بوده باشد . رفید گفت عرض کردم فدای تو شوم آن مثال و  
حکم تازه چیست که بر عرب شدت دارد ؟ حضرت فرمود کشتن و در بعضی از اخبار  
است که آن حضرت با اعراب به جفر احمر معامله می فرماید . راوی عرض می کند  
فدایت شوم جفر احمر چه چیز است ؟ حضرت انگشت مبارک به زیر گلوی خود می  
کشند و می فرماید هکذا یعنی ذبحشان می کند و در ابواب سابقه زیاده بر این اخبار و  
تفصیل در این باب ذکر شده است رجوع فرمایید و اما حدیث:

**ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم .** تا آخر آن در سابق بر این

گذشت که مرحوم مجلسی این حدیث را از کعب الاحبار در باب رجعت نقل  
می نماید و بالمره ربطی به مدت بقای دین و شریعت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و  
سلم - ندارد و اخبار از حد تواتر زیاده بلکه به سر حد بداهت در اسلام رسیده است  
بر اینکه دین حضرت خاتم النبیین ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نسخ شدنی نیست و  
تا انقراض عالم باقی است هم چنانکه اخبار کثیره وارد است بر اینکه عمر اشخاصی  
که در زمان دولت حقه یعنی زمان رجعت می باشند مانند عمرهای اشخاصی که در  
بدو خلقت بوده اند طولانی خواهد بود و مردمان آن زمان هزار سال و دو هزار سال  
عمر خواهند نمود و در بعضی از آن اخبار است که مردمان آن زمان هر یک نفری این

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۱۶  
مقدار عمر می نماید که هزار پسر برای او متولد می گردد و مقصود کعب الاحبار از این حدیث که ذکر می نماید آن است که در طبقه بعد و دوره اخیر عمرها طولانی است و پیغمبر اخبار فرموده است که دوره و طبقه ای از امت من بیایند که اگر صالح باشند و به نیکویی در دنیا زیست نمایند هزار سال عمر نمایند و اگر فاسد باشند که عمرهای ایشان قلیل باشد پانصد سال زندگانی کنند .

این طائفه بابیه در میان اخبار داله بر طول عمر مردم در آخر الزمان آن خبری که تقریب به هزار سال شده است اخذ نموده اند و چون می دانند که عوام مطلع بر کیفیت موارد اخبار نیستند لهذا آن را با این گونه ترهات و اباطیل توجیه و تاویل نموده اند .

باری سخافت اقوال و عقاید این طائفه زیاده بر این است که بتوانند در نزدیکی از علما یا کسی که فهم معانی اخبار داشته باشد اظهار عقاید خود را نمایند ! چنانکه رؤسای ایشان با یک نفر از علما یا طلاب در عقاید و مطالب خود صحبت در بین نیاوردند . بلی چیزی که دارند این است که در خفا و پنهانی در حضور عوام رجز خوانی و اظهار می دارند که بسم الله علما بیایند و صحبت بدارند تا بر ایشان حقیقت ما معلوم گردد و بدانند که دین و آیین ما موافق با آیات و اخبار و تورات و انجیل و قران است و مکرر واقع شده است که عوام این فقره را اعلام نموده اند که فلان شخص بابی دائم الاوقات به منزل ما می آید و اظهار می دارد که علما بیایند و با من صحبت بدارند .

و این فقیر من باب اینکه ایشان از دام وی رهایی یابند بر حسب میعاد که بل شخص بابی قرار داده اند در منزل ایشان حاضر شده ام پس چون شخص بابی این فقیر را ملاقات نموده آنچه به نرمی و ملایمت بلکه به لسان انس و مرافقت خواسته ام که یک کلمه صحبت بدارد بالمره صحبت نداشته تا آنکه کار به جایی رسیده است که شخص صاحب خانه او را ملاقات نموده است که مگر چنین نیست که دائم الاوقات می گفتی که علما بیایند و با من صحبت بدارند اینک این آقای که سلامت نفس او

در بیان سیر و سلوک این طائفه بایبیه با کسی که می خواهند او را به دام آورند..... ۲۱۷  
برگیر و حقیر معلوم است در کمال مرافقت می خواهند با تو صحبت بدارند چرا  
سخنی نمی گویی و آن آیات و اخبار که سابقاً می خواندی و استدلال بر آنها می  
نمودی نمی خوانی؟!

وی در جواب صاحب خانه چنان ساکت مانده است که گوئیا قفل بر دهانش زده شده  
است. جزاف گویی و بیهوده سرائی را مشاهده فرما .

از کتاب آسمانی این طائفه ایقان که در صفحه ۴۸ از آن در ذیل آیه شریفه :

(یوم تاتی السماء بدخان مبین) . دخان = ۱۰

نوشته است: کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابی  
است برای آنها که هر چه می خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و به نار نفس در هر  
حین به عذابی جدید معذبند؟! زیرا که هر چه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم  
منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در  
قلوبشان مشتعل می شود و آنچه ملاحظه می نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این  
اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می شوند اضطراب تازه در  
نفوسشان ظاهر می گردد . در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که  
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل و جان را  
یک آن در ره دوست ایثار می نمایند ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می کنند و  
چون خلوت می کنند به سب و لعن مشغول می شوند . انتهى .

راقم این حروف گوید که: از این مردی که دعوی الوهیت و ندای لا اله الا انا ایای  
فاتقون می نماید باید سؤال نمود که در کجا و چه موقع و چه زمان طائفه بایبیه رو  
سفید کردند به قسمی که بتوانند در میان ده نفر از مسلمین علناً اظهار حال خویش  
نمایند چه جای اینکه این مقدار قوت و سطوت داشته باشند که مسلمین در حضور  
ایشان نتوانند تکلم نمایند آیا از اتباع خویش شرم نکردید که بر صفحه کاغذ نوشتی  
که مردم از خوف طائفه بایبیه اظهار ایمان به این طائفه می نمایند آیا طائفه بایبیه شرم

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۱۸  
ندارند از اینکه چنین کذبی را که جمیع اهل عالم التفات به بطلان آن دارند به وحی  
الهی و قلم ربانی نسبت می دهند! حکایت وقتی، شخصی از نواحی لرستان پیدا شد  
و گفت من نبی السارقین یعنی پیغمبر دزدان می باشم خرده خرده؛ نبی السارقین برای  
وی لقب شد! خوب بود که میرزا حسینعلی نیز دعوی نماید که من نبی الکاذبین می  
باشم. اگر چنین گفته بود و این کلمات را بر صفحه کاغذ نوشته بود هر آینه مردم او  
را تصدیق در این لقب می کردند لکن چه فایده که این مقدار عقل و شعور نداشت و  
اکاذیب و جعلیات را بر صفحات نوشت و با الواح آسمانی آنها را مسمی نمود  
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

فصل پنجم  
از باب پنجم

کتاب اسرار العقائد  
از مقصد ثالث

جلد  
۴

## فصل پنجم :

و از جمله سیر و سلوک طائفه بابیه آن است که غالباً در تکایا و خانقاه مراوده با جهله صوفیه می نمایند و حال جهال صوفیه بر همه کس معلوم است که اصلاً و مطلقاً متعبد به ظواهر شرع نیستند و قد سولت لهم انفسهم بر اینکه طالب حقیقت و سالک طریقت می باشند و به توهمات فاسده و خیالات باطله که پیر مرشد ایشان به مرتبه حقیقت و وصول رسیده پس به هر ذکری و وردی که دم عیسویش اجازت و رخصت فرماید باید اکتفا نمود لهذا به مداومت به بعضی از اذکار قانع شده و دست از وظایف شرعیه بالکلیه کشیده و اعمال و طاعات الهیه را از واجبات و مستحبات همه در پشت سر انداخته جمیع را از قیود و مشقات غیر نافع می دانند میگویند نماز بسیار کار پیرزنان است و روزه بسیار عمل ممسکان است طواف کعبه چه حاصل که عین سنگ و گل است ! نهایت کمال در نزد ایشان آن است که اشعار چندی از مثنوی مولوی و چند بیتی از گلشن را ز شیخ شبستری و پاره ای از اشعار عاشقانه عرفاء دیگر از حفظ داشته باشند !

راقم این حروف گوید که : در شبی از شبها این فقیر در مجلسی که چند نفر از علما و اعیان بلد حاضر بودند نشسته بودم که پیرو مرشد کبیری که شهره آفاق و بر حسب اعتقاد مریدان قطب زمان است وارد شد و پس از تحیت اول سخنی که بر زبانش جاری شد این است که گفت در خبر است که القید کفرو لو بالله .

این فقیر برآشستم و مطالبی چند که این مختصر گنجایش ذکر آن را ندارد با وی صحبت داشتم . مقصود این است که جایی که پیر مرشد طائفه قید به خداوند عالمیان را در طریقت کفر بدانند! مرید جاهل چگونه مقید به وضوء و آداب طهارت و صلوه خواهد بود؟! آیا توقع داری که مرید چنین اشخاص در اوقات نماز و هوای سرد از تکیه و خانقاه خارج از آبادی برای غسل جنابت به شهرستان و حمام شتابد و همت نماید که وقت نگذرد و نمازش فوت و قضا نگردد . حاشا ثم حاشا! این قیود در طریقت ذنبی است غیر مغفور بلکه کفر است چنانکه آن پیر گفت !

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۰

حکایت دیگر آنکه وقتی از اوقات این فقیر؛ در کربلای معلی پس از ادای فریضه ظهر و عصر در ایوان رو به قبله نشسته بودم و در این بین درویشی خوش سیما با لباس نظیف و تقریباً پنجاه سال از عمر وی گذشته بود. آمد و جنب این فقیر نشست و هر چند که این فقیر همیشه از صحبت با این طائفه متنفر بوده ام الا آنکه وی را چون زائر حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - یافتم میل کردم که چند کلمه با وی صحبت دارم از او سؤال کردم که اهل کجا هستی و پیر تو در کجاست؟ گفت: از اهل کرمان می باشم و پیرم در کرمان است. سؤال کردم که به این سفر زیارت که مشرف شده ای به اذن پیر مرشدت می باشد؟ گفت: بلی! در طریقه ما چنین است که بدون اذن پیر خود هیچ عملی بر خود روا نمی داریم! پس چون قدری گذشت درویش گفت مولانا! زیرجامه من؛ نجس است و به این سبب تیمم کرده ام آیا نماز و زیارت من درست است؟ این حقیر از کیفیت سؤال وی تعجب نموده در امر وی تامل می نمودم با خود می گفتم که اگر این مرد حدث جنابت داشته باشد در بلده معموره کربلا حمامات و نهر جاری موجود است و هوا سرد نیست که از غسل نمودن در نهر متالم گردد و بر حسب ظاهر بیماری که مانع از استعمال آب باشد در وی مشاهده نمی شود! در این مطالب تفکر می نمودم که درویش سؤال را اعاده نمود. پس از وی سؤال نمودم که آیا جنابت داری؟ گفت نه. تعجبم زیاده شد! گفتم در مواضع وضویت قرحه و جراحتی هست که مانع از استعمال آب باشد؟ درویش چنان گمان کرد که من اصل سؤال وی را ملتفت نشده ام. گفت نه مولانا! می گویم زیرجامه ام نجس است!

الحاصل؛ خداوند گواه من است که بر وجه صدق و راستی می نویسم که پس از سؤال و جواب چند معلوم شد که منشأ تیمم وی سوای نجاست زیرجامه چیز دیگر نبوده! حتی آنکه بدن خود را طاهر میدانست. تمام غرابت در این است که اعراض این طائفه از ظواهر شرع به این اندازه است که شخصی که تقریباً مدت پنجاه سال در میان اهل اسلام زندگانی نموده به مقداری که اول مرتبه فهم طفل ممیز باشد! از آداب

در کفریات صوفیه و بی اعتنائی ایشان به ظاهر شرع مقدس ..... ۲۲۱

شریعت نیاموخته باشد و از لوازم تصوف و سلوک در طریقه آن است که شخص سالک هیچ طائفه از طوائف بنی آدم را بد نداند همه را خوب و بجا و بموقع . کفر و ایمان و مسجد و میکده و کعبه و بتکده تمام را یکسان نظر نماید بلکه جمیع را بر سبیل حقیقت سایر الی الله و ناظر بوجه الله بلکه عین وجه الله داند . چنانکه شیخ شبستری در گلشن رازش می نویسد که :

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است و منشأ این مقالات فاسده این شد که در سلطنت عباسیه؛ بنی عباس من باب خوفی که بر زوال سلطنت خود می داشتند تمام همت خود را بر این مصروف می داشتند که در ب خانه آل پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مسدود شود و این امر میسر نبود مگر به اینکه قلوب عامه انام ؛ متوجه به غیر ائمه انام بوده باشد ! پس هر کس که در مقام معارضه با ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - بر می آمد یا دو کلمه بر خلاف کلمه ایشان اظهار می نمود مادامی که کفرش به قسمی ظاهر نمی شد که عموم ناس از او اعراض نمایند بنی عباس او را توقیر و اکرام می نمودند و به همین سبب کلمات فلاسفه را در قبال کلمات اهل البیت از یونانی به عربی ترجمه نمودند و وحدت وجود را که از خصوصیات دین نصاری بود و با آن اتحاد عیسی را با خدا تصحیح می نمودند در بین اهل اسلام خصوصاً صوفیه انتشار دادند و اشخاص کثیره را وظیفه دادند و بر این داشتند که در مجالس به خدمت ائمه طاهرین مشرف گردند و چون بیرون آیند اکاذیب بلکه کفریات چند از خود جعل نمایند و نسبت آنها را به ائمه طاهرین - علیهم السلام - دهند تا آنکه مانند ابن ابی العوجاء زندیقی پیدا شد که محض تخریب دین پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه توانست بهتان و افتراء به خدا و رسول و ائمه اطهار بست و در نزد وفات خود گفت که چهار هزار حدیث از لسان پیغمبر و اولاد امجاد او در اسلام جعل نموده و در میان اخبار اهل البیت انداختم و به این سبب اصحاب خبر و حدیث - رضوان الله علیهم - علم رجال را تدوین فرمودند تا آنکه اخبار صحیحه از سقیمه تمیز داده شود و طائفه صوفیه از

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۲  
 اخبار مجعوله آنچه موافق مذهب و میل خودشان بود اخذ نموده آن را مستند خود  
 قرار دادند . از جمله مجعولات آن است که گفتند در حدیث قدسی وارد شده است  
 که : عندي شراب لاولیائی اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا و اذا طربوا  
 طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا  
 خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینی و  
 بینهم .

راقم این حروف؛ از استاد جلیل نبیل و شیخ اجازه خود مرحمت پناه علین آرامگاه  
 حاجی میرزا حسین نوری -اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه - سؤال نمودم از  
 سند این حدیث ؟. فرمود : از احادیث مجعوله است و صوفیه و اشخاصی که مائل به  
 طریقه ایشانند آن را اشتهاار داده اند .

و بالجمله ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - پیوسته مردم را از مخالطه با این  
 طائفه ضاله مضله منع می فرمودند . چنانچه به سند صحیح از احمد بن ابی نصر  
 روایت شده است که : قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد - علیهما السلام -  
 قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم قال علیه السلام انهم  
 اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون جنا و  
 یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و باولون اقوالهم الا فمن مال  
 الیهم فلیس منا و انا منه براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین  
 یدی رسول الله - صلی الله علیه و آله - .<sup>۱</sup>

یعنی مردی از اصحاب ما خدمت حضرت صادق - علیه السلام - عرض کرد که به  
 تحقیق ظاهر شده اند در این زمان طائفه که ایشان را صوفیه می گویند چه می فرماید  
 درباره ایشان ؟ حضرت فرمود که ایشان اعداء ما می باشند . پس کسی که میل نماید



در کفریات صوفیه و بی اعتنائی ایشان به ظاهر شرع مقدس ..... ۲۲۳  
 به سوی ایشان پس او از ایشان می باشد و محشور با خود ایشان می شود و زود باشد  
 که پیدا شوند طوائفی که ادعا نمایند محبت ما اهل البیت را و میل نمایند به سوی  
 ایشان و خود را شبیه به ایشان سازند و ملقب نمایند خود را به لقب ایشان و تاویل  
 نمایند اقوال ایشان را . آگاه باش کسی که میل نماید به سوی ایشان پس از ما نیست و  
 ما از او بیزار می باشیم و کسی که انکار نماید ایشان را و رد بر ایشان کند می باشد  
 مانند کسی که جهاد با کفار نموده باشد در پیش روی رسول خدا - صلی الله علیه و  
 آله و سلم - و به سند صحیح دیگر از حضرت رضا - علیه السلام - روایت شده است  
 که فرمود: *من ذکر عنده و الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من  
 انکرهم فکانما جاهدا للکفار بین یدی رسول الله :*<sup>۱</sup>

یعنی کسی که مذکور شوند در نزد او طائفه صوفیه و او انکار نماید ایشان را به ظاهر  
 لسان و هم به باطن قلب پس آن کس از ما نیست و کسی که انکار کند ایشان را پس  
 گویا جهاد با کفار نموده است در پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و  
 هم چنین است اخبار کثیره دیگر ماثوره از جمیع معصومین خصوصاً از حضرت امام  
 علی نقی و امام حسن عسگری - سلام الله علیهما - و با اینکه اخبار از ائمه اطهار در  
 کفر و فسق این طائفه از کثرت به سر حد استفاضه رسیده است اعداء اهل بیت اطهار  
 به مقداری اظهار عقیدت به ایشان نمودند که بر بعضی از جهال شیعه امر را مشتبه  
 نموده گفتند: معروف کرخی سقای درب خانه حضرت ثامن الائمه بود و او خرقة را  
 از حضرت رضا - علیه السلام - یافته و بعد از آن جناب او قطب زمان و سر سلسله  
 اهل طریقت بود و از معروف به عزیر نسفی و از وی به جنید بغدادی و هکذا الی  
 زماننا هذا که هر طائفه نسبت قطبیت و خرقة را به پیر خود می دهند .  
 ملاحظه فرما که به چه مقدار جهالت و کج روی در این طائفه رسوخ دارد !

در خانه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۴

که مرد شیعه اثنا عشریه است و پیر طریقت خود را در زمان امام محمد تقی - علیه السلام - معروف کرخی و در زمان امام علی نقی - علیه السلام - عزیر نسفی و در زمان امام حسن عسگری - علیه السلام - جنید بغدادی می داند و یک مرتبه از مراتب ولایت باطنیه را که تعبیر از آن به دارائی خرقه می شود درباره این اشخاص قائل می شود که درباره امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسگری قائل نمی باشد و هرگز سؤال نمی نماید که این اشخاص که ما آنها را سرحلقه اولیا و قطب زمان و پیر طریقت خود می دانیم آیا هرگز اوده و آمد و شدی با ائمه اطهار نمودند یا نه و آیا ایشان موافق با ائمه - علیهم السلام - در اصول عقاید بودند یا مخالف و التفات بر این نمی نماید که اگر خرقه از رسول خداست باید در نزد اوصیاء طاهرین آن جناب بوده باشد خرقه ولایت در بر غیر ذوی القربی و اولیاء پیغمبر چه معنی دارد .

و الحاصل آنکه رؤسای این طائفه چون خواستند کفریات و شطحیات متقدمین از طائفه را چون انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله گفتن حسین بن منصور حلاج و امثال آن را تصحیح نمایند گفتند که هر موجودی دو جنبه دارد جنبه یلی الرب و جنبه یلی الخلق . پس نظر به جنبه یلی الرب که مقام وحدت در کثرت است ضرر ندارد که عارف کامل و حکیم موحد با این کلمات تکلم نماید زیرا که به مذهب وحدت وجود هو هو پس چون به او این تاویل مفتوح شد دیدند که فرعون هم زیاده بر همین مقدار نگفت و فرقی ما بین انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله با انا ربکم الاعلی نمی باشد لهذا برای اینکه نقصی بر کلماتشان وارد نیاید محیی الدین عربی در فص موسوی از فصوص الحکم تمجید از فرعون می نماید و می نویسد چون فرعون حکیم عارفی بوده نظر به وحدت وجود مردم را به توحید میخواند و موسی چون نظر به کثرت در وحدت میداشت با وی مجادله مینمود و مولوی نیز به همین بیان گفت :  
چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد  
موسیی با موسیی در جنگ شد

در کفریات صوفیه و بی اعتنائی ایشان به ظاهر شرع مقدس ..... ۲۲۵  
یعنی چونکه موسای برادر هارون اسیر رنگ ماهیات و کثرات بود لهذا با فرعون  
عارف حکیم که در مقام وحدت وجود خود موسی بود جنگ می نمود و او را از  
گفتن : **انا ربکم الاعلی** منع می کرد و هم چنین می نویسد :

هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد      دل برد و نهان شد تا آخر ابیاتی که دارد

و شیخ شبستری نیز به ملاحظه همین وحدت وجود است که می گوید :

روا باشد انا الحق از درختی      چرا نبود روا از نیک بختی

و بالجمله اشخاصی که دعوی الوهیت را از عرفا قبول نموده اند و به گفتن لیس فی  
جبتی سوی الله از متقدمین فخر و مباهات می نمایند چه ابا و امتناع دارند از اینکه  
مانند میرزا حسینعلی کسی پیدا شود و کلمات عارفانه بنویسد و شهد شعری لجمالی

( **بانی انا الله و لا اله الا انا ایای فاتقون** ) بگوید !

کسی که بت تراشیده از سنگ و ساخته شده از گل را وجه خدا می داند! و بت  
پرستی را عین دین داری! چگونه اعراض می نماید از اشخاصی که بگویند همین مقام  
و مرتبت را میرزا حسینعلی دارا بوده و آنچه دیگران درباره سنگ و گل گفتند او که  
انسان کامل است درباره خود گفت؟! پس چون شخص بابی در تکیه و خانقاه چند  
شعری از مولوی و گلشن راز بخواند درویش گدای تریاک یانیح کشیده به وجد می  
آید و اظهار تعشق می نماید به قسمی که از کلمات وی نزدیک است به رقص درآید .  
هر چند که کلمات میرزا حسینعلی را نیز در ضمن بخواند اینکه می بینی که حضرات  
صوفیه یک مرتبه بابی نشدند من باب آن است که دائم می شنوند که پیر و مرشد  
خودشان دارای معجزه و خارق عادت و کشف و شهود می باشند و طائفه بابیه این  
کذب را درباره میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی به عنوان دیگر اظهار می نمایند  
لهذا جهله صوفیه پیر و مرشد خود را ترجیح بر آنها می دهند و بسیاری از اوقات می  
شود که مرد جاهل صوفی دست از پیر و مرشد خود برداشته ارادت به میرزا حسینعلی  
می ورزد و از دعوات معتبر بابیه می شود .

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۶

پس ای عزیز! اگر خود را دوست داری و در حقیقت ایمان به خدا و رسول داری از این دو طائفه احتراز نما و فریب ایشان را مخور و بسا باشد که من باب اینکه تو را به دام بلای خویش افکنند بعضی از کلمات صحیحی که به زبان جاری می سازند و گاهی اظهار تقوی و زهد از دنیا می نمایند و در بسیاری از اوقات مواعظ شافیه و نصایح کافیه می نمایند و اظهار می دارند که به اندازه حرفی از ظاهر شرع تجاوز ننموده ایم. تمام این ها مکر و خدعه می باشد مانند وقتی که صیاد دام خود را در گل پنهان می نماید و برای فرو نشستن مرغان دانه ها را بر روی زمین ظاهر و آشکار می ریزد.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین .

### خاتمه :

و در آن دو فصل است؛ فصل اول و در آن دو مطلب است .

**مطلب اول** بر برادران دینی و اخلاء روحانی پوشیده و مخفی نماید که این فقیر قلیل البضاعه در این مختصر رساله که نگاشته کمال اهتمام نموده است که کلمه ای بلکه حرفی از آن را بدون ماخذ صحیح ننویسد امید که عامه انام از خواص و عوام از مطالعه آن فیضیات و بهره مند گردند و التماس دارم که این غریق بحر عصیان را از طلب رحمت و غفران ملک منان محروم نگردانند و چنانچه در مطالب آن تکرار مشاهده فرمایند یا آنکه عبارتی بر حسب لفظ غیر سلیس یا کثیر اللفظ و قلیل المعنی به نظر ایشان افتد مؤاخذه نفرمایند زیرا که مقصود از وضع این مختصر نبود مگر انتفاع عوام از شیعیان و انقاذ ایشان در ورطه هلاکت و دام تدویر دشمنان دین حضرت خیر الانام علیه الاف التحیه و السلام و بسیار واضح است که عوام آشنای به مطالب نقض و ابرام نمی باشند و بسا می شود که در مطلبی داخل می شوند و به سبب غیر مانوس بودن با الفاظ رقیقه موجزه مقصود از آن را درک نمی نمایند یا آنکه التفات به اینکه این مطلب مربوط به مطلبی است که در فصول سابقه بیان آن شده

در خاتمه استدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۷

است نمی نمایند و هر چند که در خود رساله اشاره اجمالی به ربط مذکور شده باشد باز به سبب قلت استعداد متمکن از اینکه دو مطلب را با یکدیگر به نحو ربط ملاحظه نمایند نمی باشند لهذا من باب مراعات حال ایشان لابد بود که در هر جهتی از جهات کلام مطلب را با روابط آن به نحوی که فهم آن بر عوام سهل و آسان باشد ذکر نماید و از ملامت خواص و اهل استعداد پروا ننموده بلکه اجر و مزد خود را از خداوند عالم = جل جلاله - مسئلت نماید و هو حسبی و نعم الوکیل .

## مطلب ثانی آنکه بسا می شود که مغرض حق ناشناس من باب اشتباه کاری در

مطلبی از مطالب بابی از ابواب یا حدیثی از احادیث فصلی از فصول این مختصر خدشه می نماید و معلوم است که عامی بی خبر از مطالب دینی به هر مقدار استعداد داشته باشد در نظر اول و ثانی متمکن از جواب خدشه شخص بابی نمی گردد زیرا که آن طرار که خدشه می نماید قبل از اظهار مقصود خویش در اصل مطلب مکرراً نظر نموده و بر وفق مراد خویش مقدماتی ترتیب داده و هر مقدمه را مرتبط به مطالبی ساخته و بالجمله رشته بافندگی خود را محکم ساخته آن وقت اظهار خدشه می نماید . پس استدعا از اخوان دینی خود می نمایم که هر گاه در مطلبی یا حدیثی نزد شما خدشه نمایند شما در خصوص همان مطلب با حدیث خوض و غوص فرمائید و لابد هر مطلبی از مطالب حقه منتهی بفرمایش به یکی از معصومین ( سلام الله علیهم اجمعین ) می گردد . پس ابتداءً مستند مطلب و سند حدیث را به دست آورده آنگاه کمال تدقیق در معنی مقصود از آن حدیث فرموده و به یک نفر و دو نفر بلکه زیاده از علمای اعلام که خود شما اطمینان و وثوق به دیانت آنها داشته باشید مطلب را عرضه بدارید تا آنکه بر سبیل تحقیق بدانید و بفهمید که معصوم ( علیه السلام ) در چه مقام این فرمایش را فرموده و مقصود او از این فرمایش چه بوده . پس از تحقیق تام و تمام آنچه مقصود و منظور معصوم ( علیه السلام ) از آن فرمایش بوده همان را تصدیق فرمائید و نیز از برادران دینی استدعا می شود که چون بخواهند در مطلبی از مطالب این کتاب خوض و غوص فرمایند از اول باب آن و لااقل از اول فصل مطالعه فرمایند

در خانه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۸  
تا آنکه حقیقت مدعی بر ایشان مکشوف گردد . زیرا که هر مطلب مرتبط به مقدماتی  
است که در اوائل ابواب غالباً آن مقدمات مذکور می گردد و با غفلت از آن مقدمات ،  
مقصود صاحب کتاب به دست نخواهد آمد .

زنهار ای عزیزان! با حذر باشید که دشمن دین شما، از این خدشه که می نماید  
غرضی ندارد به جز اینکه حواس شما را متفرق سازد و شما را به این طرف و آن  
طرف اندازد تا آنکه در یک مقامی بر شما غلبه نماید! و مکرر عرض شده که عمده  
طراری این طائفه در این است که ؛ عامی را پریشان می نمایند و در پریشان شدن آن  
نیل مقصود می نمایند . پس این وصیت و نصیحت را از این فقیر؛ فراموش نفرمائید که  
چون مطلبی را بر شما عرضه می دارد در همان مطلب بالخصوص با وی صحبت  
بدارید و تامل و تدبر در خصوص آن فرمائید تا آنکه حق را از باطل در همان مطلب  
امتیاز دهید و در بین صحبت آنچه اصرار نماید که در مطلب دیگر با وی تکلم نمائید  
داخل در مطلب ثانی نشوید بلکه جوابش بگوئید که ما درخصوص این مطلب  
صحبت داریم و مادامی که حق و باطل آن معلوم نگردد در مطلب دیگر صحبت نمی  
داریم . زنهار ای عزیزان! با حذر باشید از اینکه این طائفه بایه در بسیاری از مقامات  
الفاظ خبر را تغییر می دهند و در جمیع اخباری که ذکر نموده و می نمایند از ابتداء و  
وسط و انتهاء آن اخبار آنچه مقصود از خبر می باشد می اندازند . فقط فقراتی را که  
بتوانند عوام را با آن فریب دهند ذکر می نمایند و در کثیری از مقامات معانی اخبار را  
تغییر می دهند چنانکه حال ایشان در ضمن ابواب این مختصر معلوم گردید و دانستید  
که چه بر سر اخبار آورده اند و به چه طراری متمسک به آیات قرانی و اخبار اهل  
البیت - علیه السلام - شده اند . پس ملتفت باشید! که در ضمن صحبت و تمسک به  
آیات و اخبار به تغیر دادن در الفاظ و معانی آنها شما را فریب ندهند و در هر حال از  
خداوند عالم مسئلت نمائید که شما را برقول حق و کلمه صدق ثابت و از شرور  
مظاهر شیطانیه مصون و محفوظ فرماید . **ثَبِّتْكُمْ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْمَيِّوَةِ**  
**الدُّنْيَا وَالْآفِرَةِ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ رُؤْفًا رَمِيمًا .**

## فصل ثانی :

### در پاره ای از حالات راقم این حروف

مخفی نماند که این شرمنده! از کثرت معاصی پس از اینکه به تایید- الله تعالی- سالها در دارالعلم شیراز موفق به تحصیل فقه و اصول و پاره ای از مطالب معقول خدمت اکابر علماء آن بلد نمود دو سفر موفق به عتبه بوسی ائمه طاهرین ( سلام الله علیهم اجمعین ) گردید و در این دو سفر مدت ده سال در عراق عرب در خدمت گزاری اجلاء علماء اعلام بسر برد و در اوائل ورود به سامراء فیض درس مرحمت و غفران پناه فردوس آرامگاه، آیه الله تعالی الحاج میرزا محمد حسن شیرازی اسکنه الله فی بحایح الجنان ادراک نمود و پس از ارتحال آن بزرگوار به دارالقرار رحل اقامت در نجف اشرف انداخت و به شرف ملازمت جهابذ علماء کرام ( مد الله اظلالهم ) در آن عتبه مقدسه مشرف گردید و اکنون مدت نه سال تمام است که معاودت به دارالعلم شیراز نموده و در این مدت حتی المقدور در خدمت گزاری طلاب ذوی العز و الاحترام و باحثین از علوم اهل بیت حضرت خیر الانام و در بیان اصول عقاید و مسائل حلال و حرام بذل جهد می نماید؛ ذلک من فضل الله تعالی و برکاته علی هذا العبد الحقیر الفقیر المسکین المستکین و امیدوار از فضل و کرم او - سبحانه و تعالی می باشم که چنانکه به رحمانیت و سالف برش افاضه وجود فرمود و قد خلقنی و لم اک شیئا و به کرمش تربیت و تغذیت نمود و به لطف و مرحمتش هدایت و ارشاد به سوی دین قویم و صراط مستقیم کرد؛ هم چنین به رحمت واسعه اش از معاصی و خطیئات این اسیر به سلاسل قیود و شهوات درگذرد و بر این ذلیل خاشع مسکین ستر و پرده پوشی فرماید! هم چنانیکه خود وعده فرموده و نهی از قنوط و ایاس نموده است . بقوله تعالی : **یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم** .<sup>۱</sup>

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۳۰

و نیز پوشیده و مخفی نماند که در این مدت توقف در شیراز هم چنانیکه ساعی در نشر علوم و ترویج امور طلاب و مجد در تعلیم اصول عقاید و مسائل حلال بوده هم چنین موفق به خدمت دین قویم حضرت سید المرسلین و مباحثه و گفتگوی با خارجه از یهود و نصاری و طائفه بابیه بوده نه از بابت اینکه در دین اباء و اجداد خود متعصب می باشم بلکه از جهت اینکه به حق خداوند خالق آسمان و زمین و به جمیع انبیا و مرسلین قسم است که به سبب ادله و براهین قاطعه ساطعه به مراتب چند از آفتاب اوضح و روشن تر است در نزد این فقیر که دین مبین زرین حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - دین الهی حق است و آنچه آن جناب آورده همه از جانب حضرت رب العزه و راست و صدق و باقی و برقرار است و سایر ادیان جمیعاً منسوخ و عاطل و باطل چنانچه در مقصد اول از همین کتاب اسرار العقائد که در مجلدی علی حده تدوین شده است در ضمن پنج باب دلائل واضحه و بیانات بالغه کامله و کواشف از حقایق احوال و شواهد بر صدق مقال اقامه گردیده و در حقیقت هر بابی از ابواب آن مقصد خزانه ای است مملو از انواع و اقسام جواهر ثمنیه و درر غریزه روحانیه که سالکین سبیل ایمان را فرحی تازه بلکه روحی تازه و فتوحی بی اندازه می بخشد و بالجمله کثیرا ما با هر طائفه از طوائف مذکوره در کمال ملایمت و آرامی در حقیقت این دین مبین و نورانیت و استحکام شریعت حضرت سید المرسلین ( صلی الله علیه و آله و سلم ) گفتگو نموده و بر حسب آیات مسطوره در تورات و زبور و انجیلی که فعلاً در دست یهود و نصاری است و سایر کتب عهد قدیم و عهد جدید و بر وفق نوشتجاتی که از میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی در ید طائفه بابیه است این طوائف را الزام بر صدق و راستی نبوت حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله و سلم - و بر مرتبه ختمیت آن جناب نموده چنانچه در بعضی از فصول مقصد اول اشاره به پاره ای از سخنان مجلسی با حضرات نصاری شده؛ از آن جمله: هفت مجلس با کشیش ملکم نصرانی، که عالمی بود پرتستانی و کمال تعصب در طریقه پرتستان می داشت



نموده و بعضی از مباحثات و مکالمات با وی را در جرائد و روزنامه جات به منبعی به طبع رسانیده و به اطراف بلاد متفرق فرمودند بالاخره کشیش ملکم اظهار عجز نمود و بالصراحه گفت که: من یقین به حقیقت طریقه خود دارم و لکن با تو مباحثه نمی توانم و این فقیر به نصارای جمیع بلاد حتی پاریس اظهار عجز وی را اعلان داد و اخبار نمود که چنانچه از نصاری کسی طالب صحبت و گفتگوی با اهل اسلام بوده باشد این حقیر حاضر می باشد و در هر هفته عصرهای پنج شنبه از سه ساعت به غروب مانده تا هنگام غروب آفتاب محض مباحثه با ملل خارجه از اسلام در طرف بیرونی کلبه خود که در محله بازار مرغ دارالعلم شیراز قریب به بقعه سید عبدالله می باشد منتظر می باشد که هر کس از مجوس یا یهود یا نصاری یا طائفه جدیده بابیه یا غیر ایشان در مقام فحص و بحث باشد و بخواهد حقیقت دین زرین اسلام را بداند و بفهمد حاضر شود این فقیر با کمال ممنونیت او را توقیر و احترام خواهد نمود و از چای و شربت و غلیان چیزی مضایقه نخواهد کرد و با هیچ طائفه از طوائف حتی کسی که خود اظهار نماید که من بابی هستم خشونت و اظهار انزجار یا لبخند یا تکلمی که موجب رنجش طبع کسی گردد اعمال نخواهد نمود و اصلاً و مطلقاً عصیت و لجاج نخواهد کرد بلکه در نهایت مراقت و نرمی و مدارا به قسمی که نوع انسانی با یکدیگر ملاطفت نمایند با وی صحبت خواهد شد و علاوه بر این التزامات اگر برای کسی شک یا مخاطره پیدا شده باشد و بر سبیل حقیقت نخواهد رفع شک و شبهه خود را بنماید یا آنکه کسی در حقیقت بابی باشد و نخواهد کسی از حال ایشان مطلع بوده باشد این فقیر ملتزم هستم که در نهایت ستر و پرده پوشی با وی گفت و شنود نماید تا وقتی که رفع شک و شبهه از وی بشود و مادامی که در قید حیات می باشم به احدی از احاد ناس اظهار حال وی را ننماید چنانچه مکرراً از هر قسم اشخاص آمده اند و حقیقت حال و صدق مقال را برای العین مشاهده نموده اند و اشخاص متعدده از یهود به ظاهر اظهار اسلام نمودند و کثیری از بابیه تصدیق بر بقاء دین مبین اسلام و بطلان کلمات و عقابیه

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۳۲

طائفه جدیده کردند و اکنون که این صفحه را می نگارد بر جمیع این التزامات ملتزم نهایت آن است که چون کسی اراده نماید که برای فحص و بحث حاضر شود صبح روز پنج شنبه یا قبل از آن اعلام نماید تا آنکه اگر مانعی از طرف این فقیر موجود باشد آن مانع را زائل و برطرف سازد و مجلس را محفلی بالطبع برای گفتگو مهیا سازد و خواهشمند از برادران دینی خود چنین می باشم که چنانچه با کسی از این طوائف مذکوره در امر دین صحبت در میان آورند او را اعلام نمایند که چنین مجلسی مسمی به حوزه اسلامی در هر عصر پنج شنبه منعقد است و آن کس را که طرف گفتگو می باشد با التزام به نرمی و مدارا در کلام به همراه خود بیاورند تا آنکه به نحو سهولت و آسانی مطالبی که طالب می باشند صحبت بداریم.

### لیهک من هلك عن بينه و یحیی عن بینه .

و الحاصل آنکه: در این مجلس پر فیض حوزه مقدسه اسلامی؛ امر به قسمی تهیه شده است که بر هیچ کس از افراد مکلفین از پیر و برنا و عالم و جاهل؛ اهل هر طائفه و هر مذهب به هیچ وجه من الوجوه کلفتی نیست و مؤنه زیاده بر این نمی خواهد که از چند یوم قبل الی قبل الظهر یوم پنج شنبه یک وقتی اعلام به حضور نمایند . پس اگر کسی فی الحقیقه طالب و بر سبیل راستی جویای دین حق باشد سزاوار آن است که از مسافت یک ماه راه، بلکه زیاده شد رحال نموده به این محفل خالی از جمیع اغراض واصل؛ تا آنکه به مقصد و مقصود خویش نائل و کامیات گردد و از آنجایی که اهم امور و اعز اشیاء و سرمایه نجات انسانی، دین حقی است که به آن متدین باشد و خدمت به نوع نیز اعظم امور است لهذا این فقیر اگر بدانم که بر سبیل قطع و یقین اشخاصی طالب دین حق اند و متمکن از اینکه خود را به این حوزه مقدسه برسانند نیستند هر آینه در صورت تمکن این فقیر تصمیم عزم نموده خود را به آن مکانی که طالبین حق سکونت دارند رسانیده با ایشان در مطالبی که طالبند گفتگو می نماید و چه بسیار بسیار ملول و دلتنگ می باشم از اینکه فعلاً مدت سه سال است که این حوزه مقدسه اعلان داده و طالبین حق و شاکین در حقیقت و بقاء دین اسلام را به

در خاتمه استدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۲۳

سوی گفتگو و صحبت طلب نموده در تمام این مدت کسی که زیاده از یک فرسخ راه برای گفتگو آمده باشد نیافته ام.

و قد فرغت من تسويد هذا المختصر؛ فی السادس عشر من ربيع المولود سنه ست و عشرين و ثلاثه بعد الالف من الهجزه النبويه المصطفويه - صلى الله عليه و آله - و الحمد لله اولاً و اخراً و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و اله الطيبين الطاهرين و سلم تسليماً كثيراً كثيراً. متمنى و ملتتمس از مطالعه نمایندگان ؛ آنکه ناسخ و کاتب را ازدعا فراموش نفرمایید.

وانا العبد الاقل الاحقر ابن مرحمت وغفران پناه الحاج ملا علی عسکر الارسحانی الشیرازی - غفر الله ذنوبهما - ( فی سته ۱۳۲۶ )

مخفی نماند که کلمات طائفه بابیه ، خود عقلائیتی نداشت که قابل نقض و ایراد بوده باشد و همان مجرد بی اعتنائی علماء اعلام ( مد الله اظلالهم )

ایشان را کفایت می نمود و چه بسیار از این قبیل طوائف ضاله که مضله که هر از چند صباحی به طراری چند نفری از رهزنان دین مبین چهاردوی از مشیتی از جهله با اطراف کسی های وهوی نمودند و کلماتی گفتند و چون فاسد بودند به همان فساد خودشان منقرض گردیدند لکن در این وقت و از بعض دنیا پرستان مثل ابوالفضل گلپایگانی و غیره که مشار الیه فی الجملة از علومات رسمیه مقدمات با اطلاع و معلم عباس افندی به مراتب کثیره معرفتش از میرزا حسینعلی زیاده بود؛ این مرد محض چهارده پار زخارف دنیویه به صورت سازی کلمات فاسده ظاهر البطلان این طائفه را مانند کسی که عمارات ساخته از گل و سرگین را جصاصی و طلا کاری نماید سروصورت داد و جمعی از غفله عوام به این واسطه فریب خورده اند .

لهذا جمعی از مومنین و موحدین از جناب مستطاب مروج دین مبین و مشید شریعت حضرت سید المرسلین سید الفقهاء و المجتهدين آقای آقا میرزا ابوطالب - مد ظله العالی - ملتتمس گردیدند که محض خدمت به نوع و انقان غفلت از این مهلکه بر سبیل حقیقت گوئی متعرض آنچه واقع کلمات این طائفه در آنست نشوند و جناب ایشان

در خانمه کتاب واستدعاء مصنف از مطالعه کنندگان این کتاب ..... ۲۳۴

ملتمس اخبار اجابت فرموده ؛ مقصد ثانی وثالث از کتاب کثیر الفوائد اسرارالعقائد را مرقوم فرمودند والحق! این کتاب مستطاب، در اثبات حقیقت مذهب شیعه، بسیار مفید و نافع است زیرا که مشتمل است از اثبات امامت دوازده امام -علیهم السلام - از طرق فریقین از اهل اسلام و نصوص کثیره و تصریح در اخبار از طرق اهل سنت ؛ به نام نامی واسم گرامی حضرت حجت الله تعالی ( م ح م د ) بن الحسن العسکری -علیهما السلام- و مواعظ شافیه و نصایح کافیه و موازین صحیحه برای تمیز و تشخیص کلمات و عقائد صحیحه از فاسده .

**خداوند عالم انشاء.... عامه انام را موفق بدارد که از فیض مطالعه بهره مند گردند  
و قدر دان وجود مبارک آن بزرگوار و سائر علماء حقه - رضوان الله علیهم - بوده باشند.**

# فهرست مطالب

## و فتوکی از آخرین

صدده کتاب اسرار العقائد

## فهرست مطالب:

عنوان ..... شماره صفحه

### مقصد ثالث از کتاب اسرارالعقائد

- در حالات و گزارشات واقوال میرزا حسینعلی و پاره ای از حالات میرزا یحیای ملقب به صبح صالح ..... ۳
- باب اول در پاره ای از حالات و گزارشات این دو برادر ..... ۶
- تمجید و ترویج میرزا حسینعلی از میرزا یحیی در ایقان ..... ۱۳
- دلالت صریحه از ایقان بر این که زمانی که میرزا حسینعلی ایقان را برای خال باب می نوشته بالمره خود دعوی ریاست نداشته و میرزا یحیی را به ریاست ستایش می نموده ..... ۱۴
- تعبیر میرزا حسینعلی از دوره صبح ازل به این صبح ازلی در ایقان ..... ۱۴
- ایضاً در تصریح میرزا حسینعلی بعلت و قصور نفس خود در ایقان ..... ۱۵
- در نهی نمودن میرزا حسینعلی بایقان را از تمسک جستن به عقل و علم ..... ۱۶
- در کلمات مصرحه میرزا حسینعلی در ایقان بر اینکه من داعیه ریاست بر پایه ندارم ..... ۱۷
- در تقریباتی چند از مصنف که هر یک بالخصوص دلالت دارد بر این که میرزا حسینعلی مادامی که در بغداد بوده داعیه ریاست بر پایه نداشته ..... ۱۸
- در مشورت نمودن میرزا حسینعلی با همدستان خود برای تغییر عنوان و دعوی ریاست برای خود در اردن ..... ۲۰
- در بنای دعوی میرزا حسینعلی در اردن و ابتداء نزاع و تشاح میان بایقان ..... ۲۰
- در سخت شدن نزاع میان بایقان ..... ۲۷
- ایضاً در منجر شدن نزاع و تشاح از اردن به استامبول و تفریق نمودن دولت میان دو حزب ..... ۳۵
- در فرستادن هر یک از این دو حزب مراسلات بر ضد یکدیگر به نزد بایقانی که در اقطار بودند ..... ۳۷
- باب دوم از مقصد ثالث در بیان کلمات میرزا حسینعلی مشتمل بر چند فصل ..... ۴۴

### فصل اول

- در بیان اینکه از بدو امر که در اردن بود دعوی ادنی مرتبه نبوت نمود ..... ۴۵
- بعض اخبار وارده در باب تولد و رضاع حضرت خاتم الانبیاء ورد بر میرزا حسینعلی ..... ۵۰

### فصل دوم از باب اول

- در بیان دعوت الوهیت نمودن میرزا حسینعلی حاق حقیقت الوهیت نه مظهریت ..... ۵۳

فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴ ..... ۲۳۶
فصل سوم. آنکه میرزا حسینعلی از صدر وعجز آیات قرآنیه و غیر آن ضم وتلفیق نموده واسم الواح بر آنها نهاده!..... ۵۶
در تلفیق مصنف سوره اشراق در قبال تلفیقات میرزا حسینعلی..... ۵۹
در خدعه روسای بایبه بر عوام خودشان ورد بر ایشان..... ۶۰
اخبار صاحب دلائل العرفان بهایی بر اینکه میرزا یحیی الواحی بر رد میرزا حسینعلی نوشته و آنرا کتاب آسمانی نامیده..... ۶۱
در بیان مزخرف نویسی میرزا حسینعلی در ایقان ..... ۶۵
در بیان کفر و بی معرفتی میرزا حسینعلی از کلمات خودش در ایقان..... ۶۸
اثبات بطلان کتاب ایقان..... ۷۲
در بیان حلق و جهالت میرزا حسینعلی از عبارات ایقان/..... ۷۴
چند فقره عریضه میرزا حسینعلی در باره مرحمت پناه خلد آشیان شیخ مرتضی اعلی الله مقامه ..... ۷۵
چند فقره دیگر از عریضه مذکوره به در بار سلطانی تمسک میرزا حسینعلی به کلمات یهود و نصاری در عریضه مذکوره و جواب از آن قضیه ایمان آوردن اسعد رزکوان به حضرت رسالت پناه و انتشار اسلام در مدینه طیبه قبل از هجرت بعض دیگر از فقرات عریضه مذکوره..... ۸۹
در بیان جهالت میرزا حسینعلی از خواهشی که از در بار سلطانی نموده ..... ۹۲
باب سوم از مقصد ثالث

در پاره ای از مطالب که هریک از آنها بالخصوص دلالت بر کذب میرزا حسینعلی می نماید

مشمول بر سه فصل ..... ۱۰۰

### فصل اول

در اغلاط صادره از قلم میرزا حسینعلی علاوه بر آنچه در سابق ذکر شده است ..... ۱۰۱

اغلاط میرزا حسینعلی در لوح حکمتش ..... ۱۰۸

### فصل دوم

در بافندگی بی معنی بایبه ..... ۱۱۶

در عدد لفظ مستغاث ورد بر آنها ..... ۱۱۷

مناقضه گوئی بایبها در عقائد خودشان به آنچه در ایقان نوشته..... ۱۲۰

### فصل سوم

در وجوب سجده به میرزا حسینعلی در آیین بایبها..... ۱۲۹

۲۳۷.....	فهرست جلد چهارم از کتاب اسرار العقائد
۱۳۱.....	واجب نمودن سجده در این آیین.....
۱۳۲.....	مخالف بودن این حکم شنیع با سعی و کوشش جمیع انبیاء.....
۱۳۴.....	منجر شدن سجده به میرزا حسینعلی به بت پرستی.....
۱۳۸.....	باب چهارم از مقصد سوم در قیامت و احوال آن مشتمل بر چهار فصل.....
۱۴۰.....	فصل اثبات قیامت کبری در پس این عالم توالد و تناسل به دلیل عقل.....
۱۴۵.....	فصل دوم قیامت کبری پس از این دار تکلیف بعبارات تورات و انجیل.....
	اثبات قیامت کبری پس از این عالم تکلیف به آیات قرآنی و رفع استبعاد و استعجاب منکرین...../
۱۴۸.....	در نمایانیدن حقیقت احوال موتی را به حضرت خلیل.....
۱۵۰.....	در بیان نفخه اماته و نفخه احوال.....
۱۵۴.....	اهوال قیامت و شدائد آن.....
	اثبات بهشت و دوزخ در آن عالم و اثبات قیامت پس از این عالم بقرات ادعیه و اذکار معصومین
	فصل سوم در انکار طائفه بایه عالمی را که غیر از این در تناکح و تواسل بوده باشد و تاویل ایشان
	آیات اعتقاد طائفه بایه بر اینکه مراد از قیامت؛ قیام هر یک از دعوات الی الله است به
	دعوت و قیامت کبری قیام میرزا حسینعلی به دعوت تاویلات رکیکه بایه آیات قیامت و جواب از آنها
۱۵۸.....	.....
	انکار میرزا حسینعلی قیامت را که پس از این دار تکلیف باشد و تعبیر نمودن از آن قیامت موهومی
۱۶۰.....	و جواب از آن.....
	افکار میرزا حسینعلی قیامتی که اکبر از زمان خودش باشد و بد گفتن وی به اشخاصی که قائل به قیامت
۱۶۲.....	پس از این عالم باشند و جواب از آن.....
	تفصیل اعتقادات بایه در امر معاد و تاویل نمودن میرزا حسینعلی جنت را به لقلء خودش و نار را به
۱۶۳.....	نفسی که مخالفت نماید او را.....
۱۶۴.....	رد بر بایه در عقائد و مقالات ایشان.....
۱۷۳.....	اثبات قیامت کبری مرتبه ثانیه.....
۱۷۷.....	فصل چهارم تصدیق میرزا حسینعلی من حیث لا یشعر قیامت کبری را.....
۱۷۸.....	در اعتراف عباس افندی بدار آخرت.....
۱۸۰.....	باب پنجم از مقصد ثالث از کتاب اسرار العقائد و پنج فصل آن.....
۱۸۰.....	میزان تمیز بین سخن حق از باطل.....

۲۳۸.....	فصل چهارم از باب پنجم از مقصد ثالث - اسرار العقائد جلد ۴
۱۸۰.....	فصل اول بیان محاجه حضرت خلیل و تعلیم حضرت عیسی و دعوت حضرت خاتم الانبیاء
۱۸۱.....	عجز روسای بابیه از مباحثات علمیه
۱۸۲.....	کیفیت سیر و سلوک بابیان با کسیکه می خواهند او را بر بایند
۱۸۷.....	در نهی میرزا حسینعلی از تحصیل علوم دینیه
۱۸۸.....	فصل دوم در کیفیت مناظره بابیان با مسلمانان عامی طریقه مناظره ایشان با مسلم عامی
۱۹۱.....	تاویل نمودن با بیان معجزاتی را که در کتب انبیاء مسطور است
۱۹۴.....	الزام نمودن مسلم بابی را به اثبات معجزات
۱۹۸.....	فصل سوم از باب پنجم از مقصد ثالث
۱۹۵.....	تجاوز نکردن اهل حق از حق گفتاری
۱۹۶.....	تاویل نمودن بابیه اماکن شریفه را به هوای نفس خودشان
۱۹۷.....	ردّ بر این طائفه در تاویل اور شلیم
	تاویل نمودن ابوالفضل مسجد الحرام و مسجد القصری و بین الرکن والمقام و دارالسلام
۱۹۸.....	وادی مقدس به عکا ورد بر آن
۲۰۴.....	فصل چهارم در سیر و سلوک طائفه بابیه
۲۰۵.....	طریقه سلوک بابیه با عوامی که می خواهند ایشان را به دام آورند
۲۰۷.....	اخباری که ایشان برای عامی می خواهند
۲۱۰.....	رد بر مکالمات ایشان در بیان اخباری که برای عامی خوانند
۲۱۵.....	گزارش گوئی و کذب میرزا حسینعلی در ایقان
۲۱۸.....	فصل پنجم عقائد باطله صوفیه و کلمات فاسده ایشان
۲۲۰.....	اخبار وارده در ذم صوفیه در اتحاد مشرب صوفیه با بابیه
۲۲۵.....	خاتمه کتاب در نصایح نگارنده کتاب در مقام مطالعه نمودن آن
۲۲۸.....	پاره ای از حالات مصنف
۲۳۴.....	فهرست و نمونه کپی از اصل کتاب اسرارالعقائد



